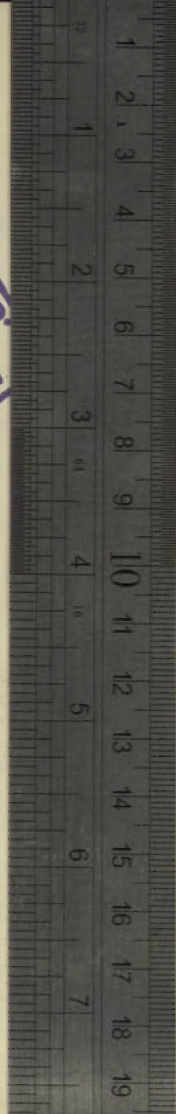


کتابخانه
مجلس شورای
مجلس شورای
۵۸۸۲

بازدید شد
۱۳۸۲

بازرسی شد
۴۶ - ۳۷



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

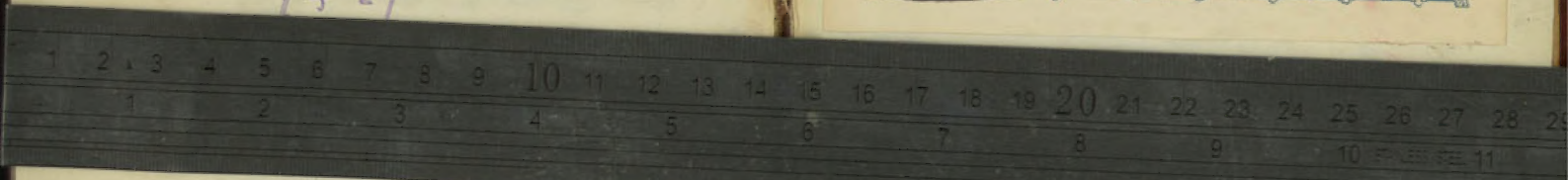
۴۶

کتابخانه مجلس شورای ملی	
محد کتاب استراحت	
مؤلف	شماره ثبت کتاب
موضوع	۲۷۹۹۱
شماره قفسه ۲۸۸۴	۱۰۹۱۵
۹۵۵۵	

۶۳۵۵

بازدید شد
۱۳۸۲

بازرسی شد
۴۶ - ۳۷



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

۴۶

کتابخانه مجلس شورای ملی	
محد کتاب استراحت	
مؤلف	شماره ثبت کتاب
موضوع	۲۷۹۹۱
شماره قفسه ۲۸۸۴	۱۰۹۱۵
۹۵۵۵	

۶۳۵۵



نکردن بدین کتاب و آن شرطی است که در کتاب او آرند و در باید
 و بران حکم را نند تا طریقی صواب بر گرفته شود پس ما این کتاب را
 اندرین معنی آغاز کردیم و او را کتاب استخراجات خواندیم اندر
 طلب عمر و هیلاجات و اوراسی در نهادیم و اندر هر در و بیجا
 کردیم که در چه معنی است و از این در تعالی توفیق خواستیم بر تمام
 کردن هر یک که او توانست که توفیق دهد برین اندک علی سایشه
فهرست بابها اندر شناختن قاعد عمر ماه مردم - در معرفت حالها
 قسمت تربیت آن مولودی که غذا بنده در - در معرفت آن مولودی
 که او از تربیت نباشد - در معرفت حالها قسمت تربیت - در معرفت
 هیلاجات و جایگاههاشان - در شناختن دلیلان و اقاد و مایل
 الاقاد و زایل الاقاد - در شناختن هیلاجات که بر روز باشند
ج در شناختن هیلاجات که شب باشند - در شناختن جایگاه
 نظر ستارگان - در شناختن ارباب خطوط و ضوابط ستارگان
 در برجها - در بیرون آوردن که خدا بر جایگاه هیلاج - در معرفت
 آن که خدا بر وجه وند یا مایل وند یا زایل وند بود چه عطیه
 دهد - در معرفت آن که خدا چون بیان وند و مایل وند باشند
 و چه عطیه دهد - در معرفت آنکه چون که خدا میان زایل باشند و مایل
 چه عطیه دهد - در معرفت آن ستارگانی که زیاد و نقصان

کتاب الحروف
 ۲۸۸۲

کتاب الحروف



کنند بر عطیه که خدا بایان - در معرفت آنکه ستاره چون بر وجه
 وند و مایل وند و زایل وند بود چه زیاد و چه نقصان کند - در
 و زایل معرفت آن ستاره که چون میان وند و مایل وند چه زیاد و چه
 نقصان کند - در معرفت آنکه ستاره چون میان مایل وند
 و زایل وند باشد چه زیاد و نقصان کند - در معرفت آنکه ستاره
 چون میان زایل وند باشد چه زیاد و نقصان کند - در معرفت
 تیر اول و عمر و هیلاجات - در معرفت ساعت بعد از او تا دم
 کان - در استخراجات تیر درجات معلوم بر وجه نامعلوم که او
 در وجه هیلاج باشد - در استخراجات تیر درجات معلوم بر وجه
 معلوم که او در وجه هیلاج باطلع بود بر وجه قاطع - در معرفت در
 جات باطلع بر هیلاج و که خدا و درجات قاطع و اذله احکام - در
 در بیرون آوردن اجزاء ساعات بر حسب موضع ستارگان
ک در بیرون آوردن مطر شعاع ستارگان - در شناختن
 ادلا و موت و حیل و وقت تحویل و تمای - در ترکیب آفرینش
 مردم و آن دلیلها که مردم بد و غیره - در تصرف کردن در دلیلها
 عمر و بیرون آوردن که کدام مولود برسد و کدام نمیرد چه هیلاج
 و ادلا و غیره باشد و این تمام است که گفتیم و العلم عند الله
باب اول در شناختن قاعد عمر مردم از در سبب و تعالی

البرکات

که سبب الاسباب است هر چیزی را سبب چیزی کرده و حرکات
 افلاک و جنبش کواکب را سبب هر چیزی نموده است و بقا و غیره
 در وی بعضی تعدی بر وی بوده اخته کرده است و بعضی را تعدی بر او
 داشته و آنکه از وی برداشته است بقاء ذاتی خوانند و آنکه نا
 برداشته را بقا عرضی و شناختن بقا عرضی آنست که در حقیقت
 بود و قول او از قرآن باشد و از آنها و مرآت ستارگانست و این
 از نابودن مکان یا هوا یا غذا باشد و این یا غیره شدن کثرتها
 یا خرابی بقعها و شهرها باشد از زمین که در آنها از نابودن هوا و تپا
 شد او - بداند باز نیافتن غذا است
 از جهت قحطها و تنگیها که بدید آید و این را تانی کل خوانند و تانی
 کلی که پیش از تانی جزوی برسد آنرا دم و تپا کند و یکشد
اما بقای ذاتی هر شخصی را بود و او را تانی جزوی گویند و تانی
 او از طالع مولودهای آن شخص باشد و آن بر چهار روی باشد
 مردم را یا حال تربیت بود یا عطیه که خدا بایان باشد یا تیر درجات
 دلیلان باشد بدین چهار قاطعان یا فساد ادلا و تحویل بود **اما**
 آنکه ترتیب است سه روی است یا حال یا تانی یا فساد ادلا یا تانی
 هیلاجات یا تانی ترتیب است و آنکه عطیه که خدا بایانست
 بر سه روی است یا عطیه که خدا بایانست یا نقصان و زیادت

یا نوابه آن عطیه است از حسب مواضع طالع و ایند یا نقصان نواقص است
 و آنکه تیر در جات دلیان است بر سه روی است یا تیر در ج
 طالع است بجایگاه طالعان یا تیر در جبهه هیلاج است یا تیر در جبه
 که یا خداست و آنکه فساد خویلی است هر سه روی است یا فساد
 دلیل اصل است بگا و خویلی یا فساد دلیل خویلی است کاه اصل
 یا فساد دلیل اصل یا خویلی است کاه خویلی و این اصول و حال
 هر باب بداند کنیم
باب دوم در معرفت آن مولود که غذای پذیرد اما آن مولود
 که غذای پذیرد آن بود که پیش از سه روز زید آن بود که اندر
 طالع او افتاب یا ماه اندر و تیدی باشند ازین و تیدی های چهارگاه
 و خنسی از جمله خنسان باری بود یا از تریج یا بمقاله او بود پس چون
 چنین بود آن مولود غذای پذیرد و پیش از سه روز زید و همچنین
 در جبه طالع مخوس بود و یا در میان دو خنر یا شعاعشان بود یا در
 خنر کرد آن طالع در آمد باشند یکی در دوازدهم روی و یکی
 در دوم و هیچ سعدی بد و نکرد آن مولود غذای پذیرد و چون مستوی
 بر جایگاه نوبت یعنی روز افتاب و شب ماه مخوس بود و پاکو اکب
 مخوس یا و یا بود یا خنسی بد و نکرد آن مولود غذای پذیرد و پیش از
 سه روز زید و همچنین اگر موضع قمر و زینوم آن مولود مخوس

دو روز

و خداوند طالع راجع بود به یا خداوند هشتم طالع بودند یا خداوند
 هشتم در طالع بود یا خداوند هشتم طالع خداوند طالع بودند و این
 غذای پذیرد و پیش از سه روز زید است حال غذا را پذیرد و این
 که یاد کردیم و الله اعلم **باب سوم** که او را تربیت نباشد دلیل
 تربیت ده است در جبه طالع است و مستوی بر طالع و ارباب
 مثلثات طالع است یا موضع افتاب است یا ارباب مثلثات
 موضع وی و موضع قمر است و ارباب مثلثات موضع وی
 و سهم سعادت و ارباب مثلثات وی و موضع قمر است
 در روز زینوم و خداوند مولود پس اگر در جبه طالع را سعود
 یا بیم و مستوی بر در جبه طالع مستقیم یابند و اتصال و ی
 خداوند هشتم باشد یا خداوند هشتم را بد و اتصال نباشد
 و ارباب مثلثات طالع اندر و تیدی باشد یا در مایل و تیدی باشد
 و افتاب در و تیدی باشد یا در مایل و تیدی و مخوس شد نباشد
 و خداوند آن مثلثات موضع وی در و تیدی مایل و تیدی باشد
 و قمر و تیدی مایل و تیدی باشد سعود و اتصال و ی یکو یکی
 باشد که بالا زینوم باشد و خداوند آن موضع سهم سعادت
 در و تیدی مایل و تیدی باشد و سهم سعادت در و تیدی مایل
 و تیدی باشد یا موضع قمر و زینوم از کاه و ولادت سعود بود یا نه

دلیل بود بر آنکه خداوند مولود در تربیت تمام شود و در طالع مخوس
 بود و مستوی بر طالع راجع و در تریج زایل و اتصال نباشد
 هشتم باشد یا خداوند هشتم را اتصال خداوند طالع باشد و
 خداوند آن مثلثات طالع در و تیدی زایل باشند و افتاب در
 بوج زایل باشد مخوس و ارباب مثلثات موضع افتاب هر سه
 در تریج زایل باشند و ماه مخوس باشد و در تریج زایل بود و اتصال
 وی بشمار بود که زید زمین بود و ارباب مثلثات و موضع وی
 در تریج زایل باشد و سهم سعادت در بوج زایل باشد و موضع
 قمر و زینوم مخوس باشد خداوند آن مولود تربیت نباشد و
 چهار سال پیش زید و آنچه زید در دوازده روی و روز استوری و
 پماری و زید ایکان داشت و وی دشوار بود و کره بسیار کند
 و پماری بسیار صعب و آفتاب بسیار بود و اگر بعضی از خنال
 باشد و بعضی از آن که اول گفتیم شهادت را با او کنیم اگر پیشتر
 دلیل چنان افتاده باشد که تربیت نباشد حکم کنیم بر آنکه این تربیت
 تمام شود و اگر شهادت را
 باشد که تربیت تمام شود ما توان حکم کنیم کردن که دشوار بود
 گوئیم که ممکن بود که تربیت تمام شود و وی گوئیم ممکن بود که تربیت
 تمام شود و اینست حال تربیت که یاد کردیم و الله اعلم

بیم

باب چهارم در معرفت خالها قیمتها تربیت اما حال تربیت
 سه قسم است قیمتی از ویکال و چهار ماه و حال قیمتی از تریج
 از خداوند آن مثلثات مخوس طالع و موضع افتاب و ماه و سهم
 السعدت یکرم اگر جمله را سعود و یو حال یا بیم حکم کنیم بر آن که اندر
 تربیت آن قیمت سلیم و سالن و نیکو رود و پماری ها و علما از مولود
 دور بود و آنچه بود اندر گذرد و سلیم باشد و اگر مخوس و ضعیف
 حال یا بیم حکم کنیم بر ضعیفی و خنر آن قیمت و پماری با صعب
 و اگر راجع باشد قی کند بسیار و در خواب بسیار دهد و اگر در کرم
 شعاع افتاب باشد یا در تقارن زحل یا در مقابل و تریج زحل
 و مریخ از جاء افتادن بیم بود و از بر آمدن چنین ما بیم هر است
 و سوختن باشند و داشتن بر دایکان قیوم و موضع افتاب و ماه
 و سهم سعادت و مطلع یکرم اگر همچنان سعود و قوی حال یا بیم
 حکم کنیم بر قوت و نیکو و اگر ضعیف و مخوس یا بیم حکم کنیم بر ضعیفی
 و بد مالی آن مولود و قیمت سوم را همچنان از خداوند آن
 مثله شوم طالع و موضع افتاب و ماه و سهم سعادت یکرم هر
 و همچنان حکم کنیم که در آن قیمتها ذکر کرده یا بیم سعود و قوی
 شوم مولود دلیل باشد بر بیاری شیب و تمامی غدا ای آن مولود
 و مخوس وی دلیل باشد بر تنگی شیر و نایافتن غذاها و بد و حال

قیمت دوم را همچنان از خداوند
 مثله دوم طالع

یا معتم هیلج بود و اگر نیایم آن باشد که آن نرود و هیلج نباشد و اگر
دوبس را یایم بود و هیلج بسیار باشد و اگر یکی را بیش داریم برات
و تب که گفتیم بر و افتاب پس ماه بر طالع پس سهم سعادت پس
چیز اجتماع و استقبال و تب ماه پس افتاب پس سهم سعادت پس
طالع پس چیز اجتماع و استقبال و اینست صورت طالع و جایگاه
هیلج خات تب که بنویسیم تا از وی بداییم و این کفایت کرد یاد کردیم
والله اعلم و بدیم هر یک یک نظر دارند و سائرگان و دلایلان
چون بدان جاست که یک یک نظر دارند و اتصال کنند و آن ده جا
یک است مقارنه و مقابل و تدیس و تریع و ثلث است و برجهای که

ماهی هیلج اگر برج ماده بود آفتاب هیلج اگر برج ماده بود	طالع ماه هیلج آفتاب هیلج چیز اجتماع و استقبال هیلج سهم سعادت هیلج درجه طالع هیلج	ماهی هیلج اگر برج ماده بود آفتاب هیلج اگر برج ماده بود
ماهی هیلج اگر برج ماده بود آفتاب هیلج اگر برج ماده بود	طالع ماه هیلج آفتاب هیلج چیز اجتماع و استقبال هیلج سهم سعادت هیلج درجه طالع هیلج	ماهی هیلج اگر برج ماده بود آفتاب هیلج اگر برج ماده بود
ماهی هیلج اگر برج ماده بود آفتاب هیلج اگر برج ماده بود	طالع ماه هیلج آفتاب هیلج چیز اجتماع و استقبال هیلج سهم سعادت هیلج درجه طالع هیلج	ماهی هیلج اگر برج ماده بود آفتاب هیلج اگر برج ماده بود

بطلان یک یک بر است باشند اما مقارنه آن بود که هر دو در یک برج باشند
و تدیس آن بود که در سوم و یازدهم یک یک باشند و در جات وی
مقدار شصت درجه بود و تریع هر ماه و هم باشند و در افتاب نود
درجه بود که در سوم و یازدهم یک یک باشند اما مقارنه شان مانند یک یک
بود و مقابل در هفتم یک یک بود و در افتاب از هم صد و هشتاد و سه
بود و در جات شان مانند یک یک بود اما اگر نظر مطلق باشد عمل بود
با حوت و قوس را باشد با دلو و جوزا را باشد با جدی و سرطان را بود با قوس
و اسد را بود با عقرب و میزان را بود با سنبل و در جات شان از اول عمل اند
باشد بر وی و حوت در یازدهم و پنج درجه حوت و یکی در ده
درجه سنبل بود و آن دو در ربع میزان اما از زمان که سرطان را بود
با جوزا و اسد را بود با قوس و حمل را بود با سنبل و قوس را با جدی
و عقرب را با دلو و حوت را با میزان و در جات شان همچنان بود یکی
در پنج حوت و آن دیگر در یست و پنج میزان این از جایگاهها یک یک
نظر کنند و اتصال و اینها این یک معلوم کنیم که یک را یک در باب
که خدا شناختنی و این کفایت **باب دوم** در معرفت ارباب مخطوط
شهادت ارباب رکان در برجهای رانین برج ماده و از ده کانه نعت
ارباب مخطوط است و آن خداوند برج است و خداوند شرف
و خداوند حد و مثل و تختی و آن دویم و آن سوم و خداوند

و چه پس هر یک را در رکان خانه چون شهادت یابد و او بر آن خانه
مستولی و تدیس یکی و خداوند آن خانه باشد و حکم هر یک بود
و آنچه بد و نژد یک باشد که یکی از وی بود
خداوند خانه هفت شهادت بهم و خداوند شرف رانین
و آن حد رانج و مثل و تختی را بر او دوم راسه و سوم راد و خداوند
و چه را یکی و هر چه مخطوطش یایم آن شهادت را و وجدان دهم
بر چون خواهیم که بناسیم که در آن برج کدام شان است که شهادت
بشردارد ذکر کنیم شهادت رانج که گفتیم و هر یک را در آن خط
یایم آن شهادت دو چند آن دهم که گفتیم پس کردیم دیار مخطوط
ازینان بر یکیم که آن مستولی باشد بر آن برج **مثال** این چنان باشد
که طالع حمل بود بعد مشرقی و صورت برج و خداوند خانه میخ و زفت
شرف آفتاب و خداوند مثل و تختی آفتاب دوم شرفی و سوم
زحل پس برج زهره شهادت دادیم بر خداوندی خانه و یکی دیگر
خداوندی و چه ناهشت شد و آفتاب که خداوند شرف است
شرف شهادت بهم و خداوند مثل و تختی را بر او شهادت دهم تا آن
ده شود و خداوند حد شرف پنج شهادت دهم و خداوند مثل و
خویش و وجدان کردیم شازده برج خداوند طالع برین برج شرف
و او را مستولی خوانیم بسیار عظمت بر او است و آفتاب مشارک است

و چه پس هر یک را در رکان خانه چون شهادت یابد و او بر آن خانه
مستولی و تدیس یکی و خداوند آن خانه باشد و حکم هر یک بود
و آنچه بد و نژد یک باشد که یکی از وی بود
خداوند خانه هفت شهادت بهم و خداوند شرف رانین
و آن حد رانج و مثل و تختی را بر او دوم راسه و سوم راد و خداوند
و چه را یکی و هر چه مخطوطش یایم آن شهادت را و وجدان دهم
بر چون خواهیم که بناسیم که در آن برج کدام شان است که شهادت
بشردارد ذکر کنیم شهادت رانج که گفتیم و هر یک را در آن خط
یایم آن شهادت دو چند آن دهم که گفتیم پس کردیم دیار مخطوط
ازینان بر یکیم که آن مستولی باشد بر آن برج **مثال** این چنان باشد
که طالع حمل بود بعد مشرقی و صورت برج و خداوند خانه میخ و زفت
شرف آفتاب و خداوند مثل و تختی آفتاب دوم شرفی و سوم
زحل پس برج زهره شهادت دادیم بر خداوندی خانه و یکی دیگر
خداوندی و چه ناهشت شد و آفتاب که خداوند شرف است
شرف شهادت بهم و خداوند مثل و تختی را بر او شهادت دهم تا آن
ده شود و خداوند حد شرف پنج شهادت دهم و خداوند مثل و
خویش و وجدان کردیم شازده برج خداوند طالع برین برج شرف
و او را مستولی خوانیم بسیار عظمت بر او است و آفتاب مشارک است

و مرغ را شصت و شش سال و عطارد را هفتاد و پنج سال و مشتری را
هشتاد و نه سال و جویهری یکصد و پنجاه سال و زحل را سی و دو سال و مریخ را
دو سال و ششم عطیه صغری خوش بدست و آن افتاب نوزده سال است
و ماه را بیست و پنج سال و زحل را سی سال و مشتری را ده و زنده مال
و مرغ را بناتده سال و زهره را هشت سال و عطارد را بیست سال
و اینها سالهای شمسی است و اگر که خدا بر دقیقه مایل و تدبیر عظیم
دهد که میان تاریکی و صغری باز
باشد که چون عطیه کبری هر که کی یا صغری کرداریم و آن مبلغ را
دو نیم کنیم آنچه بماند عطیه وسطی آن ساره بود مثال این چنین
که عطیه کبری نهم شد و دو سال است و صغری هشت سال
چون بهم کرد آریم نو سه سال باز دو نیم کردیم بماند چهل و پنج سال
این عطیه وسطی نهم است برین حساب آن افتاب بیرون
آوردیم شصت و نه سال و نیم و آن ماه شصت و شش سال و
نیم و آن زحل چهل و سه سال و شش ماه و آن مشتری چهل و پنج
سال و نیم و آن مرغ چهل سال و نیم و آن عطارد چهل و هشت سال
و جویهری برین کردار وجد و بی نهایت ما آسان باز حساب آن کرد
اما الفردا ریز که اکبر هر که اکبر را فردا زیارت و مزارع حرکت
پیدا کنیم تا بر مبتدی آسان کرد در حکم آن کردن و اما فردا از زحل

اسماء	العظمى	الكبرى	الوسطى	الصغرى
الكواكب	سین	شهور	سین	شهور
زحل	سه	نر	خ	ل
مشتري	دھط	عط	مه	س
مرئخ	رور	سو	م	یه
آفتاب	شنا	قک	سط	بط
زهر	قن	فب	مه	ح
عطارد	قف	عو	خ	ک
قمر	قک	خ	سو	که

اب سیدی دوم در معرفت آن که کدخدایان و تد و مایل و تد
بودیم در حدیث کدخدایان در حدیث و آن مایل و تد بود
عطیه که در حدیث موضع آمد و آن عطیه تی باشد که بر خنجر از
میان کبری و وسطی آن کدخدا پیر و آن آوردن تی بعل ضرب چنانکه

که ضرب کنیم بابین درجه و تدوان که خدا اندر بابین عطیه بکری
و وسطی آن که خدا و آن

و در سالها بود آنچه مانند درشت ضرب کنیم و بر همان ما بین
بجستیم آنچه بود و دقیقه آن سالها بود هیچ دقیقه را ما نمی شمریم
و هر دقیقه را نش روز جمعه را که آنیم که آن بعد از روز و اعطیه
کبری آن کردها بکاهایم آنچه عطیه ان کردها باشد و حسب وضع

مثال: اگر چنان بود که طالع مولودی بود برین کردار که جنم و طالع جدی بود درجه و دهم طالع درجه و نند است و سه درجه از میزان و درجه یازدهم طالع درجه مایل و نند است هفت درجه از

روح عقرب و پنج اندر عقرب یکدرجه اگر بدرجه دم بودی کروی
دادی و اگر هفتند درجه عقرب بودی وسطی دادی و چون میان
هر دو بود شاخته / اگر عطیه میان کروی و وسطی صد پس میانین
او درجه و تداف از کرمی هفت آمد و میان کروی و وسطی از کرمی هفت

قوس	حیدر	دلور	پست و پنج سال و نیم کند
میرزا			در هم ضرب کردیم دو بیت
بیژان			چهار بود پنج سه که بود چند
بیژان			که یعنی بیت و چهار بود
اسد	سرطان	جوزاء	هفت و نیم این تعدیل است

بگایتم از عطیه کبری مرخ کرد شصت و نیش بماند بخانه و هفت
سال و نیم و این باندن عطیه که خیار و حب موضع او **وجوه در کبر**

و اگر این عمل بدست حواصم که بسیارند و بدینهم و از این هم بسیارند
وند و کجند و از اینست که می بایست در وجه وند و کجند و از این هم
که آن بعد بل بود بکارهای این بعد بل را از غبطه کردی از کجند آنچه

نماید عطیه ان که خدا بود بحسب موضوع او چه در همین صورت
طالع را که بنودیم مابین درجه و ند که خدا بود هشت و مابین درجه
و ند بود بیست و چهار هشت را از وی نسبت کردیم هشت بود هشت

سال و نیم این فاصل است بیافتم از عطیہ کبری منجی نماید بخدا و هفت
سال و نیم **باب چهارم** در معرفت آنکه که خدا میان مایل و

وزایل بود و در کیم ما بین درجه مایل و تدوال که خفاء اند و مایل
عطیه وسطی و صفری و آنچه بر آید بر ما بین درجه مایل و زایل

عظیم آئندہ بود و سال بود و آنچه بماند در دست برب کیم و حج تمام
آئندہ بر آید و قیقه بود و حج و قیقه و اما می شماریم و دو قیقه و اشق
و زمان بخد دل را از عطیه و اسطی بکاهانیم آنچه بماند عطیه که خدا
بود و صوب موضع او **مسئله** این چنان که طالع حیدی بود و بد و در

و در مطالع نیز آن **۲۷** و یازدهم چندی بن **۱۸۴** از برج عقرب و دوازدهم
 برج قوس چندی بن **۱۸۵** و سیم برج اندر عقرب چندی بن **۱۸۶** پس مابین
 درجه مایل و نود و درجه میخ بود چندی بن **۱۸۷** از برج عقرب پس
 ضرب کردیم مابین درجه مایل و نود و از میخ کردیم چندی بن
۱۸۸ در مایل و وسطی
 و صغری کردیم چندی بن
۱۸۹ پست و پنج سال
 و نیم بود آمد چندی بن **۱۹۰**
 این را بر مایل و درجه مایل
 و زایل کردیم چندی بن **۱۹۱** چندی بن **۱۹۲**

قوس ۱۸۷	جدی ۱۸۸	دلو ۱۸۹
حوت ۱۹۰		
میزان ۱۹۱		
اسد ۱۹۲	سرطان ۱۹۳	جوزا ۱۹۴

دقیقه تعدیل است بکاسیم از عطیه وسط
 بماند چندین **کتاب** یعنی بیست و نه سال و چهار ماه و دوازده
 روز و چهل و یک روز بود و اگر نسبت خواصم نسبت کنیم باین درجه
 میایل وند و درجه کن خدا باین درجه میایل و ذایل وند ان مقدار
 مابین وسطی و صغری فلز کنیم و از عطیه وسطی بکاهیم آنچه
 بماند عطیه آن که خدا بود و حسب آن جایگاه این تمامست در بعضی
 و چهل و یک **باب پانزدهم** در معرفت آنکه چون که خدا میال وند
 ذایل وند یا از چه عطیه دهد چون ستاره میان ذایل و درجه وند

ضرب کنیم مابین درجه ذلیل و کدخداء اندر مابین صغری و کبری
و آنچه بر آید بر مابین درجه ذلیل و درجه وند بر بخشیم آنچه بر و قد
بود و آنچه بماند در شصت ضرب کنیم و بر بخشیم نادقیقه شود هر
چند دقیقه را هم شماریم و هر دقیقه را بش و زین بر عطیه صغری
آن کدخداء فراییم آنچه بر آید عطیه کدخداء بود بر حسب موضع او **و مثال**
ثلث بیفزاید بر عطیه کدخداء و تربیع و مقابل نقصان وند و ک
مخوس بود و تربیع و مقابل نقصان وند پس و ثلث بیفزاید
و نه کا حد و کز مخوس و نه سعود بود و مقابل و تربیع نقصان کند
و معارزه فراید و نه نقصان کند و ثلث وند پس بیفزاید **و مثال**
سعودی عطار دان باشد که در خانه سعدی باشد یاد رزق فراید
حد سعدی یا از سعدی بر کمر بدید بود و سعودی متصل خواهد
شدن و یا حد سعدی متصل بود و آنکه مخوس باشد آن بود که در
خانه مخسی بود و یا در حد مخسی یا از مخسی بر کمر بدید بود و بخشی
خواهد پوستن یا حد بخشی متصل باشد و آنکه نه سعود و نه مخوس
باشد آن باشد که در خانه خویشی بود یا در حد خویشی ماقط آن اتصال
سعد و بخش و این تمامست اندرین معنی که باید کردیم **باب**
هفتم در دان ستاره که بر وند و مایل و ذلیل وند بود چه فراید
و چه نقصان کند چون ستارگان که زیاد و نقصان کنند بر عطیه

که خدایان و چون بود قیقه او اند باشد هر یک عطیه صغری خویش را زیاده
و نقصان کنند و چون بود قیقه زایل و تد باشد نشت صغری عطیه خویش
زیاده و نقصان کند و چون بود قیقه زایل و تد باشد آن زیاده کند که برین
صغری و نشت آن صغری بود و آن دو نشت صغری نشان باشد و نه اندام
جد و ولی و پند اگر دیم و قیقه و تد و مرال و تد و زایل و تد و از وی فرا گیریم
و هذا جلد اول الله اعلم و الحمد

باب هشتم در شناختن آن ستاره که میان وند و مایل و تدبیر
و چه زیاد و چه نقصان کند میان وند و مایل و تدبیر و خواصم که بشناسیم
که چه نقصان کند و چه یغیر از ضرب کنیم سایه این درجه اولی وند
در تابل عطف صغری او و آنچه در تابل و ما بین درجه وند و مایل وند

درجه مایل و تد و ذیل بود ضرب کنیم مابین درجه شاره و مایل و طیل
 اندر ثلث صغری از شاره و آنچه برآید بر مایل درجه مایل و ذیل
 بچشم آنچه برود از دلت صغری آن شاره بکاهایم آنچه بماند
 مقد آن عطیه بود که زیاد بقصصان خواهد کرد **مثال** چنانکه
 طالع حل بود پست درجه و ذیل که خداه بود اندر حل بود درجه
 و تد طالع و عطیه کبری همی دهد پست درجه و ذیل و آن بخاه
 و هفت سال باشد و مشتری اندر دلو میان مایل و تد و ذیل بران
 کردار که بنماییم بر ضرب کردیم مابین درجه مشتری و مایل و تد
 که دلت صغری عطیت مشتری و آن چهار سال است برآمد مایل
 برسی و دو بچشمیدیم که مابین درجه مایل و ذیل است برفت
 یکی و یازده دقیقه سالی و سه ماه باشد این از هفت سال که

حوت	حل	ثور
۳	۴	۵
۶	۷	۸
۹	۱۰	۱۱
۱۲	۱۳	۱۴
۱۵	۱۶	۱۷
۱۸	۱۹	۲۰
۲۱	۲۲	۲۳
۲۴	۲۵	۲۶
۲۷	۲۸	۲۹
۳۰	۳۱	۳۲

که ثلث عطیه همی زیاده
 کند تا شود شصت و سه
 و نه ماه و چهار برین کردار
 که بنمودیم و الله اعلم
باب بیستم در معرفت
 آن شاره که میان ذیل
 و تد بود چنانکه باید و غیر نقصان

کند چون شاره که زیاده و نقصان کند میان درجه و تد و ذیل
 و تد بر ضرب کنیم مابین درجه ذیل و آن شاره در ثلث صغری
 از شاره و آنچه برآید بر مایل درجه ذیل و تد بچشم آنچه برود
 بر ثلث صغری آن شاره فزاییم آنچه برآید آن عطیه بود که شاره
 زیاده خواهد کرد **مثال** چنانکه طالع حل بود پست درجه
 و ذیل و آن درجه بود و کد خداه بود و مشتری اندر دهم طالع بود
 زیادت هم کرد میان درجه ذیل و تد بود برین کردار که بنمودیم
 بر ضرب کردیم مابین درجه مشتری و آن ذیل که بد چندین **مثال**
 اندر ثلث عطیه صغری مشتری و این چهار سال است برآمد چندین

حوت	حل	ثور
۳	۴	۵
۶	۷	۸
۹	۱۰	۱۱
۱۲	۱۳	۱۴
۱۵	۱۶	۱۷
۱۸	۱۹	۲۰
۲۱	۲۲	۲۳
۲۴	۲۵	۲۶
۲۷	۲۸	۲۹
۳۰	۳۱	۳۲

و دو بچشمیدیم که مابین درجه مایل و ذیل است برفت
 یکی و یازده دقیقه سالی و سه ماه باشد این از هفت سال که
 که ثلث عطیه همی زیاده
 کند تا شود شصت و سه
 و نه ماه و چهار برین کردار
 که بنمودیم و الله اعلم
باب بیستم در معرفت
 آن شاره که میان ذیل
 و تد بود چنانکه باید و غیر نقصان

و این جدول بنماییم تا آسان باشد **باب بیست و یکم** در معرفت
 آن شاره که میان ذیل و تد بود چنانکه باید و غیر نقصان
 جزو میلان و جزو کد خداه و جزو طالع را و از آن این تیر اند و بیرون باز
 نوبی آن بود که درجه مقصود که میلان است و درجه قاطع معلوم
 باشد و در کار جدول و دوم آن بود که درجه مقصود و در کار معلوم
 باشد و درجه قاطع معلوم و هر دو طریق یاد کنیم و اگر میلان بر درجه
 دهم طالع یا چهارم بود تیسر میلان خط الاستواء فلک المستقیم باشد
 و اگر بر درجه طالع بود یا خود درجه طالع را بود تیسر و اندر خط طالع
 باشد و اگر بر درجه غارب بود تیسر و خط طالع غارب باشد و اگر در میان
 و تد ها بود عمل خط طالع بود که بر خط طالع خط الاستواء و خط طالع بلد
 و از خط طالع حسب موضع میلان او قاطع خوانیم و از غیر شناخت
 این خط طالع حسب موضع باید که ساعات بعد از اتمام هر کار شناخته
 باشیم و آن ساعت که بعد از این یاد خواهیم کرد تا آسان شود بر مردم
 مبتدی آن شاره الله **باب بیست و دوم** در معرفت ساعات بعد از
 نگاه کنیم تا بر میلان او کد خداه اندر کد ام ریح است اگر در میان
 دهم و طالع بود بکاهایم خط الاستواء درجه دهم از خط طالع
 خط الاستواء درجه کوب و اگر بر این ریح بود بکاهایم خط طالع
 خط الاستواء درجه چهارم از خط طالع خط الاستواء درجه میلان او کد

آنچه بماند بعد درجه مقصود بود و اگر میلان یا کد خداه میان و تد
 طالع و چهارم بود بکاهایم خط الاستواء درجه میلان یا کد
 از خط طالع درجه خط الاستواء و تد چهارم و اگر بر این ریح بود بکاهایم
 خط طالع خط الاستواء درجه هفتم خط طالع او خط طالع خط الاستواء درجه
 میلان او کد خداه آنچه بماند بعد درجه مقصود پس بچشم بعد از
 مقصود را بر این ساعات آن درجه میلان او کد خداه اگر بالا
 زمین بود و اگر نوزدهمین بود بچشم بر این ساعات بر این درجه
 میلان او کد خداه آنچه بر ساعات بعد از آن ساعات دهم یا چهارم
 ساعات از ملای چون ساعات بعد از آن ساعات بکاهایم آنچه
 بماند ساعات بعد باشد از خط طالع یا هفتم ساعات زمانی
مثال چنانکه طالع ولادت برج اسد بود چندین **مثال** و دهم
 طالع چندین از برج ثور **مثال** و اثنای دبر برج جوزا چندین
مثال و او میلان است خواستیم که ساعات بعد از اتمام بدانیم
 میان دهم و طالع بود پس خط طالع خط الاستواء درجه بود چندین
مثال و دهم از خط طالع خط الاستواء درجه میلان او بود چندین
مثال بکاهایم بماند چندین **مثال** این بعد درجه مقصود است
 یعنی میلان این را بر این ساعات درجه اثنای کد بد چندین
مثال بچشمیدیم برفت چندین **مثال** این ساعات بعد درجه میلان

از وندیم او را از شش ساعات یک ساعت بماند چندین **ساعت** این است
 بعد است از وندیم طالع بیاعتهای زنی و جلورین کردار باشد که
 یاد کردیم **باب بیست و نهم** در استخراج تیسرات درجه معلوم
 بدرجه معلوم تیسری که برای آن دو کوزه است یا تیسری درجه معلوم است
 بدرجه معلوم یا تیسری درجه معلوم است بدرجه معلوم **مثال** تیسری
 درجه معلوم چنان که روزگارش معلوم بود پس اگر درجه معلوم
 دهم باشد یا چهارم بود یا آن دلیل که تیسری صی دینم بدان درجهها
 باشد فراگیریم مطالع خط استو آن درجه وید و فراگیریم بعد از آن
 ساعتهای معلوم هر سالی را درجه و هشتاد و شش روز را دقیقه ازجه برآید
 مطالع آن درجه بود که تیسری و خواهد رسیدن درجه سواد و بیایم
 بمطالع خط استو آنچه بود از درجه سوی اندرجه باشد که تیسری بود
 خواهد رسیدن **مثال** طالع برج جدی چندین **ساعت** و دهم طالع
 میزان چندین **ساعت** و انساب درمیزان چندین **ساعت** بدرجه دهم
 و صیلاج او بود و خواستیم که تیسری یا نیم درجه او را بشناسیم که
 تیسری درجه و یک ساعت بعدت هفتاد سال بخجاء و دوازده روز فراز
 گیریم مطالع استو درجه دهم چندین **ساعت** او بود هفتاد سال را هفتاد
 درجه بود و یاد کردیم بخجاء را بخت و پنج دقیقه و دوازده روز
 و دو دقیقه باشد چندین **ساعت** و **ساعت** این مطالع خط استو آن درجه

کند

که تیسری و رسیدن بماند اندر آن مدت که گفتیم و از وندیم سواد
 پیرون آوردیم چندین **ساعت** بمطالع خط استو آن درجه و هشتاد و شش
 این آن درجه است که تیسری و رسیدن است **و** آنکه دلیل بر وندیم
 طالع و هفتیم بود و که صیلاج بود درجه طالع یا و هفتیم طالع باشد
 تا خود آن درجه را تیسری دینم فراگیریم ازجه درجه طالع و هفتیم طالع
 و مطالع طالع درجه طالع و بعد از آن روزگار معلوم هر سالی را درجه
 بروی فراگیریم و بعد از آن دقیقه شش روز آنچه برآید درجه سواد و بیایم
 بمطالع طالع آنچه بود ازجه بود که تیسری بود که درجه طالع باشد **مثال**
 چنانکه طالع برج جدی چندین **ساعت** و انساب درمیزان چندین **ساعت**
 ماه و نه روز و یک ساعت درجه است فراگیریم مطالع درجه طالع چندین **ساعت**
ساعت بمطالع طالع و نه درجه بروی فراگیریم نه سال را و هفت ماه
 و نه روز را سی و شش دقیقه و سی ثانیه تا جملت چندین **ساعت**
ساعت این را درجه اول مطالع برج یا باطل مقبول بودیم بخت
 چندین **ساعت** از برج جدی این را درجه سواد است و تیسری انساب
 معلوم که تیسری سرطان شد که هفتیم طالع است چندین **ساعت** و آنکه
 انساب بد و درجه طالع بودی تیسری درجه و یی برج جدی بودی
 چندین که معلوم کردیم **و** آنکه درجه معلوم یا درجه صیلاج
 اندر میان وندیم ها و اگر درجه صیلاج یا آن درجه که تیسری خواهیم یافت

درجه معلوم
 انساب درمیزان

اندر میان وندیم ها باشد چنانکه فراگیریم مطالع خط استو مطالع
 بل آن درجه و بعدت هر سالی درجه بران هر دو مطالع افزاییم و هر
 شش روزی را دقیقه بران مطالع بیغزوده درجه سواد و بیایم
 بعد و مطالعها ایشان پس بکاه کنیم اندر هر دو درجه اگر هر دو در
 بخت برنج و یک درجه و یک دقیقه باشد آن درجه بود که تیسری و خواهد
 رسیدن و اگر مخالف یا نیم فراگیریم آن فصل که میان ایشان بود و اندر ساعتهای
 بعد آن وندیم که نیم که پیش از درجه صیلاج و درجه معلوم باشد چنانکه
 اگر میان دهم و طالع و چهارم بود و در ساعات نصف و دهم ضرب
 کنیم و اگر میان طالع و چهارم بود در ساعات بعد وندیم طالع ضرب کنیم
 و اگر میان چهارم و هفتیم و دهم بود در ساعات وندیم هفتیم آنچه برآید بر
 شش بخشیم آنچه بود تعدیل باشد پس اگر فضل درجه سواد مطالع
 خط استو بکاهانیم و اگر نه او را بود بر فراگیریم و درجه معلوم میان
 وندیم طالع و چهارم بود یا بر آن ربع بود فضل درجه سواد مطالع طالع
 این تعدیل از وی بکاهانیم اگر نه او را بود بر وی افزاییم آنچه بماند
 یا بیشتر یا وندیم درجه بود که تیسری و خواهد بود و هر هفتیم را
 بود نظیر درجه باشد **مثال** این چنانکه طالع برج اسد بود چندین **ساعت**
ساعت و دهم طالع برج ثور چندین **ساعت** و انساب درمیزان چندین **ساعت**
ساعت و ساعات بعد انساب از وندیم چندین **ساعت** این خواستیم

کند

که تیسری درجه انساب بدانیم که بخجاء و هفت سال و نه ماه و هجده روز
 بکدام درجه رسد مطالع خط استو درجه انساب فراگیریم چندین **ساعت**
ساعت بخجاء و هفت سال را بخجاء و هفت درجه بروی فراگیریم و
 نه ماه را چهل و پنج دقیقه و هجده روز را سه دقیقه و هجده ثانیه
ساعت بمطالع خط استو درجه سواد انساب پیرون آوردیم چندین **ساعت**
ساعت از برج اسد و مطالع طالع درجه انساب فراگیریم چندین **ساعت**
ساعت درجه سواد پیرون آوردیم بود چندین **ساعت** از برج اسد
 هر دو مخالف بودند فضل شان فراگیریم چندین **ساعت** اندر میان
 بعد درجه انساب که بد چندین **ساعت** ضرب کردیم بخت چندین **ساعت**
ساعت این را ضرب کردیم بر شش بخشیم بخت چندین **ساعت** فصل
 درجه سواد مطالع خط استو او را بود یک ساعت از درجه سواد مطالع خط
 استو اگر بد چندین **ساعت** بماند چندین **ساعت** از برج اسد از درجه
 است که تیسری و خواهد بود و جلورین کردار باشد که گفتیم
باب بیست و چهارم در استخراج اجابت معلوم بدرجه معلوم است
 تیسری که در میان درجه معلوم را بد درجه معلوم برین کردار باشد که بد
 خواهیم کردن اگر درجه معلوم بدرجه صیلاج بود درجه وندیم دهم
 یا چهارم بود بکاهانیم مطالع خط استو آن درجه از مطالع خط استو
 درجه طالع یا آن درجه که تیسری بدان خواهیم وندیم آنچه بماند

درجه معلوم
 انساب درمیزان

مولود لیلی باشد و هیلاج سهم سعادت بود و درجه سهم سعادت قاطع
چون هیلاج جزو طالع بود بر جزو طالع و درجه افتاب قاطع است که مولود
لیلی باشد و سهم سعادت هیلاج بر سهم سعادت و کرمولود بر روز باشد
افتاب قطع کند جزو سهم سعادت را و اگر سهم سعادت بر دقیقه طالع
قطع کند طالع را لیکن طالع قطع کند او را اگر لیلی بود و کرمیافتان
فرق بود در هر دو یک یک را قطع کند و کرم زدن بر روز باشد و سهم سعادت
و طالع می یک یک را قطع کند چون بر هم باشند و درجه چهارم طالع رشم
و سهم و درجه طالع است قطع کند بر درجه هیلاج و اولای هم و سعادت
درجه هفتم است که قطع کند بهمه حال اگر درجه شعاع سعدی اصلی
یابی یا اینجا باشد و همچنین درجه هفتم اما ششم و درجه چهارم
چون درجه ها بخش افتد قطع کند بلا خلاف اگر شعاع سعدی اصل
برو نباشد و اگر آن باشد که در عدد و سعد باشد و اگر در و از دهم بود
نباشد و در اول نیمه شود یا در اول نیمه سرطان قطع کند بر قر اگر
هیلاج بود بر سهم سعادت لیلی و اگر ششم و چهارم بود اندر عدد سعد
باشد و در و قطع کند بر جزو اجتماع و استقبال و مقابل و هیلاج
بچه که طالع باشد و مقابل سهم سعادت قاطع باشد اگر جزو استقبال
هیلاج اگر آن سهم هیلاج بود یا هیلاج نباشد **در شناختن آن**
درجه هیلاج طالع بود و جزو قران زحل مولود افتاد باشد گفته شد که

جزو اجتماع و استقبال که پیش از مولود بوده باشد قاطع بود بر همه
دلیلان و درجه مقابل آن همچنین قاطع بود و جزو قران زحل و جزو
بوقیا قران زحل و افتاب یا قران مریخ و افتاب در ساعت مولود
یا میان آن اجتماع و استقبال که مولود را زاده باشد و استقبال بان
اجتماع و استقبال که آن مولود را زاده باشد از درجه و دقیقه
قاطع باشند و هیلاج و اولای احکام و همچنین درجه مقابل و
ترجمه نشان هر چهار قران را قاطع باشند **مثال** این چنانکه طالع و اولای
میزان بود در درجه و بعد اجتماع بود در روز و قران افتاب و مریخ
بود اندر ریت و پنج درجه میزان و بعد اجتماع بود در روز و کاه و اولای
افتاب در ثانیه بود و مریخ هم در ثانیه بود افتاب چندین و مریخ
چندین این معلوم که ریت و پنج درجه از میزان آن قاطع است که
قران بران درجه بوده است و ترجمه آن درجه جانب سرطان چون
ریت و پنج درجه و جانبی چون ریت و پنج درجه بدی هر چه جایگاه
قاطع باشند و پنج درجه اسد قاطع که ترجمه افتاب بر و است و یک
عقرب قاطع و یک درجه دلو قاطع و از اسد بمقدار نه و ترجمه مریخ
و پنج درجه بود و یک درجه جد و قاطع مقابل افتاب و مریخ
و ریت قاطع که بنویسیم و چون مثلثی و زهره که اندک پیش از
مولود میان اجتماع و استقبال همچنین که مکان سعد است آن

این چنانکه طالع و اولای میزان بود در درجه و بعد اجتماع بود در روز و کاه و اولای افتاب در ثانیه بود و مریخ هم در ثانیه بود افتاب چندین و مریخ چندین این معلوم که ریت و پنج درجه از میزان آن قاطع است که قران بران درجه بوده است و ترجمه آن درجه جانب سرطان چون ریت و پنج درجه و جانبی چون ریت و پنج درجه بدی هر چه جایگاه قاطع باشند و پنج درجه اسد قاطع که ترجمه افتاب بر و است و یک عقرب قاطع و یک درجه دلو قاطع و از اسد بمقدار نه و ترجمه مریخ و پنج درجه بود و یک درجه جد و قاطع مقابل افتاب و مریخ و ریت قاطع که بنویسیم و چون مثلثی و زهره که اندک پیش از مولود میان اجتماع و استقبال همچنین که مکان سعد است آن

شعاع باطن کعب اندرین جایگاه ها چنانکه قطع تواند کرد بیان
درجات و سعادت و قوت تمام بد هند و همچنین وسط السماء

خوبه درجه قران میزان عقرب مریخ	درجه قران میزان عقرب مریخ	درجه قران میزان عقرب مریخ
درجه قران میزان عقرب مریخ	درجه قران میزان عقرب مریخ	درجه قران میزان عقرب مریخ
درجه قران میزان عقرب مریخ	درجه قران میزان عقرب مریخ	درجه قران میزان عقرب مریخ

اجتماع که پیش از مولود باشد قاطع است و طالع استقبال که پیش
از مولود باشد قاطع است و درجه وسط السماء هم قاطع است و
مقابل به جزو اجتماع و جزو استقبال و قاطع است و قاطع کسوف
پیش از مولود اندر اجتماع و استقبال قاطع و کسوف همچنین
و درجه چهارم کسوف نیز قاطع است و استقبال قسیر درجات
هیلاج از عدد بخش قاطع است اگر شعاع سعد اینجا باشد و اول
هر برجی که عدد بخش است اگر شعاع سعد بروی نباشد و سهم لیل
قاطع است و سهم سه الحفظ قاطع است و از همه عظیم تر سهم
که او قاطع است آن سهم است که فراز گیرند از مریخ و زحل ریت
آن زحل مریخ است درجه هیلاج قاطع که باید کردیم و این تمام است
اندرین معنی و سهم الحفظ فراز گیرند از درجه زحل و وقت تحویل

سال عالم تا درجه اجتماع که پیش از اجتماع تحویل یا پس از تحویل یا
و از طالع بیفکند شب از درجه اجتماع تا درجه زحل و این تمام
باشد اندرین معنی که گفتیم **باب پست و ششم** در پرورت
آوردن اجزای ساعات حسب موضع ستارگان از هر شعاع مطمح
ستارگان بر حسب موضعشان است و زود و دیر است تا بد رجه
سواست تا بد رجه مطالع و اگر بد رجه سواست خود معلوم است
و اگر بد رجه مطالع است شناختن وی بدید که گوییم اندرین
جاوه آن چنانست که اول باید که اجزای ساعات حسب موضع
درجه آن ستاره که مطمح او می شناسیم و بتثبوت و تدبیر
و ترجمه چون چنین خواهیم نگاه کنیم تا آن ستاره را بجایاییم
اگر بر درجه دهم طالع یا چهارم باشد اجزای ساعات حسب موضع
آن ستاره ما را بر پانزده درجه باشد و اگر بر درجه طالع بود
اجزای ساعات درجه طالع اجزای ساعات درجه هفتم طالع اجزای
ساعات حسب موضع او باشد و اگر میان و تد باشد فراز گیریم
فضل میان پانزده و اجزای ساعات درجه آن ستاره و او را
ضرب کنیم در ساعات بعد و تد دهم طالع یا چهارم و آنچه برآید
برش به بخشیم آنچه بر روز تعدیل خوانیم و بکاهانیم از پانزده
اگر فضل پانزده را بود باشد چون ستاره میان دهم طالع یا او را

دری باشد و اگر فضل او را نباشد و یا زاده فرایم آنچه میفرماید یا میماند اجزاء
 ساعات درجه آن ستاره بود حسب موضوع و در درجه ستاره میان
 و مطالع و هم یادم یا بر او این ربع بود و فضل ساعات درجه ستاره
 بود و یکا هائیم آن تعدیل از آن اجزاء ساعات درجه ستاره و اگر
 او را نباشد بر فرایم آنچه میفرماید یا میماند اجزاء ساعات درجه ستاره
 بوده باشد یکا هائیم از آن اجزاء ساعات درجه ستاره و اگر او را نباشد
 بر فرایم آنچه میفرماید یا میماند اجزاء ساعات درجه آن ستاره بود و حسب
 موضوع **مثال** این چنانکه مطالع وقت برج اید است چندین **دو**
 و هم برج ثور چندین **۴** و هم درجه ستاره چندین **۳۰** از برج جوزا
 در مطالع و ساعات بعد و هم چندین **۱۰** از اجزاء ساعات
 درجه ستاره چندین **۳۰** فضل بر یازده چندین **۳۰** ضرب کردیم
 در ساعات بعد و هم بر آمد چندین **۳۰** بر شش بر چندین **۳۰** رفت چند
۱۰ این تعدیل است ستاره میان در مطالع ثور فضل اجزاء
 ساعات را بود تعدیل بر یازده فرودیم کرد آمد چندین **۱۰** و اگر
 این اجزاء ساعات درجه ستاره است برج حسب موضوع و هم برین
 کرد در ایستاد کردیم **باب بیست و هفتم** در پیرون آوردن
 مطرح شعاع ستارگان چون خواهیم کرد درجات شعاع ستارگان فضا
 از اندین و ثلث و ربع ضرب کنیم اجزاء ساعات درجه حسب

ثور

موضع آن ستاره و در چهار و آنچه بر آید یکا هائیم از مطالع خط استوائ
 آن کوکب و آنچه میماند قوس او کنیم بر این ربع و در مطالع خط استوائ
 آنچه بر وزن قوس وی موضع شد پس آن ستاره بود و نظیر بعضی
 مقابل بعینه موضع ثلث این بود و ضرب کنیم اجزاء ساعات درجه
 حسب موضع ستاره را همچنین اندیش و آنچه بر آید یکا هائیم از
 مطالع خط استوائ درجه ستاره آنچه میماند در مطالع استوائ قوس
 بر این آنچه بود از قوس او ربع ایستاد درجه آن ستاره بود و نظیر
 ربع این بود پس یکا هائیم اجزاء ساعات حسب موضع آن ستاره
 از سوی درجه و آنچه میماند نظیر از ساعات خوانیم و ضرب کنیم
 او را در چهار و آنچه بر آید بر این ربع در مطالع خط استوائ درجه
 آن کوکب آن مبلغ را قوس بشناسیم آنچه بر وزن قوس او موضع
 شد پس این آن ستاره بود و نظیر شش ثلث پس باشد و هم برین
 کرد از بود و درجه مقابل و مقارنه بعینه مانند یکدیگر باشند
مثال این چنانکه مطالع خط استوائ درجه کوکب بود چندین **۳۰**
 و اجزاء ساعات بود چندین **۱۰** ضرب کردیم اجزاء ساعات
 درجه ستاره را در چهار بر آمد چندین **۳۰** یکا هائیم او را از آن
 مطالع خط استوائ درین باب میماند چندین **۱۰** این مطالع
 شد پس ایستاد قوس میماند بر وقت چندین ایستاد درجه شد پس

و بر این چندین **۳۰** این ثلث این است و موضع کوکب در
 جواز چندین ضرب کردیم اجزاء ساعات درجه او را حسب موضوع
 درخشش یا بر آمد چندین **۳۰** یکا هائیم از مطالع خط استوائ درجه
 ستاره میماند چندین **۳۰** این مطالع خط استوائ ربع مقدمات
 پس درجه سواپیرون آوردیم چندین **۳۰** و بر این شش شعاع
 ربع نوخیز چندین **۳۰** یکا هائیم اجزاء ساعات حسب موضوع
 او را از سوی درجه میماند چندین **۳۰** این را در چهار ضرب
 کردیم بر آمد چندین **۳۰** و مطالع خط استوائ درجه ستاره فرودیم
 بر آمد چندین **۳۰** این را قوس میماند مطالع خط استوائ رفت
 چندین **۳۰** این موضع شد پس مؤخر است و نظیر شش چندین
۳۰ این موضع مقدمات و درجه مقابل کوکب چندین
۳۰ از قوس و هم برین کرد در ایستاد **باب بیست و هشتم** در ادله
 مکت که میفتند در وقت تحویل ادله مکت تحویل اندر حال مردم
 و همچنین موضع میل و درجه مطالع و قیاس درجه میل
 و آن که خدا و در صبر برج انتها راست و مستوی بروی یعنی سال
 که خدا و درجه مطالع تحویل و مستوی بروی و انتها قیاس درجه
 مطالع خداوند وی یعنی مستوی چون که تحویل این دلیل از
 چنین نشان محسوس کردند و وضع حال کردند دلیل باشد

ثور

تا هر چند و در مولود در چهاری و هکات وی و مکرر شود و قوی
 شوند دلیل باشد بر یکنوی و سلامت حال نفس و **باب بیست و نهم** در
 مولودی باشد و عطیه که خدا او حاصل شود بعد از ادوات سعادت
 و نقصان همان و انتهای و مولود در برجی باشد که آن برج
 ضعیفی بود از اضلاع اصل عطیه که خدا و در آن برج زوایا
 بود باشد در وقت مولود و وقت تحویل آن نفس با نفس دیگر
 در وی آید تا نظر کند از آن در فضا یکی از ربع و مقابل و ربع
 سعدی نظر کند که تحویل بد و در مطالع اصل و در بدان موضع
 که قیاس میل بود و شعاع سعد اصل و قمر نهان بود در او تا در
 و مطالع اصل تا در او تا در برج انتهای عدالت مکت باشد که چون
 مطالع تحویل و موضع انتها و مطالع اصل هر یک که باشد که تحویل
 سالی و هیچ سعدی بد و نظر کند اندر او را تا در او تا در
 تحویل نفس بود و خداوندی از وی ساقط بود یعنی نظر کند یا خود
 خداوندش کوکی چنین بود یا معنی بر شش باشد بقیه حال خداوندی
 اندر آن سال مکت باشد یا خلافت **باب بیست و دهم** در حتمت باشد
 یعنی مطالع اصل و تحویل و موضع انتهای هر یک که باشد و در
 هر یکی از ایشان نفسی بود و هیچ سعدی اندر ایشان نباشد یا خدا
 و نشان محسوس و راجع بود اندر و یا ساقط بود از ایشان آن دلیل

بر علامت مالت همه حال **یک** اگر اصلاح معود باشد در وقت انجام
تیبی و آن اشیا سال در برچی باشد که اندر آن برچ قریب بود و اول
مولود با آفتاب محوس شده باشد اندر اصل و کاه تحویل محوس باشد
با آفتاب و نظر ایشان اینجا بود و طالع اصل بعد نباشد و آنکه تیبی
صحیحان سعد نباشد چون چنین بود آن دلیل باشد بر علامت **یک**
و اگر آنها سال در برچ چهارم اصل بود و خداوند وی که سال که خدا
است در صفت طالع اصل باشد و خداوند طالع اصل محوس باشد
آن دلیل بود بر علامت مالت اندر آن سال اگر بعدی اندر او نماند
افزاده باشد از اصلاح باز در **یک** وقت تحویل محوس باشد و نظر
کنند بعضی آن دلیل باشد بر خدای خداوند طالع اصل چون محوس
شده باشد و خداوند طالع تحویل وقت تحویل محوس باشد و نظر کنند
بعضی آن دلیل باشد بر خدای مالت وی **یک** وقت تحویل سال که خدا
طالع اصل و خداوند طالع تحویل در هفتم یا خداوند هفتم وی خص
باشد اندر وی دلیل باشد آن ترک وی **یک** وقت تحویل سال مقابله
چون آفتاب و ماه در رتبه ای از او نماند و تحویل یا او نماند اصل یا
بر او نباشد همچنان زحل و مریخ و اندر برچ اشیا و طالع اصل بعدی
نباشد همه حال علامت مالت وی باشد **یک** وقت تحویل سال
اگر طالع تحویل سوس اصل باشد و اندر وی بود مالت حسن از جمله

دو

دو بخش خصوصی بود خداوند اصل محوس بر غیر مقبول بود و هیچ سعدی
بد و نظر کند خداوند سال چهارم و چهارم صعب باشد که بر **یک**
چون وقت تحویل سال آنها از چهارم طالع اصل هفتم باشند و بر آن
و زحل اندر او باشد خداوند تحویل از آن هفتی در آن کند یا در میان
او رفت و اندر آن برچ که خداوند آنها یعنی سال خداوند تحت الارض
بود در برچ که اندر آن برچ صحیح خط نباشد و هیچ سعدی نظر کنند
بر تیبی صدای و اگر آن دو ستاره که در دو آفتاب و مریخ باشد
یکشده ش و اگر خداوند سال یعنی آنها بالا ریزی بود یا در رتبه
یا بر او رکنش یا بر سر بالای کردن بنشیند و وقت آن آنکه باشد
که خداوند سال محسوس شود یا در چهارم مریخ باشد یا صاحب طالع
اصل همچنان عتیق کرد و در آن ترکت یا مریخ **یک** چون وقت تحویل
سال خداوند برچ هفتم باشد یا خداوند هفتم محسوس کرد و خداوند
سال بر تریع و مقابله او باشد و خداوند سال اندر وی بود صعب
و هیچ نکرد بطالع اصل و طالع تحویل و خداوند وی دلیل باشد
بر علامت مالت اندر آن سال **یک** چون تحویل باز کرد و در وقت مریخ
بود از تریع مریخ یا مقابله اش و سال خداوند خواهد پیوست
یا باز برچ اشیا خواهد شد یا بدان درجه اشیا خواهد رسید
و مریخ خداوند هفتم اصل یا هفتم طالع تحویل و هفتمشان بود و هیچ

سعدی بد و نظر کنند و نه خداوند سال چون چنین بود آن دلیل بود بر
کشتن خداوند مولود یا بر مالت و نگاه و بپاری و طلق **یک** در وقت
تحویل چون مشهوری و طالع اصل و طالع تحویل اصلاح آمد بود و خداوند
آن همان سال بزبان آمد بود در رتبه برچ زبان آمد بود
و هیچ سعدی نکرد و خداوند آن تحویل و خداوند برچ چون چنین
بود دلیل باشد بر مالت و هلاک وی بر چهارم و هلاک جنا که در
اول هفتم **یک** بوقت تحویل برچ آنها اصلاح آمد بود و اندر اصل
فاد و تبا شده بود و هیچ طالع تحویل اصلاح آمد باشد و در
اصل بد و فاد نبوده باشد و خداوند آن اشیا در کاه تحویل اصلاح
باشد و بوقت اصل فاد و بدان دلیل بود بر مالت و تباهی حال وی
یک و چون وقت تحویل محسوس از آن دو بخش در طالع اصل و دیگر در
جایگاه خداوند مولود یا بر مالت محسوس از آن دو بخش در طالع اصل بود
و دیگر در جایگاه خداوند مولود یا بر مالت محسوس از آن دو بخش در طالع اصل
و بیکر شعاع از تریع یا از مقابله یا جایگاه خداوند طالع اصل در وقت
باشد و خداوند برچ اشیا محسوس آنکه شعاع افکند باشد و نکرد یا جایگاه
ازین به جایگاه سعدی خداوند مولود را اندر برین سال هلاک
آید همه حال و اگر آن محسوس برچ باشد آن هلاک اصلاح چون **یک**
و در برین و تیبی یا از آن تیبی و خوشتر بود و اگر زحل باشد از آن که از

دو

و از بد و عدل و تنگی و زندان و بطورهای و در جای افتاد
و مانند این **یک** وقت تحویل یا از دین وقت تحویل بر مالت تیبی
اصلاح یا تیبی درجه اصلاح محسوس یا شعاع محسوس دیگر یا محسوس و نظیر غیر **یک**
دیگر بر آن جایگاه بود و هیچ سعدی بدان جایگاه نظر کنند و آن تحویل
سال صلی از اصلاح عدد سال که خداوند شود و در وقت آنها
وقت خداوند سال و وقت ماه که آنمردی باشد صعب و غریبی
قطع کند و بوقت او لا محسوس تحویل قطع کرد یا **یک** **بایست** و **بایست**
در ترکیب و آفرینش مردم و دلایلی مرکبان چون فارغ شدیم از آن
کمی دلیل های مالت تحویل و تیبی و عطیاتی باز آمدیم به مجال
دانستن مالت مردم و آن بر چهارچوب است و از چهار چیز توان دانست
یا از عطیه که خداوند از تیبی است یا از جاست یا از تیبی در هر طالع
بد و جاست یا طالع او لا محسوس چون این چهار دلیل بوقت یا
بیک سال هم افتد از آن دلایل باشد و دلیل بود چنانکه از آن سر برسد
و اگر سه آفت ممکن که بپدید آید تیبی و اگر دو بود بعضی بپدید
و بعضی یکی بپدید و یکی دلیل
و ترکیبان چون کودکی و جوانی و کبکی و پیری پس از کودکان
دینی بگذرند و سه ربع بمانند و از جوانان ثلثی بپیرند و دو ثلث
بمانند و از کلاهی تصفی بپیرند و بعضی بمانند و پیران همه بپیرند

چون از یکی یکی بودند هیچ نماد و این باب که می خواند است پس چون به
 دلیل هم کرد آید ممکن است که او قند اندر و کر بهد و چون در
 هم کرد آید بعضی برهند و بعضی بکنند و چون یکی باشد ^{نظر} بکنند
 برهند و بکنند و بکنند پس باید اگر دریم سببها آنکه بکنند و آنکه
 بهمان که چون باشد تصرف کردن اندر و احکام و این کتاب است
 اندر برین معنی **باب سیم** در حکم کردن بر عمره و مولود و تصرف
 کردن اندر روی امتداد لیل های چهار کاره اول تیسری درجه صلیح است
 بدان درجه و قاطع کردیم و دوم تیسری درجه طالع اگر صلیح
 نباشد بدان قاطعان کردیم و کر صلیح بود تیسری درجه طالع
 و تیسری درجه که خدای عظیمه داده باشد و سیم دلیل خیر
 ادلاء تحویل است چنانکه یاد کردیم اندر باب بیت و ششم و
 چهارم عظیمه که خدای و جایگاه و زیادت سعدان و نقصان غسان
مثال این چنانکه زهره که خدای بود و عظیمه او هشتاد و دو سال بود
 زحل نقصان هم که در سی سال مشتری زیادت هشتی کرد و وارزه
 سال پس از پنجاه و دو سال که خطر بود که نقصان نواقص است
 از عظیمه که خدای و اندر شصت و چهار سال که دیگر اندر هشتاد و دو
 سال که کر تمام عظیمه که خدای است و دیگر اندر روز و چهار سال که
 جایگاه و زاید است بر عظیمه چهل و برین کرد از بداییم چون چهار دلیل

نخوس قاطع بیت جا کرد آید یعنی جایگاه و زاید و نواقص و عظیمه
 و ادلاء تحویل و درجه طالع جایگاه و تیسری درجه صلیح همچنین
 و کر سعدان همه جایگاه نظر کنند هیچ سود ندارد اختیار و معالجه
 که آن مری باشد قاطع کر همه حال باشد و کر همه دلیل هم افتد
 از آن چهار که کفیم و چندی بن غسان نظر دارند ملک نباشد و هیچ
 معالجه سود ندارد و کر سعدان بهر به جایگاه نظر دارند احتیاج و
 معالجه فایده کند و کر به سعدان و غسان نظر دارند همه حال
 مری بود قاطع و کرد و دلیل هم افتد و بهر و جایگاه سعدان نظر
 کنند معالجه احتیاج از هم سود ندارد و اگر یک دلیل افتد و سعدان
 نظر کنند و قوت دهند در اصل تحویل احتیاج از کردن و نا کردن
 سود دارد و کر غسان نظر کنند و نخوس کردند احتیاج از کردن
 سود نکند قطع باشد همه حال اینست حال کردیم و چون هم
 رانند گاهی را که تصرف کنند در احکام نجوم و الله اعلم **باب**
 علامت مولود یعنی ام لایموت اعلم ان الصبی اذا ولد الحمل و
 المیزان و ساعات الشمس لم یعش واذا ولد بالشور والعرب و
 ساعة الزهر لم یعش واذا ولد بالاسد والدلو وساعة الرطل
 لم یعش واذا ولد بالسنبله والمحويت وساعة المثري لم یعش **باب**
 ان الموالید لبطیوس قال مولود **س** و رب الساعات **س** و می غنی

و لایحیا مولود و رب الساعات **ه** و می غنی **ر** قوس لایحیا مولود
ب و رب الساعات **و** و می غنی **ل** لایحیا مولود و رب الساعات
و و می غنی **ط** لایحیا مولود و رب الساعات **ل** و می غنی **ه** لایحیا
 مولود و رب الساعات **ه** و می غنی **ما** لایحیا مولود و رب الساعات
س و می غنی **ع** لایحیا مولود و رب الساعات **ه** و می غنی **ل** لایحیا
 مولود و رب الساعات **و** و می غنی **ر** لایحیا مولود و رب الساعات
ل و می غنی **ج** لایحیا مولود و رب الساعات **ل** و می غنی **د** لایحیا
 مولود **یا** معرفت حال المولود فی ابنا م حیوة و الله اعلم بالصقا
 والیک للرجوع والیک المآب

و لایحیا مولود و رب الساعات **ه** و می غنی **ر** قوس لایحیا مولود
ب و رب الساعات **و** و می غنی **ل** لایحیا مولود و رب الساعات
و و می غنی **ط** لایحیا مولود و رب الساعات **ل** و می غنی **ه** لایحیا
 مولود و رب الساعات **ه** و می غنی **ما** لایحیا مولود و رب الساعات
س و می غنی **ع** لایحیا مولود و رب الساعات **ه** و می غنی **ل** لایحیا
 مولود و رب الساعات **و** و می غنی **ر** لایحیا مولود و رب الساعات
ل و می غنی **ج** لایحیا مولود و رب الساعات **ل** و می غنی **د** لایحیا
 مولود **یا** معرفت حال المولود فی ابنا م حیوة و الله اعلم بالصقا
 والیک للرجوع والیک المآب

و رب الساعات **س** و می غنی

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و ثنا آفرید کاری را که افلاک دوار و نجوم سوار بر بیافزید
و شکر و سپاس واجب الوجودی را که آفرینش ذره ایست از
ذرات صنایع او و کون مکان نقطه از نقاط بدایع او و جل هند و
چون با سبک جاد و برهه ام ایوان مغنم داشته اقتضای قضای
او و شکر کاین چون قاضی دامن در سندان صد رشته مقتضای
ارادت او می خورند با خنجر تیر در میدان پنج جلد سیاست او
شمس انور باناج و انور بر خشت چهارم نور بخش عنایت او و زهر
زهر چون مطرب رعنا در خلوت خانه منوم حامی حمایت او عطار
و لای چون دبی کافی بر طاق درگاه دوّم کاتب اوراق او و قرضی
چون برید مرقضی در منازل فلک اول بیت اشاره او همه از دمه
بد و فبشارت الله احسن الخالقین و صد هزاران تحف تحیات
و سار صلاوات بعد از کواکب ثوابت و بسیار بر قد منور و روضه
مطهر تیدا انبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و اشیاء و اشیاء او
باد و سلم تسلیم اکثر **اشباح** این مختصریت در معرفت احکام

القرآن

اتصالات کواکب یا یکدیگر و تحولات ایشان از برجی برجی
و شرف و هبوط ایشان و مجاسدات و خسوفات و کسوفات و کسوف
در روی تقویم واقع میشود و از کلی و جزوی و فوائد دیگر که بعضی
متعلق بطلع سولود و محرم نامه و زواید تقویم بحسب اصطلاح
مرفقی که از کتب مختار مثل مجمل و ادب کوثر و تفریح ابوریحان
و روضه المجتبین و کفایه التعلیم و اشجار و انوار العبد المذنب
الراعی لرحمة الله المالك العقار محمد بن محمد الملک با اختیار انتخاب
کرده تا طالبان این فن را بهر و است مطلوب حاصل شود و قرآنات
و احقر اقامت مثلثات و دیگر چنانچه عادت قلی شد مامول
که مستند مان این فن جمع آوردن این مختصر را بقائه و دعا فرماید
کند یا ناظران فی سبیل الله و محمد علی المصنف و استغفر لصاحبه و الطالب
لنفسک من خیر ترین بهاء من بعد ذلک غیر از الکتابه پیش از شروع
در مقصود و مقدمه معلوم باید کرد در تشریف قرآنات و تفسیر از احکام
آن بد اکثر بقول اکثر اصحاب قرآنات را از قرآن عظیم است و مؤثر ترین
قرآن قرآن شری و زحل است و قرآن این دو کواکب بر چهار نوع بود
اعظم اکبر اوسط اسغر و بعضی اکبر را یکی کریمه و قرآن اعظم آن بود
که این دو کواکب قرآن کنند در صل و مثلثات و بی دوازده بار و
در ثور و مثلثات و بی سیزده بار و در جوزا و مثلثات و بی دوازده

و در سرطان و مثلثات و بی سیزده بار و همچنین در دوازده برج
چون قرآن کنند صد و پنجاه قرآن بود در مدت دوازده و مئصد
متناوب سال اما قرآن اکبر آن بود که در چهار مثلثه قرآن کند در
مدت مئصد و شصت سال اما قرآن اوسط آن بود که در مثلثه
قرآن کنند دوازده نوبت یا سیزده نوبت در مدت دو بیت و چهل
سال تقریباً اما قرآن اصغر آن بود که چون قرآن کنند مدت بیت
سال بود چنانکه تقریباً و در تعیین سالها این قرآنات اختلاف
است و تفصیلی دارد که این مختصر اقتضای آن نمیکند **احکام قرآنات**
چهار گانه ثانیه قرآن اعظم آن بود که طوافی واقع شود که احوال
عالم جمعی از حال خود بگرد و متغیر شود و ملتها و دولتها یکی
کون شود و کرم سیر سیر و سیر سیر کرم سیر شود و دریاها بیابان
و بیابان مادریا شود و عجایب و نوادر در عالم پیدا آید و آبادانها
ویران گردد و ویرانها آبادان شود و صورت مردم از جلی جمالی گردد
و همچنین زبان مردم و خط و صنعت و رسم و آیین و خلقت و مخورث
ایشان متغیر گردد و در حال خود بگرد و در چهار باد و خوش و طوبی و هم
تغیری پیدا شود مناسب صورت طالع قرآن و کواکب مستعمل و باقی
چنان میشوند و دعویهای بزرگ کنند و کارهای قوی بردست ایشان آید
و از این قرآن در عالم باید تا قرآن اعظم دیگر که آن بقول دوازده

مفرد

مئصد و مئصد سال است و بقول دوازده و مئصد و چهل سال
شمس تقریباً **ثانی** قرآن اکبر آنست که بعضی از احوال عالم تغیر و تبدیل
پذیرد و جمعی دعوی بفریبی کنند و دین شریعت نورزند و چون
قرآن کرد آن ملت و شریعت بماند تا قرآن دیگر و بپشتی قائم متناوب
و تقویت کند و بعضی از رسوم قواعد قرآن اعظم را بخارند و ازین همچنین
تغیر و تبدیل ملاطین و حکام واقع شود و ملات و دولت منتقل شود
از خانه دلی بخانه دانی و غیرها آبادان شود و آبادانها خراب گردد و
صورت و لباس و مخورث مردم آن متغیر شود و احوال و اوضاع
عجیب پیدا شود و بعضی گویند که از این قرآن نصف قرآن اعظم بود
و بعضی گویند که آن بود و مدت ثانیه این قرآن نیز تا قرآن دیگر یا
که بقول مئصد و مئصد سال است و بقول مئصد و شصت سال
تقریباً و درین مدت چهل و هفت نفر سلطنت کنند **ثانی** قرآن اوسط
آن بود که دولتها بگرد و در ملتها نیز بقدر تجدیدی و تغیری شود
و ملات و دولت از خانه دانی بخانه دانی منتقل شود و اغلب مردم آن
بر دین و ملت صاحب قرآن اکبر و دین اقرار نمود و سلطنت و بادشاهی
بر مئصدای قرآن اوسط و کواکب مستعمل بود و درین قرآن نیز صورتها
عجیب و غریب روی نماید و مردمی مثل و مجتبی و جلاله و بیا واقع
شود و در البه و اطلعه معادین تغیری پیدا شود چنانچه بعضی مکرر و

مستخرج شود و بعضی مستعمل و مشهور کرد و این قرآن ثانی بنامه قرآن اکبر
بود و مدت ثانی نود و هفت و چهل سال بود و بقول دولت و چهل و
چهار سال و درین مدت دو اند و نفر یا بیست و نه نفر پادشاهی کند و این
و ثانی قرآن اصغر است که دولت و حکمت و حکم و منتقل شود اما این میان
پدران و پسران و خویشان بیرون زد و در بعضی که دولت از خانه دانی بخانه
دانی دیگر نقل کنند بشرطی که این مجلس اقتضای شرح آن نمیکند و بعضی
و تبدیل در بعض احوال واقع شود و بخارج و بمقام دیگر واقع شود
و لیکن این در اطراف جمع شوند و عزل و نصب امر او و زوار باب
بمناسب بسیار واقع شود و در سال اول مردم بغایت مشرق و پرفشان
احوال باشند و کرازی و خط در بعض اقالیم واقع شود که منسوب ببلند
باین دو کوکب و طالع قرآن و برج قرآن و موت بزرگان نیز باشد و در
بعض مواضع از زلزله باشد و ظلم و تعدی که از پیش بوده باشد کم شود
و این ثانی است و تقریباً بهجت کوکب مستعمل بود و مدت ثانی این
قرآن پست سال بود تقریباً و انعام **احکام قرآنات کوکب بازعل**
در مثلثه آتشی که آن می باشد قرآن مشرقی و فصل دلیل
برخیز که آنی که درین و ملت سخن گویند و انتقال دولت از
خاندان بخاندانی و فرود رفتن مردم بفرود و فرمایند و تفرقه و تشویش
حکام و اکابر و اشرف و بدی هو و تفاهت رخ و بیماریهای ملوک

دختر

و تفرقه و تبدیل بعض عادات و پنداشدن سلاطین و حکام عادل و بعضی
مساکن و مدارس و فتنه و تشویش در اکثر بلاد و پست زین ثانی است در
مشرق و بعضی از اقلیم اول و دوم بفعل آید **قرآن میج و فصل** دلیل
بر فتنه و تشویش لشکریان و بسیاری بحار و بزرگ شدن دزدان و
ساختن اسلحه و سوختن مواضع و موت اکابر و ملوک و صحران
و غارت و شیخون خاصه در کوچه های و میان احشام و نقصان
بارندگی و فتنه و مردم قلب و ملوک خاطر سلاطین و امر و اربکان
دولت و ظلم و حکام و داد و عدل و کدورت و تفرقه و بیماری
و خوف و هراس در بلاد و خاصه در روستا و ده ها قریه و فساد
در این همه و اکثر این ثانی در طرف مشرق و بعضی از اقلیم اول و دوم
بظهور آید **قرآن زهر و فصل** دلیل بر سر آمدن وقت خود و بیماری
زنان و دختران و ملوک اهل طرب و پستی حکام و بیماری و تشویش
وضع حل و خصوصت از اوج و تفرقه و تشویش خلایق خاصه اهل
اسلام و ملوک و پرنسپان و فرمان و تفاهت زخمی و پدید آمدن ابروی
بسیوفاد اشجار و انبار و محو و طرب در مشرق و از باب خاندانها
قدیم و صحران و کادی باز از انچه و البه و تفرقه و تشویش
کادو و با و آفریدن بوده و عقاب **قرآن عطار و فصل** دلیل
بر عقوبت هوا و فساد حال دینان و اهل قلم و تشویش مشاغل نیز

و کثرت اراجیف و زدن فلوس و ریخ و زحمت محترقه و آمدن
کار و با و ملوک و تجار و اربکان بی نفع و محاسبه و مناظر و
تفرقه میان مسرفان و عمال و زارعان و تاراجی عدول و ملوک
قضاة و بیاد و اربکان و رعده برق در وقت خود و فساد کثرت و نفع
و تفاهت زخمی و بیماری از هر نوع خاصه صرع و مالحو و ابله و ابله
و مبالغی **احکام قرآنات کوکب در مثلثه خاکی اهل طرات**
مشرق و فصل دلیل بر تفرقه حال ارباب خاندان های
قدیم و خدان و ندان صنایع و عقار و قوت حال مشایخ و سعادت
دوسا و صحران و ثنای و فراخی اطعمه و بیاری زراعت و تجارت
و انتقال ملوک و دولت و خست و زلزله و قیاس و بارندگی
و فساد بعض ثبات و اختلاف هوا و سردی و وقت و بیماری
در اکثر و پنداشدن رجم و اینها بحد و اغلب این ثانی است
میان مشرق و جنوب و اقلیم اول بود **قرآن میج و فصل** دلیل
بر سر آمدن و بد حال لشکریان و امر و اهل سلاح و انکشاف فتنه
و بسیاری ظلم و قوت گرفتن سفلکان و کوفتاری دزدان و ملوک
راه داران و بیماریهای خوف و جراحت و بریدن اعضا و قتل
ناجوش و فتنه و شیخون و حرب و فساد و تفرقه و موت اکابر
و خوف و هراس در صحران و اهل قلع و جبال و کی باران

دختر

و فساد اشجار و انبار و ثبات و بیم زلزله و پدید آمدن طغیان و پستی
این اثر و اقلیم اول و سوم از قوت بفعل آید **قرآن زهر و فصل**
دلیل بر ریخ و مشقت خاقان و بد حال خادمان و نار و این
مطربان و دشواری وضع حل و ناسازگاری از اوج و رغبت شایخ
بنکاح در وقت و فرج پیران و زاهدان و فساد میوه و نبات و
ریاحین و سردی در وقت و ابر و تاریکی هوا و نقصان بارندگی و
کادی باز از عطر و ارباب و از زلزله و فتنه و البه و فساد و
عقوبت آتیب و هوا و اغلب این اثر در اقلیم میج و آذربایجان و
غرب بود **قرآن عطار و فصل** دلیل بر تفرقه و تشویش و بیماری
اهل قلم و اصحاب دینان و خطا در معالجات اطباء و احکام میج
و زحمت تجار و کلا و تفرقه محترقه و فتنه و حرب و مکر و بعض
مواضع و کثرت اراجیف و نهم و دروغ و نا امانی راه ها
و وهم کار و اینان و خرید و فروخت ضیاع و عقار و بیماری
اطفال و فساد کثرت و زرع و کادی باز از کتاب و تفرقه هوا و
باد و باران در وقت ناکاه و کوفتاری دزدان و اکثر این اثر در
اقلیم اول و ششم بود **احکام قرآنات کوکب بازعل در مثلثه**
بادی قرآن مشرقی و فصل دلیل بر قوت حال ارباب دین و
و مباحنه و مناظر در علوم ظاهر و اگر در میج میوزن بود و در میان

عالم و خط و حکمت و ریاضیه و ریاضیه و فقه و موسیقی را عیب باشد
و اگر در هیچ میزان بود خط و تکی حد اکثر مواضع پیدا شود مردم نیز
ذلیل شوند و باران باعث ابله و پادشاهان عادل ظم و رکتند و
خاندانهای قدیم رونق یابد و خاصه در جانب مغرب **قرآن مجید و فصل**
دلیل بر محاربه و مقاتله و اراجیف و بدی هوا و بیماری از غلبه
خون و سود و خطا در معالجات اطباء و خواست و ظلم بر رعایا و قتل
معارف و کجی باران و پیدا شدن آتش در کوفه و اشجار و خرابی
مواضع و بد حالی در قرآن و بد کاری بد کاران و مستی مردم در کار
دین هوا و سر همارد و وقت خود و تفاوت و خج و کادی بازارها و مله
و زحمت و دوسا و اهل قلاع و جبال از کجی و فقر و عامه و
قتل و آفت و موت و بزرگان و غارت و شیخون در کوه پاهای و پیشتر
این آثار در مغرب زمین و اقلیم سوم بظهور آید **قرآن نهم و فصل**
دلیل بر زحمت خاتونان و نیکت خادمان و ملال افان کردن
و مخالفت ازواج و بد حالی عطاران و بزرگان و پیدا شدن ابرصی
سیاه و یاران و سر همارد و وقت خود و زمان جامه و وقوع سوا
در مردستانی و میل شایخ و نکاح و عشق بادی و ملال و بی رونق اهل
طرب و بیماری آنکه و بیماری و موت دهنه آن و پیشتر این تائید را اقلیم
چشم و جبهه مغرب بود **قرآن عطار و فصل** دلیل بر بیماری بند کات

و

و ظا و قمار و محاسبه حال و وکلا و ملال و اطباء و اهل تجیم و کسرتان
و کجی امیهای دروغ و کادی بازارها و پیدا شدن کاه و اناه و فساد
و میل مردم به علوم دقیق و پیمانی اطفال از آن و سوا و اوصاف و فساد
مختر مردم و عیوبهای باطل و در چهار پایان و کجی میان خلایق
پیشتر این آثار در بلاد هند و اقلیم ششم بظهور آید **احکام قرآنات**
کواکب باز و فصل در مسئله آبی قرآن ششمی و فصل دلیل بر
و منزلت یافتن فر و مایکان و انتقال ملک و دولت مردم عوام و دین
و مخالفت میان ملوک و حکام و خروج قوی و سلاطین و بیماری
آبها و تفاوت و خج و بد حالی مسافران دریا و آفت کینه با وسما
و باد و باران در وقت خود و خرابی مواضع بواسطه زیاد قلاب
و پیدا شدن سلطان عادل و اغلب این آثار در جانب شمال ظاهر شود
قرآن هفتم و فصل دلیل بر فتنه و تفریق و مخالفت قوی با بزرگان
خود و بختش مردم سفل و قتل بزرگان و خرابی مواضع و نیکت خاتونان
و زدن آن و فساد مسافران دریا و بد حالی لشکریان و خج و بد حالی
سفل و قوت لشکریان و بکانه و زحمت خاندانهای قدیم و صحرانشینان
و فقر و بد حالی و وزیران و قضات و بارانهای مخرب و وهم و فقر و بد
اهل قلاع و جبال و بیماریهای بخوف و زبان نزد عات و اغلب
این تائید در اقلیم سوم و طرف شمال بود **قرآن نهم و فصل** دلیل

دریا

بر بیماری باران و زیاد شدن آبها و شکستن کوهها و زبان میوهها و کلهها
و نباتات و بیماری از سردی و بلف و پیدا شدن علت در زبان و مرض در زبان
و دغتران و بیماری کشت و زرع و فراخی اطعمه و اثر بد و ناهوش و پیران و قوی
مطران و فساد حال زنان و بکار و فساد صبیح و میل مردم بفره و ریا
قرآن عطار و فصل دلیل بر باران و سرما و نیکت در وقت خود و زیاد
نباتات و بد حالی مسافران و آمدن کاروانها و کادی بازارها و اراجیف
و رونق آب کال و شراب داران و قوت حال دهان و صحرانشینان
و بیماری اهل قلم و تجارت و زحمت و فر و ماندن اهل حله و غیر گفته اند که
در بعضی ممالک غلظت سال بود و زخمها که آن کرد و دلیل بر برون شدن
خطوط دروغ و کواهیهای ناحق **احکام قرآنات کواکب باشت ششمی و فصل**
مسئله آشتی قرآن هفتم و فصل دلیل بر قوت حال ارباب سلاح و امر
و جمع آمدن عا که خاصه در طرف شرق و ملال و زحمت و زدن و آینه
و اثرات از امر ارباب سلاح و مصادره توانگران و قتلها بوجه مقاصد
و عدل و سلاطین و حکام و زدن مردم و فراخی اطعمه و کجی هوا و بیماری
از غلبه خون و صفرا و حرارت و مذمت در مزاج خلایق و مخالفت میان
امرا و زدن و اکثر این آثار در طرف شرق و خراسان و عراق و اقلیم دوم
و سوم ظاهر شود **قرآن نهم و فصل** دلیل بر جمعیت و دفاست
خلایق و ضعف و صلاح زنان و قوی اهل طرب و بیماری سناجات و سوا

نهم

و امانت و دیانت در مردم و قوت دین اسلام و میل بزرگان و اشرف
بزینت و نکاح و شادی علما و فضلا و توانگران و راستی میان مردم
و داد حکام و اجابت دعاها و اعتدال هوا و تن در سق خلایق و فراخی
اطعمه و میل بخیرات و صدقات و رسیدن مسافران از اطراف
قرآن عطار و فصل دلیل بر رونق کار باطن و محتر و پیران
و مستقران و تجارت و راستی و امانت در عدول و آمدن کاروانها و
بیماری بیخ و شری و معاملات با صنعت و ارزانی و فراخی اطعمه
و دست آمدن معالجات اطباء احکام بخوبی و کینه خنات
حق و رونق اسلام و آمدن اخبار راست و اعتدال هوا و رونق
کار نقاشان **احکام قرآنات کواکب باشت ششمی و فصل**
قرآن هفتم و فصل دلیل بر فتنه و تفریق میان بزرگان و مله
و نیکت معارف و آینه قضا و زدن و اراجیف و فساد اشجار
و بدی هوا و آفت من و زحمت خاصه از خج و بیماری از کجی و
خشکی و قوت ارباب سلاح و ملال و زدن و توانگران از امران
لشکریان و فساد نباتات و بی رونق دار الاحساب و اغلب
این احوال در اقلیم دوم و سوم ظاهر شود **قرآن نهم و فصل**
دلیل بر نیکویی حال اهل طرب و زینت و تکلف علما و فقها و
میل سادات و قضا و بزرگان و نیکه و موصلت و بیماری

و

شیان و جیته و اجابت او میوه و فراخی اطعمه و شیرینی و اجابت ادویه
 و انواع بازار لغته و ابریشمین و اعتدال مواضعت پیماران و شدت قی
 و صلح کنت و وزع و بیاری عاریت و رستنی و انصاف خلایق و دروغ
 در انشراح **قرآن عطار و مشق** دلالت بر روانی بازارها و فراخی
 و اندلی جویات و نباتات و سعادت حال و ذرا و ایمنه و قضاة
 و قوت حال اطمینان و شرف و ادوای محترم و بازار کانی و سعادت
 با منفعت و فراخ کتاب و خوشحالی اصل قلم و آمدن اخبار رست
 و دوستی میان و ذرا و یوسفینا کان و راستی و ایستادن عدول
 و ایمنی و تن درستی و بازارهای معتدل در وقت خود و جسته طبع
 و اعتدال هوا **احکام قرآنات کو اکب با مشق** در منته باد و **قرآن**
قرآن میخ و مشق دلالت بر قوت و ثنوب و ارجیف و خصوصیت
 میان بزرگان و امر او و زرا و حجت قضاة و انزاف از لشکر بایان و ارباب
 صلح و بی بی هوا و جنت بادها و کرم و حضرت از حرم و شرح باد و جملات
 از غلبه قوت و حضرت و جسته و ایله و دمل و حرارت و ظهور آفتاب
 هوا و توسط بایان و قوت و بیانی **قرآن نهر و مشق** دلالت بر قوت
 دین اسلام و جمعیت های خیر و قوت مردم بزرگوار و زیارات و امامت
 دعا و امانات و دیانت و خیرات و طاعات و فطانت و طرب در کتب
 و قیمت کوفتن عطریات و ملبوسات و اعتدال هوا و جنت بادها

و

خوش و تن درستی خلایق و ایمنی انجبار و انظار از آفات هوا و
 راست رفتن احکام شرع و قوت و منفعتان و بیاد کارکن و بیاری شاکه
 و مواضعت و آسانی معیشت و ایمنی و تن درستی خلایق و صحت
 پیماران و موافقت از وراج **قرآن عطار و مشق** دلالت بر سعادت
 حال و زرا و اصل قلم و مستوفیان و مستقران و عیال و تجار و اهل بازار
 و مباحثه و مناظر میان عل و دروغ متکبران و آمدن کار و ایمنی
 و کفر بدین برده و رسیدن اخبار رست و اعتدال هوا و صحت پیماران
 کو دکان و سلامتی انجبار و انظار و فراخی اطعمه و راست آمدن احکام
 حق و مایجات اطمینان و راستی در عدول و فراخ بازار کتاب
احکام قرآنات کو اکب با مشق در منته **آبی قرآن میخ و مشق**
 دلالت بر بدی سفر و یا و قصد امر و لشکر بایان با و زرا و ایمنه و قضاة
 و نقصان توانکرات و اگر در عترت بود قوت حال لشکر بایان و راه داران
 بود و اگر در سرطان واقع شود دلالت بر خلاصی و جویان و قوت
 سفنکان و اگر در حوت واقع شود دلالت بر قهر و قنوت و زرا و امانات
 و قضاة و منظم بودن قوا که این از اهل صلح و آسود و فتنه خاصه
 در اولیم دوم و سوم و خلیفان **قرآن نهر و مشق** دلالت بر قوت
 حال و زرا و امانات و قضاة و ایمنه و تجار و جمعیت خواتین و صلح
 حال خادمان و بایان نافع در وقت خود و اعتدال هوا و صحت پیماران

درا

و امن و رفاهیت خلایق و فراخی و ارزانی و خوبی سفر و یا و بیاری
 نباتات و میوه و اطعمه و شیرینی و اگر در برج حوت بود دلالت بر بره
 حال و زرا و نباتات حالی خواتین بزرگ و عدل حکام و نیک حالی عامه
 و بایان در سفر و یا **قرآن عطار و مشق** دلالت بر خوشحالی اصل
 قلم و تربیت یافتن این طایفه از زرا و نیک حالی ساکنان دریا
 و بنه و دکان و بیع و شری و نباتات و جوامع آبی و آلات کتابت و
 ادویه و تنوع کاد اطمینان و بایان در وقت و ارزانی مزخار و
 خرید و فروش با و امانات و ایضا و بندگان همه صلح کارها
 و بیرون بحث و مناظر زها و فقر و باریاضیات و میل مردم بفره و تنوع
 و آمدن اخبار رست **احکام قرآنات کو اکب با مشق** در منته **آبی**
قرآن نهر و مشق دلالت بر فساد حال زنان و بی باکی ایشان و عاریه
 و متاثر و بعضی مواضع و کثرت تنق و فجور و عرت مردم در کارهای
 شود و آشکار شدن فراخ و بیماری از غلبه خون و صفر خامه
 در خاتونان و دختران و خادمان و تکلم با فاسد و ناستوده و دلیری
 زنان بدکار و نقصان باریکی و بدی هوا و غلبه کردن دزدان
 و زنان خائنه و میل امر اولشکر بایان بزرگان و بیاری طعنه و فساد
 و بی باکی در خلایق **قرآن عطار و مشق** دلالت بر ساختن آلات
 حرب و حرکت لشکر بایان و غضب و عداوت در مزاج حله و ملال و حرج

درا

اهل قلم و عیال و تجار و اهل بازار و غن و قوت و خیانت میان خلایق
 و محاسبه و کیلان و مستوفیان و مستقران و کثرت ارجیف
 و اخبار محو و فتنه و غوغا و اقلیم سوم و ششم و شهرها که
 بر خ و عطار و منسوب بود و زدن فلوس در هر قلب و ظهور
 طرازان و کیمیاگران و دغا و واب و بیماری اطفال و غنوت
 هوا و گرفتاری دزدان **احکام قرآنات کو اکب با مشق** در منته
خلایق قرآن نهر و مشق دلالت بر دلیری دزدان و کثرت تنق
 و فجور و فاش کثرت لهو و لعب و فساد نباتات و بدی هوا
 و تفاوت ترخا و بیماری زنان و دختران و با ساز کار و انجبار
 و طلاق و فراق بسبب عاشقی و اگر در برج جدی باشد دلالت
 بر قوت حال امر اولشکر بایان و بدست آوردن ولایات و اگر
 در برج سنبله بود دلالت بر فساد حال بازار کانی و عطاران
 و نقاشان و عتیاطان و تنفر حال اطمینان و بختان **قرآن عطار**
و میخ دلالت بر خروج فضولان و ایمنی راهها و غلبه کردن
 دزدان و طرازان و نقصان بزرگان و ملال و زحمت و بدی
 و مستقران و خرابی مزاجها و نقصان بعض حیوانات و رسیدن
 کار و امانات و کثرت ارجیف و بد حالی مستقران و کیلان
 و کثرت دواب و نقصان بایان و خوف اهل قلم و ارباب بزرگان

اهل

اهل

سود

درا

از امر اولش گویان و اگر در سبیل بود دلیل بر طلب و خواست و ظلم
 بر رعایا و فساد ثباتات **احکام قرآن کو اکب** **بامرغ در شلته بادی**
قرآن زهر و مریخ دلیل بر فساد حال معینان و مطربان و کثرت
 فسق و فجور و خصوصیت از وای و آفت اشجار و بیماری و اسقاط
 اجته و نکام های بز و و اشکار شدن فواحش و دلیری زنان
 بدکار و قیام شدن میوه ها و آفت ریاحین و از آن افشه و البته
 و اگر این قرآن در برج میزان واقع شود فساد کمی باشد و در وقت
 مطربان و نیکوایان بود و بادهای معتدل و زد و اگر در برج دلو بود
 دلیل بر ملال و مشاج و از باب خاندانهای قدیم **قرآن عطارد**
مرغ دلیل بر زحمت و مشقت و بیرون و مستوفیان و محال و تجار
 و اهل بازار و غضب امر ابراهیم و پیداد و ظلم از لشکر بای و ملال
 شعر او ند ما و فضل و کثرت هجا و کثرت از حیث و بیع برده
 و دواب و بیماری از کرمی و خشکی و غلبه خونت در امر حبه و سرخ
 باد و صرخ و مایل و یل و بی و رواجی با از او کتاب و کتابت و خطا
 در معالجات اطباء و احکام نجومی و یقین افتادن در زمان و غایت
 و فاش شدن خیانت **احکام قرآن کو اکب** **بامرغ در شلته آبی**
قرآن زهر و مریخ دلیل بر فساد آنها و حیوانات آبی و بی حالی
 زنان بدکار و موت کودکان و نکام های بی بنیاد و سرها و یارندگی

درا

در وقت و اختلاف مواضع ثباتات و عقوبت آنها و کوفتاری و
 بالی در اهل فسق و فجور و بدنامی زنان بزگان و اگر این قرآن در
 برج سرطان واقع شود دلیل بر خلاصی مجوسان و اگر در برج سرطان
 یا عقرب واقع شود ملال و زحمت مسافران دریا و بدکاران بود
قرآن عطارد و مریخ دلیل بر فرقه شدن کتبه ها و ملال مسافران
 دریا و زحمت مسافران و محال و تجار و شراب داران و بدی آب و ط
 و کثرت از حیث و پیداد و فساد و تاراج و تاراج و پیداد و فساد
 سستی در اعضا و کندی زبان و ظلم و طلب و خواست از رعایا و غرض
 و تمسک بر مردم و اگر این قرآن در برج حوت واقع شود بدت و تاراج
 خاصه سفر و دریا و اگر در عقرب واقع شود بقدر رسالتی که تاراج بود
 و اگر در سرطان بود دلیل بر بیماری در زمان و ضایعاتها **احکام قرآن**
عطارد و زهر و مریخ در شلته آبی دلیل بر رونق
 کار پیرایه و فساد و عطاردان و بزلتان و اهل بازار و بیماری و جواهر
 و برده و اعتدال هوا و آب و تاراجی و ترم و رعد و برق در وقت خود
 و افتادن عداوتها و عشیقاری میان دختران و پسران و از لایق
 و فراخی مطعومات و ماکولات خاصه گوشت و شیرینی و فساد
 اهل قلم و رسیدن اخبار رات و غوغای عامه **در شلته خاک**
 دلیل بر بیماری بیع و شرعی اطعمه و حیوانات و افشه و البته و

درا

درا

سود

درا

و سلامتی ثباتات از آفات سماوی و بیماری غله و از فانی و فراخی
 و آمدن کار و از آن کثرت اخبار و رونق متعبدان و باری کاران
 و کی باران و سرما و خشک در وقت خود و فساد پیران و اهل قلم و مایل
 بودن اشیاء بقدر برافتن و غارت و بدست آوردن املاک و اسباب
 و اگر در برج سنبله باشد اطعمه و شراب بسیار بود و اگر در برج ثور بود انبار
 رهند **در شلته بادی** دلیل بر رواج و رونق ستونیان و دیوان
 و محال و تجار و مستوفیان و بیاحتیاطی و تیزی بازار برده و حیوانات
 و عطارد و آبها و رواج کار شعر او ند ما و جمعیت زنان و قوت و صحت
 کودکان و فزونی عشق نامها و سلامتی اشجار و افشار از آفات و معین
 بادها معتدل و سرما در وقت آمدن کار و از آن کثرت اخبار و رونق متعبدان و باری کاران
 و بیماری سورها و کثرت اخبار **در شلته آبی** دلیل بر رسیدن ثبات
 دریا و بیماری بیع جواهر آبی و معنوی با غنا و ثباتها و بیماری آنها و
 بارندگی و سرما در وقت خود و رونق کار شراب داران و طهور و طرب
 در عامه و اگر در برج عقرب واقع شود دلیل بر لو اهر و فواحش بسیار
 بود و اگر در برج حوت واقع شود صلاح حال ملاحان و سلامتی کتبه ها
احکام ثلثات و قدیمات کو اکب **بامرغ در شلته و قدیم**
مشتی و زحل دلیل بر الفت و محبت میان اکابر و ملوک و اراک
 دولت و اعیان ملوک و شفق و زلزله و وسوسه انشیان و اهل قلم

درا

و عیال و صلاح پذیرفتن کارها و کوشیدن حکام و سروران بعدل
 و داد و رعیت پروری و میل مردم بخیرات و طاعات و ایمنی و وفایت
 مشایخ و توسط زنها و بیماری محاربت و زراعت و این احکام در شلته
 زیاد باشد **ثلث و قدیم** **مرغ و زحل** دلیل بر توهم ملوک و
 حکام و امر و اکابر و بزرگستان و ضعف و رعایا و فقر و رونق کار
 احصای و خوف بی باکان و بیماری امروزی و بدید آمدن حق
 از باطل و غارت یافتن حصنها و قلع و دو سستی و موافقت میان امر
 و لشکر بای و صحرانشینان و مشایخ و وساخته شدن مهمات و وسایل و ثبات
 از امر اولش گویان و خشکی هوا و توسط مال مطعومات و ماکولات
ثلث و قدیم **آفتاب و زحل** دلیل بر بزرگی و ریاست یافتن
 فرمایگان و صحرانشینان و رونق خاندانهای قدیم و نیک حالی
 منازعان و تربیت یافتن دروستان و احشام و اهل قلاع و عیال از سلاطین
 و سروران و کم شدن جو و رسم و توهم حکام بر رعایا و بزرگستان
 و قوت پیران و تربیت یافتن صوفیان و گوشه نشینان از سلاطین
 و موافقت در بزرگان و این اثر در ثلث زیاد باشد **ثلث و قدیم**
زهر و زحل دلیل بر موافقت و الفت میان زنان و شوهران و فرج
 مشایخ و هائین و بیل پیران و خاندانهای قدیم و کجای و عزت و فساد
 و اشیاء و غنی و بیماری عدل و زفاف و بیع برده و دواب و فراخی

وارزانی اطعمه و البه و اعتدال هوا در تابستان و سرما و یارادن در زمستان
 و بودن سعد ما در احشام و دوستی و نشاط اهل قلاع و جبال **ثلث**
و قدیس عطار و معنی دلالت بر قرار گرفتن کارها و نوشتن عهد
 نامها و درونق اهل بازار و پیشه کاران و بیع املاک و برده و وراج
 کار حکام و علمای و غیره و شوکتی که مادیات و سرها و بارندگی در
 رستگاری و جستن بادها و خنک و خوشن قبالها و شفقت دیوانیان
 بر دوسا و صحرانشینان و بیاری اعمال و اشغال و کیدان در میدان
 اخبار **ثلث و قدیس مرغ و معنی** دلالت بر موافقت و دوستی
 میان امرا و وزرا و تربیت یافتن از امر اولش گریان و قوت و دوستی
 میان اهل صلاح و امر او بر تربیت نمودن اینطایفه بخیرات و صدقات
 و ایمنی و رفاهیت در اقدن قصاصها و ارزانی رخها و گرمی هوا
 در تابستان و شکستن سرما در زمستان و معرفت گوشت و چربی و تربیت
 ارباب مناصب از امر اول و قوی باکان و شریکان و این احکام در
 ثلث زیاد باشد **ثلث و قدیس آفتاب و معنی** دلالت بر قوت
 حال ملوک و سرداران هر قومی و افزونی جاه و حکومت و زوال اعدایان
 و شرف ملوک و بیامور تربیت یافتن ائمه و اشراف و تجار و سادات
 و صد و تربیت یافتن اینطایفه از سلاطین و داد و عدل پادشاهان
 و داد و نفعان و دروایی نمود و بیاری میراث و صدقات و فراخی

وارزانی

وارزانی و گرمی هوا در تابستان و کم شدن سرما در زمستان **ثلث**
و قدیس نهر و معنی دلالت بر رونق اهل ادیان و فرج
 در روزها و ائمه و قضاة و قوا و اشراف و قویه اهل طرب و
 سعادت حال زنان و خادمان و عشرت براریه و مدح و ستایش
 عطربایت و گرمی بود و خوشی معیشت خلایق و ارزانی رخها
 و اعتدال هوا در وقت خود و صفا خلایق و یاران نافع در وقت
 و موافقت و دوستی میان ازواج و شرکا و دعوتها و ضیافتها و
 بیاری مناکحات و موافقت **ثلث و قدیس عطار و**
معنی دلالت بر رونق اهل فضل و علم و متکلمان و فقرها
 و شعر و قوت حال دیرین و مستوفیان و مسترفیان و یارکانان
 و تربیت یافتن اینطایفه از وزرا و بزرگان و امانت و راستی میان
 مردم و یاری بازارها و خرید و فروخت با نفع و ایمنی راهها و خبرهای
 راست و رونق مساجد و مدارس و مرات آمدن معالجات طبابت
 و احکام بخوبی و ارزانی و اعتدال هوا و وراج بازار کتاب
ثلث و قدیس آفتاب و معنی دلالت بر قوت حال امرا و
 لشکریان و اهل سلاح و تربیت یافتن این طایفه از سلاطین
 و حکام و ساختن کار عساکر و عزت الت حرب و ایمنی خلایق
 و گرمی هوا در وقت خود و شکستن سرما در زمستان و حرارت

و بیست و دو از جمله خاصه در مزاج حکام و سرداران و فراخی اطعمه
 و رونق دارالشریفات و وراج کارانش کاران قیمت گرفتن گوشت و
 چربی و ادویه گرم **ثلث و قدیس نهر و معنی** دلالت بر بیاری
 نکامها و شرکها و میل امر اولش گریان و نشاط و دوستی و شفقت
 ایشان با خواندین و اهل طرب و بیاری زینتها و ضیافتها و مهر و لعب
 و مشق و بخور و شکستن توبها و عشق بازی میان مردمان و زنان و
 موافقت ازواج و غیره و یارادن در وقت و عزت محمود و دوستی
 و شریکینی و ارزانی دیکر معطومات و بیاری میوه و پیماری از غلبه
 خون و صفرا **ثلث و قدیس عطار و معنی** دلالت بر رونق
 دو این و ترقی حال حال و مسترفان و ظهور و کیمیا کردن و ساختن آلات
 حرب و کثرت و قوت حال راه داران و یاری بازارها و تجار و یاری
 بازارها خاصه بازار اسلحه و درایب و برده سفید پوست و بی باکی
 علم و فضل و شعر و ادب و یاری عزت و قوت حال اطا و اهل عجم و تربیت
 یافتن اهل قلم و مستوفیان از امر اول و داد و نفعان و گرمی و شکست هوا
 در تابستان و این اثرها در ثلث زیاد باشد **ثلث و قدیس**
عطار و معنی دلالت بر نشاط و گرمی در روزها و اصحاب دیوان
 و اهل بازار و تجار و یاری بازار برده و عطربایت و لاف و پیشه
 و دوستی و عشق بازی میان پسران و دختران و رونق کارهای

و

و اصل ساز و موسیقی و خوشحالی شعرا و ندماء و رونق مطربان
 و فرج طبیبان و مجسمان و صحبت پسران خاصه طفلان و اعتدال
 هوا و دیدن اخبار احکام تربیحات و مقابله **کتاب**
با یکدیگر تربیع و مقابله معنی و معنی دلالت بر مخالفت
 علم و مشایخ و عداوت قضاة و وزرا و اشراف و قوا و اشراف و نشاط
 و ذرا باز و ساء مردم خاندانهای قدیم و عوف صحرانشینان
 و قلعه داران و ظلم و جور بر رعایا و پیماری و ملل معارف
 و تجار عظام و تنزل حال خاندان قدیم و خرابی مواضع و فتنه
 خاصه در اقلیم اقل و تغییر حال ملوک و ممالک و تفاوت
 رخها سایل بکران و بدی هوا و این اثرها در مقابله زیاد است
 باشد **تربیع و مقابله معنی** و معنی دلالت بر فتنه و آشوب
 و مجادله و مقابله و افتادن عداوتها و نا امانی خلایق و بیای
 دزدان و ملل صحرانشینان و مزاحمان و شیخون و غارت
 خاصه در کوه پارهها و تفرقه و سرگرمی قلعه داران و امر او
 لشکریان و پیماری مملکت خاصه در بزرگان و اوقات پیران
 و خرابی مواضع و مزاح و ظلم بر رعایا و نکت حکام و ظاهر شدن
 عداوتها و تفرقه اکثر خلایق و فاش شدن خیانتها **تربیع و**
آفتاب و معنی دلالت کد بر آشوب و تفرقه و فتنه خاصه در

اول و چهارم و غضب ملوک و حکام بر رویا و اهل قلع و محاربه
و قلم و طلب از رعایا و انکساف عداوتها و خصوصیتها و سواش
دشمنان ملوک و سختی و بیماری و خوف در ملوک و سلاطین
و سردار هر قوی و حیرت و بیخوابی و تعویق در مهمات خاصه
و امور سلطنت و درج و تفرقه رعایا و تغییر هوا و سرما و برف و باران
مناسب وقت و این احکام در مقابله زیاد باشد **ترجمه مقابله زهر**
و زمل دلیل بر مخالفت ازواج و بیماری و موت زنان و دختران
و دشواری وضع حمل و فاش شدن اسوارها و حیواناتها و افتادن
عداوتها و قبض و کدورت خاندانهای قدیم و فتنه در بعضی
کر از تنویر زهر بود و اقلیم بخیم و بیماری امر معروف و ملوک
اهل طرب و نهی و کادی باز آفته و البته و رواج شود و برده
ترجمه و مقابله عطار و **زمل** دلیل بر کف و کوی و دعویهای
باطل و فتنه خطبها و فساد دروغ و ترور و کواهی ناحق و فاش
شدن حیوانات و زحمت و ملوک دیوانیان و اهل قلم و ناراستی
عدول و تفرقه باز آریان و محترمه و کادی باز آفتاب و عقاب
و ملوک اهل زراعت از دیوانیان و نویندگان و کثرت اراجیف
و زحمت و ترس در کدگان و خشکی هوا و ضعف دماغ و سودا
و باد و سرما و باران مناسب وقت **ترجمه و مقابله مشرقی و میخ** دلیل

ملوک

بر ملوک و تنویر امر او و ذرا و حکام و لشکریان و غایب بودن توانگران و
اشراف و اعیان از حکام و ذرا و لشکریان و غایب بودن توانگران و
و نقصان تجارت و توانگران و قید و بند و تعویق و تبدیل در بعضی مواضع و فتنه
و حرب در اقلیم دوم و سوم و جانب خراسان و دشت عرب و غایتها
ترجمه و مقابله آفتاب و مشرقی دلیل بر خشم و غضب ملوک
و سلاطین بر ذرا و معارف و مصادق و توانگران و اهل و معلوم و خوف
و زحمت سادات و قضا و مخاطب شدن بزرگان و اعیان و غیرت اکابر
و تقاضای زحمات و فساد از ضرب و غایت از رعایا و کوی در وقت و
شکستن سرما در زمستان و ظلم در صورت عدل و میل جوابات بکرا و
معزولی ارباب مناصب و غیره و تبدیل در القضا و محاسبه و مصلان و
ضرایبان و بیماری از صفا و خون و زحمت آنز کاران **ترجمه و مقابله زهر**
و مشرقی دلیل بر اعتنای ازواج و زحمت علی و اهل و فتنه و طرب و فتنه
و طلب کردن حقوق شرعی و فاش شدن از دیوانیان و نهی بر آمده
و وزیر و سادات و قضا و افتادن مصیبتها و فساد و زحمات و اهل
هوا و بیماری و سودا و بیخوابی و بودن بحال و غلط و فتنه و بیم و فتنه
و بی باکی و غیره و فتنه و البته و نکامهای بهر غایت **ترجمه و مقابله**
عطار و مشرقی دلیل بر بحث و مناظره میان علما و عصبانیت اهل
ادیان و جهل و فتنه در موالی و بزرگان و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه

و کارکنان دیوان و محکمه و قید و بند و اضایط و بیسالت یافتن ایشان و ذرا
و اهلها و اضطراب و مخالفت اطباء و فساد حال آنز کاران و اراجیف و فتنه و
فضل و غنوت و بیماری کدگان و اهل و اهل **احکام اهل آفتاب و اکابر**
در مثلثات احتراق زحل در مثلثه آفتابی دلیل بر آفت و کسوف و
قدیم خاصه در جانب مشرق و اقلیم اول و چهارم و کشته شدن بزرگان
و درج اکابر و زحمت خاندانهای قدیم و تفرقه زراعت و بیماریهای دراز
و تغییر هوا و برف و سرما و در وقت خود و اگر مشکلی ایجاد و یا ناظر باشد
اطعمه فراخ شود و اگر میخ باشد مخالفت میان لشکریان و ملوک و بداند
و اگر زهر ایجاد و بیماری و موت زنان بود و اگر عطار بود و ملوک و فتنه
اصل قلم باشد و اگر قمر بود بد حالی و تفرقه رعایا باشد **احکام زحل در**
مثلثه خاکی دلیل بر فساد حال ملوک و سرداران و اکابر خاصه در
جانب جنوب و خراسان و بیابانها و غارت و غارت و غارت و غارت
و سرما و تغییر هوا و برف و باران و اگر مشکلی ایجاد و یا ناظر باشد
و کار بر ضارب شود و اگر زهر بود بیماری زنان و ناسازگاری ازواج
باشد و اگر عطار ایجاد و زحمت اهل قلم باشد و اگر میخ بود و اگر قمر بود
بارندگی و درج مسافران باشد **احکام زحل در مثلثه بادیه** دلیل
بر فتنه و قتل میان ملوک و اهل و لشکریان و اکابر در جانب مغرب و
عقوبت هوا و بیماری خلایق و برف و سرما و فسادها و فتنه و فتنه

ملوک

و اگر شتر یا گاو بود یا ناظر باشد یا دهای خوش و زده و سیوه و اطعمه نیکو باشد
 و اگر مرغ یا گاو بود در جانب اهل مغرب و اقلیم سیوم فتنه و آشوب باشد و اگر
 نه مرغ یا گاو در معلوم دقیق گوشتد و اگر قریب باشد و اگر دور تر فتنه باشد
احتراف در جهت و جهت آبی و جهت بر چهاری و در جهت ملوک و سلاطین در
 طرف شمال و اقلیم چهارم و فساد حال مسافران در باران و سرما در وقت
 خود و آفت باریان و اگر شتر یا گاو بود یا ناظر باشد سفر دریا به تر باشد و باز در
 وقت کال و تنگ باشد و اگر مرغ یا گاو بود در قریب و قریب باشد و قریب بندگان
 واقع شود و اگر در هر آنجا بود باریان و سرما بود در موسم خود و در ضعیف باشد
 شود و از باد و بجم و اگر عطارد آنجا بود کار و از باران و باریان باز را بود
 و اگر قریب بود سیلهای خراب کنند آید و فتنه عامه باشد **احتراف مشرقی**
در جهت آفتاب جهت بر قوت حال ملوک و سلاطین خاصه در جانب
 مشرق و زمین خراسان و نیکت و ذرا و قصاصه و نیکه و آفتاب و فتنه عامه بوشند
 و غرت و نقره و کوی هوا در وقت و نیکه شدن سرما و فراخی اطعمه و اگر
 مرغ یا گاو بود یا ناظر باشد فتنه و در هر دو جانب مشرق و خراسان و واقع شود
 و غصب و شندی بر مزاج بندگان ظاهر شود و آفت حریف عن بر گردد و اگر
 نه مرغ یا گاو بود هوا معتدل شود و سیوه نیکو باشد و اگر عطارد آنجا بود و باری
 باز از باد و بزم و از آن و اگر قریب آنجا بود ابرها و غما بود **احتراف مشرقی در**
مشتک خلکی جهت بر قوت حال ملوک و سلاطین خاصه در جانب جنوب

و اگر شتر یا گاو بود یا ناظر باشد یا دهای خوش و زده و سیوه و اطعمه نیکو باشد

و داد و عدل ایشان و فراخی اطعمه و شتر و باری و اگر مرغ یا گاو بود یا ناظر باشد خیا
 و ظلم و غیبت باز دهد آورد و خشکی هوا و فساد اطعمه و حرکت عساکر و اگر
 نه مرغ یا گاو بود اطعمه فراخ گردد و سرما در وقت بنود و اگر عطارد آنجا بود
 یا ناظر باشد هوا متغیر گردد و اراجیف بسیار گویند و اگر قریب آنجا بود باریان
 در وقت آید و قریب و باریان عامه باشد **احتراف مشرقی در جهت**
بادی جهت بر قوت حال ملوک و ناموس میان مردم و فراخی اطعمه
 و نیکی اشجار و اثمار و صحت خدایق و میل کردن بختیاریات و طاعات و مراد
 هوا و اگر مرغ یا گاو بود یا ناظر باشد بیماری پدید آید از باد گرم و غلبه
 خون و شتب و علا مات سمرای ظاهر شود و اگر در هر آنجا بود باریان
 نیکام و از زانی میوه و تغیر هوا و اگر عطارد آنجا بود بادها صحت و زده
 و باری باز را بود و اگر قریب آنجا بود باریان بوقت آید **احتراف مشرقی**
در جهت آبی جهت بر نیک حال ملوک در جانب شمال و اعتدال هوا
 و سلامتی مسافران در باران و باریان و فراخی بخت و اگر مرغ یا گاو بود
 یا ناظر باشد بارانهای بسیار آید و آبها زیاد گردد و ابرها بسیار ظاهر گردد
 و اگر عطارد آنجا بود بجم و نری بسیار واقع شود و کار و از آن آید و اگر قریب
 آنجا بود سیلهای خراب کنند در وقت خود آید **احتراف مرغ در جهت**
آفتاب جهت بر غصب و شندی بر مزاج ملوک و بندگان و افتاد
 محاربه و معانیه در جانب مشرق و بعضی از اقلیم سیوم و چهارم و نیکت

و اگر قریب آنجا بود یا ناظر باشد در نمان سیلهای خراب کنند آید و آبها
 زیاد گردد و قریب عامه باشد **احتراف زهره در جهت آفتاب** جهت
 بر مدد و بیماری زنان و مطربان و خادمان و فتنه و شوش و در اقلیم نیم
 و بواسطی که زهره مشوب بود و ظهور تهمت و نکامهای بی رغبت و
 قیمت گرفتن بعضی ملبوسات و اعتدال هوا و عسرت و فساد میان
 سلاطین و حکام و خطاب نمودن یا خادمان و بیماری در میان ارض
 و حرارت و اگر عطارد آنجا بود جهت بر ذن سکه و بیماری بیع جواهر
 و اگر قریب آنجا بود اختلاف هوا و سرما در وقت بود **احتراف زهره**
در جهت خلکی جهت بر فساد نباتات و در جهت قریب هوا و باریان و طرب فتنه
 در جانب جنوب و اقلیم نیم و بیماری نکامها و بیماری اطفال و در جهت
 کاو و کوسند و فساد اطعمه و شکوفه و سیوه و سرما در وقت و اگر عطارد
 آنجا بود جهت بر فتنه و شوش و اراجیف و تفاوت نرخیها و تغیر و تب
 حال عامه و اهل بازار و اگر قریب آنجا بود باران بسیار آید و سرما در وقت
 باشد و اطعمه فراخ و بسیار باشد **احتراف زهره در جهت بادی** جهت
 بر مدد و بیماری خواتین و زحمه و قریب زنان و خادمان خاصه در
 جانب مشرق و نقصان و فساد بوده و بعضی بادها خوش و کثرت شکار
 و اگر عطارد آنجا بود یا ناظر باشد جهت بر بجم و نری بیماری با قیمت
 و رونقند ما و شعرا و عفتیان و اگر قریب آنجا بود یا ناظر باشد سرما بود

و اگر قریب آنجا بود یا ناظر باشد یا دهای خوش و زده و سیوه و اطعمه نیکو باشد

و اگر در نمانهای و مخالفت لشکریان و مرگ حیوانات و فساد جواهر و اگر
 نه مرغ یا گاو بود یا ناظر باشد اعتدال هوا و از دانی زهره بود و فرج در بندگان
 و اگر عطارد آنجا بود بخارها و غما بود و بجم زجاج **احتراف مرغ در جهت آفتاب**
 جهت بر قوت حال ملوک و حکام و کار خاصه در جانب جنوب و قریب قوت
 قوی و مخالفت لشکریان با ملوک و ضیاعها و زدی و خرابی مواضع و مزایع
 و مقامهای و اگر نه مرغ یا گاو بود یا ناظر باشد سیوه بسیار و نیک بود و باز در
 جنبه و کثرت و ملبوسات نیک باشد و سرما باشد در وقت و اگر عطارد
 آنجا بود دلیل بود بر سرما و سخت و مردن بایم و بیماری بجم و نری برده و اگر
 قریب آنجا بود باران و سرما بود و قوت نباتات و آمدن مسافران **احتراف**
مرغ در جهت بادی جهت بر بیماری و قتل در میان سلاطین و حکام
 و بندگان در جانب مغرب و افتادن نقره و شوش و اراجیف و بیماری
 از غلبه خون و سرخ باد و بد حالی لشکریان و مخالفت ملوک و فرود رفتن
 شیران و نیکت و ذدان و اگر نه مرغ یا گاو بود یا ناظر باشد جهت بر وفود
 بادهای خوش و باران و فراخی و از زانی اطعمه و البیه و اگر عطارد آنجا بود
 اراجیف بسیار گویند و اگر قریب آنجا بود باریان باشد **احتراف مرغ در جهت**
آفتاب جهت بر فتنه و مخالفت حکام در جانب شمال و قوت گرفتن سفلی
 و زخمایگان و غارت شیخون و عسوت و فساد آبها و نیکت و ذدان و فتنه
 و اگر نه مرغ یا گاو بود یا ناظر باشد ملای مسافران بود و هوا متغیر گردد و باز را کار شد

وجیند آنجا رسیدن مسافران و غوغایان عامه و رسولان **احتراف**
نهر در رشته آبی دلیل بر کثرت توالد و نسل و اگر در برج عقرب
 بود فساد حال زنان بدکار بود و فقر تر زنان حامله و یارندگی و اگر
 در برج سرطان بود دلیل بود بر زانی جواهر آبی و غنرت و طرب در
 عامه و اگر در برج حوت بود دلالت کند بر تنگی سفر دریا و قوت
 و جیت خوانین خاصه و زناحیت شمال و اگر عطارد اینجا بود یارند
 و آمدند مسافران باشند و اگر قمر بود بسیاری ایها و خرابی کارها
 باشد **احتراف عطارد در رشته آبی** دلیل بر رونق دوا و این و بیا
 خراج و خواست از رعایا و طرب مشرق و درج مسفران و عیال و بیماری
 اطباء و بخت و نوشتن نامه ها و بولین و بیع جواهر آبی و مصاحف و
 اند و تجارت و پخته کاران و محاسبه و کیدان و اگر قمر اینجا بود یا ناظر باشد
 تم و تجارت و کدورت هوا پیدا شود و کارها ببارسد و بیع جواهر قیمتی و
 خبرها در یار واقع شود **احتراف عطارد در رشته خاکی** دلیل بر
 فساد نباتات و درج کافران و تجارت و سرآمد وقت و بیماری حیوانات
 سم شکافته و زحمت ارباب قلم و مسفران و خشکی هوا خاصه در جانب
 جنوب و بسیاری بیع صنایع و عقارب و اگر قمر اینجا بود یا ناظر باشد سرما و
 و فقر عامه و فساد حیوانات آبی و رسیدن اخبار متلون و بد حالی
 و بی تفریح و هم مسافران **احتراف عطارد در رشته بادی** دلیل

در

بهرارت در مزاج ارباب قلم و ذرا و مسفران و مسووفان و عیال و تجارت
 و آمدن کاه و ناهای بیع برده و دوا و نوشتن مثلها و ظلم بر اهل دیوان
 و جتن یادها خوش خانه که در برج جوز بود و اگر درج میزان بود
 دلالت بر بزمها و نکاحها و بیع جواهر و جویهای قیمتی و اگر دلو بود مردم
 مایل باشند بحکیمات و علم نجوم و اسطرلاب و اگر قمر اینجا بود آمدند دلا
 بود و نوشتن مثلها به تر و **احتراف عطارد در رشته آبی** دلیل بر
 آفت و فساد کتبی با مسافران دریا و بیماری آنها و بیع جواهر آبی و آفت
 میوه و یاران در وقت و اگر قمر اینجا بود یا ناظر باشد سینه های خرب آید
 و آهنا زیادت گردد و زراعت و نباتات نیکو بود و مردم را سفر دریا ببارد
 واقع شود و عیال باغ و دستان و جوی و کاین کوشند و احوال عامه مشو
 کند **احکام مجاسدات مجاسد نخل باراس** دلیل بر قوت
 حال شایخ و خاندانهای قدیم و افزونی خواجه و مرتبه اینطایفه
 و تازه شدن دولت های قدیم و فراخی معیشت و رونق صوامع و زیارتها
 و نهد و ناموس و زین مردم میان خاصه اهل روستا و بیرون
 و خوش حالی کوشه نشینان و رفتن مردم بزارات و مواضع متبرک و قوت
 حال احشام و زراعت و بسیاری زراعت و غله **نخل باذن** دلیل
 بر اضداد آنچه در احکام راس گفته شد و بیماری و مردن دوا و آب
 بارکن و بند و زحمت قلعه داران و اختتام و بیماری و امراض مزمنه

در اکتف و بنیاد نهر و حفته کردن و درج و ترس کوه دکان از و هم و زون
 دیو و پری و هر اس مردم و رسیدن رحمت و شفقت از فرمایگان
مشرق باراس دلیل بر بیماری خیرات و طاعانات و صدقات و قوت
 حال اهل ادیان و رفتن مردم بزارات و خاشر کعبه و اجابت ادعیه و داد
 و عدل حکام و سلاطین و راستی در دارالفضیلت و رونق کار و زراعت
 سادات و توانگران و مساجد و مدارس و فراخی و ایمانی خاصه در جانب
 خربان و اقلیم مردم و دشت عرب **مشرق باراس** دلیل بر اضداد آنچه
 در احکام راس گفته شد ویدی هوا و نباتات در مردم و بیماری اکابر
 و اشرف و نفقات در بزرگان و نقصان توانگران و نارسایی در اهل محکم
 و باطل کردن حقوق شرعی و محروم شدن مسکینان **مشرق باراس** دلیل
 بر تنگی بیکاران و معندان و شربران و غائبان و ظهور پارسایان بعمل
 و مردم بزاران و رونق کار لشکریان و صحت بیماریان و آمدن شد
 عساکر در اطراف خاصه در اقلیم سوم **مشرق باراس** دلیل بر خلاف
 آنچه باراس گفته شد و قصد و غلبه ایمان امر و لشکریان و قید و قتل
 بعضی ازین طایفه و بیماریهای مهلک و صرع و افتادن مردم از بلندیها
 و قتلها ناحق و نالایمی و سرگردانی لشکریان و کساد ایالت خربان
آفتاب باراس دلیل بر داد و عدل ملوک و سروران و در عیال
 و صلاح کوشیدن ایشان و افزونی مالک و خربان و سرور و دل و پیرو

در

آندن جواهر با قیمت از کاهها و میل مردم بصدقات و زیادتی جباه
 و غن بزرگان و تن درستی خلایق و اکثر این آثار در اقلیم چهارم ظاهر شد
آفتاب باذن دلیل بر عکس آنچه در احکام راس گفته شد و بیماری
 و قوت سلاطین و حکام و قید و بند دار و نفعان و سلاطین و معارف
 از مردم سفله معیوب و در دجتم و نقصان معادن و چشمها و بیماری
 از صرع و سودا و آفت دل و سماع و فساد و تلف خریدگان و نقصان
 صرافان **نهر باراس** دلیل بر عزت و حرمت و حکومت خاقانات
 و فتنه و ترس خدمت و تقویه اهل طرب و فاسقان و رونق دین اسلام
 و زواج بزار جواهر خاصه مر و آید و کرائی آفتاب و آلبه و برده و جتن
 بادهای خویشتن و فراخی معیشت و یکی الشیخار و انکار و اجابت ادعیه **نهر**
باذن دلیل بر اضداد آنچه در احکام راس گفته شد و سقوط اجته و بیماری
 و موت زنان سحر و سلاطین اهل طرب و پید و لقی دین اسلام و نقصان
 میوه و شکوفه و نباتات **عطارد باراس** دلیل بر قوت حال اصحاب
 دیوان و مسفران و توانگران و عیال و فضل و شرف و آید و ناهای خرب و ظهور
 بقا و فضیلت و راست آمدن معالجات اطباء و احکام نجومی و عزت
 کت و آلات کتابت و نوشتن عهد نامه ها و مثلها و خبرها و راست **عطارد**
باذن دلیل بر اضداد آنچه در احکام راس گفته شد و ظهور منافقان
 و دین کوبان و کشتن مجاهدا و صرع و دیوانگی و امراض دماغی و بیماری

و تریس دیکو دکان و نوشتن خطهای دروغ و ارجیف و کادی بازاریها
 و خیانت حال و عدول و غفوت هوا و بی وفای محرم و نقصان و ملال
تجارت احکام قرآن فی اکواب ششکانه در بروج قرآن فی اذیل
در بروج حمل دلالت بر تفریح هوا و تجارتها و باران در وقت وفاد
 حیوانات و تفرقه عامه و نزدیکی بآن **در بروج** دلالت بر اینست و تفرقه
 اکابر و بزرگان و زنان محرم و وفاد و زواعت و دواب و سرما
 در وقت و اند و عامه **در بروج** دلالت بر جستن یادهای مضطرب
 و ملال و فتنان و اصل قلم و بروج مسافران و زحمت عامه و سستی بازاریها
 و بیکی هوا **در سرطان** دلالت بر سرما و باران در وقت و کراهیت عامه
 و محترمه و زحمت مسافران دریا و یادهای مختلف و آفت حیوانات آبی
 و نقصان تجارت و کد ویت هوا **در اسد** دلالت بر فروختن کارها
 عامه و تفریح خاطر بزرگان و بد حال مسافران و سرگردانی رسولان و طغیان
در سنبله دلالت بر بخت مسافران و زحمت متفرقان و سرما در زمان
 وفاد طمعه و نیانات و ارجیف **در میزان** دلالت بر جستن بادها
 مختلف و آمدن شد رسولان جهت کجای بزرگان و وسیع برده و تفریح هوا
 در وقت **در عقرب** دلالت بر فروغ و ماندن مسافران و در زماندن جاستان
 و بیکار و باران و سرما در زماندن و کفر و فتنای بدکاران **در قوس**
 دلالت بر پیادگی غلبه و بزرگان و آفت حیوانات و ملال و تفرقه

مذکور

سادات و قصاصات و ابرو و خمار و تارکی هوا و زحمت اکثر کاران **در قیظ**
 دلالت بر بد حال مسافران و رسولان و بیکار و آفت گشت و زخم و سرما با فز
 در وقت و تفرقه عامه **در دلو** دلالت بر جستن بادها مضطرب و تفریح
 خاطر بزرگان و تفرقه حکما و شایع و سرما و باران در وقت و صاف و هر اس
 در مردم **در صورت** دلالت بر ابرو و خمار و باران در وقت و با فتنه و وفاد
 حال مسافران خاصه در جانب دریا و ملال و علما و وزراء و اشراف و زحمت
تجارت قرآن فی اشیای در بروج در حمل دلالت بر بخت گدایی هوا و کوی
 در تاجان و بیکی حال مسافران دریا و امن و وفاد و تفریح و تفرقه و زحمت
 حیوانات و زحمت و آفت و ساحل زحمت و زحمت **در جوزا** دلالت بر قوت و
 جمیع عامه و بزرگان و اشراف و راضی راهها و رسیدن کار و اتمام اوقات
 برده **در جوزا** دلالت بر رسیدن خبرهای خوش و اجتماع خلدین و جمیع
 مهمات غیر و اعتدال هوا و نوشتن خطها و ملال و جستن بادها و تفریح
در سرطان دلالت بر نیت حالی عامه و محترمه و فزج بزرگان و وسیع جوار
 آبی و آمدن شد مسافران و نفع و فایدن در سفر تجارت **در اسد** دلالت
 بر غرت و بزرگی طاییدن عامه و غریب و فروختن جواهر و دوابی با زاد
 مسافران و ساحل و برآیه و زحمت و کوی هوا **در سنبله** دلالت بر قوت
 حال و جمیع بزرگان و ترقی دیوانیان و وفاد و زیاد شدن مرتبه علما
 و اشراف و بیکی گشت و زخم و غریب و فروختن حیوانات **در میزان**

دلالت بر فروغ و باران بادها و غش و سلاطین انجبار و اتمام رسیدن
 خبرهای راست و اجتماع علما و اشراف و قوت حال خوانین **در عقرب**
 دلالت بر پیادگی باران در وقت و تفریح بزرگان و فروغ و ماندن مسافران
 و حرکت عساکر در جانب شمال و تفرقه عامه **در قوس** دلالت بر جمیع
 حال ائمه و اشراف و در فتن مردم بدار القضا و زحمت و کجای و بیکی و دوا
 و برده و کوی هوا در وقت و میل مردم معلوم **در جدی** دلالت بر بیکی
 راهها و بیکی مسافران و اعتدال هوا و جمیع عامه و کد آمدن غلبه
 بفرودیت چون محبت و لیسال آن **در دلو** دلالت بر جستن بادها و
 جمیع مشایخ و کوشه و نیتان و حکما و ساحل طلسمات و خواندن عظیم
 و علامت سخاوی **در صورت** دلالت بر تفریح یا فتن عامه و اجتماع
 غیر و طلب حاجات از وزراء و قضا و رسیدن مسافران دریا و بارندگی
 در وقت و قوت تجارت **قرآن فی اشیای در بروج در حمل** دلالت بر حرارت
 هوا در وقت و خصوصیت و تفرقه میان عامه و لشکر باین و بیماری انقباض خون
 وفاد حیوانات **در قوس** دلالت بر غلبه عامه و لشکر و فروغ و ماندن
 غایبان و ملال و نقصان مسافران از زردان و زله زمان و عظم بر رعا یا
 و محترمه **در سنبله** دلالت بر اخبار دروغ و فتنه و تفرقه میان عامه و اصل
 فضل و ارباب قلم و بزرگان و وزراء و باران بادها و خوش **در میزان**
 دلالت بر غوغا و کت و کوی عامه و وفاد حال بدکاران و زحمت و تفرقه

مذکور

دریا و غم و باران در وقت و کد ویت هوا و زخم و بیکی **در اسد** دلالت
 بر آمدن شد رسولان و جاسوسان و کوی هوا و مردن سیاح و خوف و
 اندوه ملوک و سوسولان و زحمت مسافران **در سنبله** دلالت بر رسیدن
 اخبار دروغ و ظلم از دیوانیان و بیج تجارت و زحمت عامه و محترمه از
 امر و لشکر باین و بیماری اذیتان **در میزان** دلالت بر زحمت و محال
 مسافران و بیج زنان و اهل طرب و جستن بادها و انسان کاری از دل
 و بیماری از غلبه خون و اثر هوا **در عقرب** دلالت بر خوف و تفرقه
 مسافران خاصه در طرف دریا و قوت و بند جاسوسان و غفوت آنها
 و پیداشدن تجارتها و کد ویت هوا **در قوس** دلالت بر حرارت و
 خشکی هوا در وقت خود و داغ دواب و کارهای آفتی کردن و
 خصوصیت میان اکابر و سوسول مردم در کار دین **در جدی** دلالت
 بر کفر و فتنای بیکار و جاسوسان و زحمت و تفرقه عامه و خوف مردم
 از لشکر باین و خصوصیت و قتل میان خلدین **در دلو** دلالت بر جستن
 بادهای گرم و بیماری و موت مشایخ و غفوت هوا و توقف مسافران
 در سفر و ساحل طلسمات و فروختن کارها **در صورت** دلالت
 بر آفت کینه با مردم و حیوانات آبی و مسافران دریا و اندوه عامه
 و ملال و نقصان اشراف و تجارت **قرآن فی اشیای در بروج در حمل**
 دلالت بر تفریح هوا مناسب وقت و اندوه ملوک و امر و تفرقه عامه

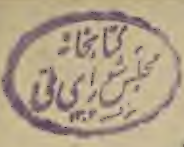
و غضب امر و لشکر بآن برزیدن و دعایا و آفت کوشندگان در وقت دلیلت
 بر نقصان و فساد و زوال و بیانات و مردن حیوانات هم نکات در وقت
 مسافران و بیای نمودن و ملال اهل طرب در وقت دلیلت بر جمعیت یاد
 و نوشن و شالها و احکام سلاطین و آفت اشجار و انبار و کرمی هوا و اندو
 لاجل قلم و رسیدن اخبار در طربان دلیلت بر بزرگی جستن عامه و ابر
 و کس و ریت هوا و یاران در وقت و رسیدن مسافران دریا و حریف و فرشت
 جواهر آرد و دلیلت بر جمالت و اجتماع ملوک و اکابر و فاش شدن
 امر و هوا و کرمی هوای ثباتان و رسیدن مسافران و فاسدان از غایت
 ملوک در سبزه دلیلت بر جمعیت و بیانیان و رسیدن نامه از جانب حکام
 و بزرگان و نوشن و فرما و نشانه و سرکردی عامه در میان دلیلت
 بلند و ملوک و سلاطین و رسیدن انجمن و باد هوا و بخت نکام و تم و تاریکی
 و کس و ریت هوا و فساد عامه در وقت دلیلت بر بزرگی و سرآمدن
 خود و فر و ماندن جاسوسان و پیکان و قتل و توقف در کار مسافران
 و فساد آنها و قیچی مراد در قوس دلیلت بر اختلاف و کرمی و بیانات
 و قبض خاطر بزرگان و ریت علی و قضا و اشرف و کثرت بیع و شری
 برده و دلیلت بر جمادی دلیلت بر بهاری از غنای و مرارت میانه عامه
 و در ماندن جاسوسان و فاسدان و آفت حیوانات و اندوه خلق
 در وقت دلیلت بر رخ و فقر و ملوک و اکابر و باد هائی سرد و بباران و

دور

در وقت و بخت و به علی مسافران و خوف و نا امانی را هم در وقت دلیلت
 بر بیاری بباران در وقت خود و بد حالی مسافران و اجتماع و صحبت میان
 و زوال و علای و اشرف و انجمن قرآن فی الزمر در طرب دلیلت
 بر بیاری بباران در وقت خود و بد حالی مسافران و اجتماع و صحبت
 میان و زوال و علای و اشرف و انجمن قرآن فی الزمر در طرب دلیلت
 و بیاری و بیاری و بیاری و زفاف و معاشرت و از غنای و کثرت و بی
 و ابر و کس و ریت هوا و دلیلت بر قوت حال بزرگان و بزرگان
 و بیعت خاقان و درواج سلاطین و بیانیان و اجتماع زبان و معر و بی
 و خوف و رسیدن مسافران در وقت دلیلت بر جمعیت باد هوا و خوش
 و رسیدن خبر و باد و ریت و نوشن و فرما و نامه و میل و شعر و نقاشی و
 کارهای باریک و نیک حالی اهل قلم در طربان دلیلت بر بیاری و جو
 آبی و منفعت و فایده یافتن از سفر دریا و غنرت و فساد و در میان خلوت و
 و باران و نافع و قوت حال فاسدان در طربان دلیلت بر بیاری و نیک
 و مواصلات و عیش و طرب در ملوک و سر و دلان و زدن سکر و در هم
 و قوت حال حواریان بزرگ و آفت کاران در سبزه دلیلت بر نیکالی
 مسافران و پیکان و جاسوسان و نکامهای بنور و طرب در روز و لایب
 قلم و رسیدن اخبار و بیع برده و دلیلت در میان دلیلت بر دواج
 و در وقت حواریان و اهل طرب و بیاری و نیکالات و مواصلات و فقر

و ضیافتها و خوشی و اعتدال هوا و صحبت بباران و قوت حال حواریان
 در طرب دلیلت بر باری بباران در وقت و فر و ماندن مسافران
 و فاسدان و قبض خاطر بزرگان و بیاری اهل طرب و نا امانی مسافران
 و فاسدان و زهرها و فر و ماندن عامه در قوس دلیلت بر غنرت
 و فساد میان علما و وزرا و سادات و قضا و میل مردم بخرات و
 اظهار صلاح و بیع برده و دلیلت بر در هم و زدن سکر و اجتماع
 مردم در مجلس قضا و دلیلت بر زحمت و ملال مسافران
 و آمدن قافله و نیکالی کثرت و زرع و خشکی هوا و بیع برده و نوش
 و انقلاب حال عامه در طرب دلیلت بر باد و ریت و بیاری بباران و دور
 و میل شایع غنرت و قوت حال خاندانهای قدیم و بر آمدن نکام بار
 خوب و بیاری و هوا و طرب و کثرت اخبار در طربان دلیلت
 بر قوت سرما و مفرط و آمدن سیل در وقت خود و صحبت زنان
 و فساد میان و عیش و طرب بزرگان و فایده و نفع مسافران خاصه
 سفر دریا احکام مجامعات قرع و عقده و اسل دلیلت بر قوت و
 صلاح عامه و میال شدن بزرگ و پرهیز و خیرات و صدق است
 و ترتیب و شفقت یافتن بزرگان و رعایا از نکام و دار و فکان
 و اکابر و اشرف و خبرهای ریت و بیاری و هوا و صلاح حال
 مسافران و اجابت ادعیه و در عقده و دلیلت بر اصداد ایمنه

در طرب



در احکام و اس کشته شدن و بیماری و ملال خاصه در زنان و طفلان
 و اجیبت و نقصان و ملال عامه و فساد و بیوها و غنوت آنها و فقر
 مسافران و در چشم و ترس کودکان و اندادن از بیایها و قریب یکد
 دلیلت بر ملال و فقر و قبض خاطر خلایق و سرکرد از پیکان و در سلا
 و نا امانی را هم و اخبار در رخ و خوف و وهم در مردم اما بیاید
 و بی اعتبار باشد و مرض در اطفال خاصه در دختران چندی
 احکام نیک و قدس قرآن که اکسب سبزه با نعل دلیلت
 بر موافقت ازواج و خرمی زنان و مردان از غنرت و زراعت و
 محبت و موافقت میان پدران و فرزندان و تغییر سرما در رفتن
 و نیکالی احشام و اهل سحر و قوت خاندانهای قدیم و دها و قوت
 و سعادت حال صیادان با شتر دلیلت بر خیرات و طاعات
 و صدقات میان خلایق و نیک حالی مسافران و عدالت و امانت
 و نیکالی در مردم و بیاری و فراخی و بر آمدن حاجات از وزرا و قضا
 با سانی و بر دهم و پیش اکابر و علما و قوت حال مسافران و بیاری
 و سلامتی طفلان با نعل دلیلت بر کرمی و مرارت هوا و حرکت کثرت
 و فرج در مردم و اوباش و سواری و صید شکار امر و لشکر بباران و منا
 و مواصلت و بکار داشتن انواع اسلحه و خلاصه محبوبان و خیرات
 رسولان و پیکان و جاسوسان و دوستی اهل صلاح با اشراف

دلیلت بردارد عدل در ملوک و حکام و ترجم فرمودن در باره رعایا و عامه
و عزایت بزرگان بزرودستان و گوی هوا و موافقت میان پدران و فرزندان
و سلاطین و داروغهان و زنان و شوهران و آمدن رسولان میان سلاطین
و بنات عالی رعیت **باز هم** دلیلت برتری بازرها خاصه بازارخانه و
البسه و بیع کتبی آن دولت و بیاری فرج و خرمی و عقد و نکاح و بیعها و
و برآمدن حاجات از خواتین و قوت حال مهران و خادمان و صاف
رعایه و اعتدال هوا و از نانی و نهادهای شکو فرمود و قوت
حال افسدان **باعتبار** دلیلت بر دواج و رونق بازرها و بیع برده
و دیاب و خرید و فروخت کاغذ و کتاب و نوشتن خطها و مثاها
و فرستادن رسولان و رسیدن نامه و خبرهای راست و راست آمدن
معاملات املتا و احکام بخوبی و فرج حال و شرفان و خوشحالان ^{کلان}
احکام مقابل و ترجیح قریب و اکبر است **بازصل** دلیلت بر خصوص
و عدالت و فقر رعایه و بیع و نشت در مسافران و نایم راهها
و قید بکران و جاسوسان و مخالفت میان پدران و فرزندان و
کشتن کوی زنان و شوهران و پیماریها مختلف و ترس در ملوک و زنان
و نهادهای **بازصل** دلیلت بر کرامت و ملال ائمه و قضاة و بزرگان و نسب
و ذرا و حکام برتر در شان و رعایا و دعوی شرعی و خصوصیتها و مجادله
و معاوضه و اند و تکران و شراف و سزهای ضروری و غیر اختیار و نقصا

در باره بزرگان

در باره بزرگان **بازصل** دلیلت بر زحمت و ملال و خوف و رعایا و عظم وجود
امر اولنگریان بر عامه و زبردستان و قصد کردن مردمان یکی بکرا و
غیبت کردن و پیماری خاصه در کودکان از غلبه خون و حرارت و شکاف
و شتی کردن و نایم راهها **بازصل** دلیلت بر غضب ملوک و فقر
و بیات بر رعایا و فاش شدن اسرار و خلاق و تقوی هوا و شکستن سرما
و کشت و کوی در مهمات سلاطین و تغییر امر عجمه و مخاطب شدن بکران
و جاسوسان و نقصان آنها **بازصل** دلیلت برتری بازرها و
و ملال و زحمت زنان و مهران و ناسازگاری زنان و فاش شدن
خیانت و اسرار خانان و خادمان و زحمت کودکان و شکلی و بیادین
در زشتان و اعتدال هوای تابستان **باعتبار** دلیلت بر کادی
بازرها و قبض خاطر محتر و اراجیف و تمت و دروغ میان مردم
و خیانت رسولان و مجادله و مناظر میان عامه و محاسبه و کلام
و شرفان و اند و فضلا و علما **احکام خوف قریب و اکبر است**
عزیز دلیلت بر نظم وجود بر رعایا از جانب حکام و لشکریان و ترس
و بیم خلاق و معز و بی و ذرا و از جانب متاصب و تنزل حال بزرگان
و خوار گشتن اشرف و معارف و پیماری و ملال و کوفتدن ان و شو
و آفت حکام در جانب مشرق و اقلیم شوم **در شرف** دلیلت بر نقصان
آنها و آفت نباتات و مرگ شتی و کم شدن عصیر و شراب و شکلی و در شتی

ندایق و زحمت دهقان و آفت زراعت و پیماری زنان و دختران
و زحمت مهران و بیم زلزله و دشواری وضع حمل **در وجود** دلیلت
بر غفوت و تیرگی هوا و جستن بادها سخت و ظلم وجود و بارانهای
زبان کار و ظلم بر رعایا و سماوی و مردن مهران و قران زنان آیدن
و پیماری در اهل قلم و زحمت اطفال و اراجیف **در سلطان** دلیلت
بر برکت ویت و موکی بزرگان و دشواری و زحمت در سرفرازی
و شکلی و خوف در مردم و آفت کتبیها و مردن حیوانات آبی و زحمت
ملحان و بیستغنی صیادان و غفوت آنها **در آمد** دلیلت بر پیماری
و کتبت ملوک و داروغهان و شراف و اعیان و سلاطین
بزرگان و رعایا امان و صلاح پدید و آفت صرافان و صرافان
و دلیلت بر پیماری و موت میان عامه و بیاری فق و غور و
ملال و سرگردانی اهل قلم و خطا در معاملات املتا و زحمت حکام
و اهل جوم و آفت کشت و زرع و ارجیف **در پیمان** دلیلت بر پیماری
و ملال بزرگان و قصاصات و خیانت مردم خاصه در کتل و تزلزل
و کجاستن زنان از مردم و طلاق و فراق میان ازواج و کجاستن بزرگان
و مرگ مهران و ظلم وجود سلطان و رعایا و غفوت هوا و بدن حالی مهران
و فقر و در اقلیم **در فقر** دلیلت بر شکلی ال و قسط و شکلی و بعض
نواضع خاصه در باره عرب و ملت در زحمت زنان و آفت حیوانات

در

در ملک بزرگان و خواجهان و اعیان و تفرقه در طرف طربشان و کونکات
احکام مشورتی در بروج حمل و چون مشورتی بر ج حمل آید دلیلت
 بر ملک و فتنه در زمین خراسان و حرارت در هوا و باران مناسب
 در وقت و بسیار آری کوفتند آن در تنه حال امر اولش گریان و عدالت
 حکام و سر دران **نور** و چون بنویسد دلیلت بر فراخی اطعمه و
 ماکولات و رواج بازار استور و بسیار آری کشت و زرع و از غله
 و قوت حال زنان و قوت به مطربان و اهل ساز **جوز** و چون بخور
 آید دلیلت بر تن درست و فراخ دستی عامه و منفعت و داد
 و ستد میان خلایق و قوت حال اهل قلم و قمار و اعتدال هوا
 و ضعف حال قضاة و وزراء و سادات **سرطان** و چون بر طان
 آید دلیلت بر تنگویی حال و زلزله قضاة و اعیان و صحت و ایمنی
 و جمعیت خلایق و فراخی نعمت و نیک حالی و نیکو قضاة مسافران
 دریا و سلاستی کتبه و بسیار آری جواهر آری **اسد** و چون باشد آید
 دلیلت بر قوت حال ملوک و سر دران و حرارت هوا در تابستان
 و نا ایمنی و ظلم و جور حکام بر رعایا و نیک حالی مرافقان و ضرایبان
 و بسیار آری زردی و زینت و آرایش **سبیل** و چون ببیند آید دلیلت
 بر اعتدال هوا و نیک حالی عامه و اهل قلم و رواجی بازار و هوش
 خلایق و میل مردم بیک علوم و بسیار آری کشت و زرع و قوت حال اطباء و نجاران

میزان و چون میزان آید دلیلت بر اعتدال هوا و نا ایمنی راهها
 و صحت بادها و جود و ستم از ملوک و عزت اطعمه و قوت حال خواجهان
 و شدت خلایق و رواج بازار و البته **مغریب** و چون بهج مغرب آید
 جنگ و عداوت میان مردم بزرگ پیدا شود و پیدا از ملوک و سرور
 هر قوی و جوری بر رعایا و بدست آمدن مال لشکر یا از سلاستی کتبه
 و قوت اعواب **قوس** و چون بقوس آید دلیلت بر اعتدال
 هوا و خوش حالی عامه و رغبت مردم بصلاح و پر مهر کاری
 و کارهای غیر و قوت اهل و ذر و اشراف و تجار عظام و فتنه در
 میان لشکر یان و اهل سلاح و رواج زردی و **جلی** و چون بجلی
 آید دلیلت بر نیکالی رعایا و سلاستی زنان حامله و قوت حال
 مزارعان و نیک کشت و زرع و ضعف حال و زلزله و سادات و توانگر
 و قوت بران و کوشه نشینان **دلو** و چون بدلو آید دلیلت بر نیک
 حال ستوران و فراخی اطعمه و رواجی از رخا و کثافت شدن کارهای
 و موافقت و سازگاری از رواج و نیک حال مزارعان و قوت خلایق
 قدیم **حوت** و چون بحوت آید دلیلت بر نیک حالی هوا و باران
 با نفع و قوت حال و زلزله قضاة و اشراف و تند دستی عامه و
 نقصان از سلخ و غریبی در زمین طربشان و سلاستی مسافران
 و منفعت در سفر در **احکام مریخ در بروج حمل** و چون مریخ بجمل آید

دلیلت بر رواجی اطعمه و قوت حال امر اولش گریان و نیک حالی ستوران
 و بر زمین و عزت اسلم و محوم و رسوم و عنایت سلاطین با امر
 و زوالی اکثر کاران **ثور** و چون بنویسد دلیلت بر ضعف حال
 امر اولش گریان و حکام و قتل بسیار آری میان ایشان و ناسازگاری
 از رواج و پیدا و جود از سلاطین و بی باکی خواجهان و فساد حال
 زنان حامله **جوز** و چون بخور آید دلیلت بر زحمت و تفرقه
 عامه و ناراحتی و عنایت در دیوانیان و حرارت هوا و نقصان
 رعایا و متصرفان از لشکر یان و بسیار آری از غله **سرطان** و چون
 بر طان آید دلیلت بر فتنه و آشوب و اراجیف بسیار و میل
 حکام بهر و پیدا آری و جود و خواست از رعایا و مرگی فرغانه
 و نقصان آنها و ضعف حال لشکر یان و نا ایمنی مسافران خلایق
 در طرف دریا **اسد** و چون باشد آید دلیلت بر حرارت و تنگی
 هوا و قوت حال ملوک و لشکر یان و شدت خلایق و بازار بزرگان
 با نفع و عزت آلت حرب و مرگ سباع و رواج کار آتش کاران
 و عدت و شدی بزرگان **سبیل** و چون ببیند آید دلیلت
 بر تغییر هوا و تفرقه خلایق و زحمت محترف و مشقت کار و انیان
 و نقصان تجار و نا ایمنی راهها و اراجیف و آفت کشت و زرع
 و نقصان و نیک مستمران و مستوفیان **میزان** و چون میزان

آید دلیلت بر نیک حالی عامه و از رواجی زخمها و حرارت هوا و صحت
 بادهای گرم و ملال و زحمت اهل طرب و غیوب و نقصان
 از لشکر یان و ناراحتی بزرگان **مغریب** و چون بهج مغرب آید دلیلت
 بر جنگ و عداوت میان مردم و جود و ستم بر رعایا و تنگی و غیوب
 و جراحها و زحمت مقعود و ضلالت و کجی باران و قوت حال امر
 و لشکر یان و رواج بازار اسلمه و برد **مغریب** و چون بقوس آید
 دلیلت بر جود و ستم و خواست از رعایا و حرارت هوا و بسیار آری
 از غله خون و صفرا و زحمت و زلزله قضاة و تفرقه تجار و لشکر
 و آفت چهار پایان **جلی** و چون بجلی آید دلیلت بر قوت
 حال امر اولش گریان و عزت آلت حرب و کوش و غریبی و آفت
 کوفتند که هر نقصان کشت و زرع و زحمت مزارعان
 از لشکر یان و بیمار شایخ **دلو** و چون بدلو آید دلیلت بر غیبت
 آنها و پیداشدن علامات سماوی و باران و دفع با نفع
 و بیماری مزارعان و از باب خاندانهای قدیم و تفرقه صحرائش
 از لشکر یان و اخبار مختلف **حوت** و چون بحوت آید دلیلت
 بر فساد آموخته و زلزله قضاة و نقصان توانگران و بسیار آری
 فق و غیور و ملال و مرض در معارف و خصوصیت میان امر
 و زلزله و نقصان مسافران **احکام قمری در بروج حمل** و چون قمر بجمل آید

بجمل آید دلیل بر اعتدال هوا و باران و رعد و برق و بارش و بارش
در هوا و داد و دهن احکام و سروران و تربیت یافتن از اهل ملک و
از سلاطین و قوت ملوک و حکام و مایل بودن حیواری و ملک
که قوت **شود** و چون شود آید دلیل بر تغییر هوا و باران و باران
و باران و کادی باز و عزت حیوانات و تنگنالی شکور و غیره
و فریض چهار باران و قوت حال زنان و درونی مطربان **چون**
چون آید دلیل بر قوت ابرها و میل هوا بکرم و بیماری
عالمه و اطفال انحرار و صفر و حصیه و ابله و قوت حال
ملوک و دین و دیوانه و فتنه مثاله سلاطین **مطربان** و قوت
مطربان آید دلیل بر قوت حال ملوک و سروران و تنگنالی سافران
و منفعت در صید **اسد** و چون باشد آید دلیل بر قوت حال
ملوک و سروران در داد و محبت کوشیدن و کادی باز و قوت
کرم و سلاطین کینه و اوزن و نفع و صفر و غلبه خون
در مزاج و قوت حال صرافان و ضرایان و حرارت هوا **چون**
بجمله آید دلیل بر قوت حال علماء و دانشمندان و غلبت بنفکان
در کتب علوم و دل مشغولی عامه و اوزن و فراخی حیوانات و غلبه
اهل قلم از سلاطین و غلبت مردم در اعمال و اشتغال و سلاطین
میان و چون میزان آید دلیل بر اعتدال هوا و جستن بادها

و قوت
مطربان
و قوت
مطربان

درواز

و درونی بازارها و بسیاری مطعومات و ماکولات و بیماری مختل
و فقره آفت ملوک و سروران **قوت** و چون معترب آید دلیل
بر تنگی هوا و گرمی و باران و تنگی در غلبه قوت و قوت منفدان
و بسیاری میوه و شیرینی و آمدن عساکر و تنزل حال سلاطین
و درازن مکان **قوت** و چون بقوس آید دلیل بر تنگی و خشکی
هوا و باران و قوت حال ملوک و لشکریان و خبر کان و
نا انصافی خلایق و استیلا بازارها و توسط نفع امیل بکر از **جبهه**
و چون عیدی آید دلیل بر برهه مطرب و برهه و باران و عزت
کوش و چربی و هیمن و پیدای ملوک و قوت حال روسا و اعیان
و بیماری سروران **قوت** و چون بدو آید دلیل بر شدت سرما
و غرت خوم و دسوم و تنگی و کرائی مطعومات و ماکولات و کندی
و جوهر و برهه و باران و جبهه شدن راهها و خرابی **جبهه**
و چون جبهه آید دلیل بر تغییر هوا و تنگی سرما و ابرهای تیره
و باد و باران و کرم و رعد و برق و سیل و غبت و مدمان با اهل احکام
و حرارت در مزاج و زهر و زهرگان **احکام** و در مزاج **چون**
زهر و جمل آید دلیل بر تغییر هوا و زحمات و ملاخوایق و اهل
طرب و نشاط در امل و لشکریان و باران نافع و بارش و نشاطات سماعی
و کادی باز و ابرشینه **قوت** و چون شود آید دلیل بر قوت

و چون بقوس آید دلیل بر تنگی هوا و نشاط در اوسادات و نشاط
و تنگنالی و ابر و برق و طهو و آتش و هوا و منفعت و فایده در باران
کاینه و غبت زنان **جبهه** و چون عیدی آید دلیل بر فساد حال
کینه و تنگی کشت ها و اوزن و مطعومات و ماکولات و بیماری های
کونا کون و نشاط در روسا و احشام و قوت در باران **قوت** و چون بدو
آید دلیل بر بارش و باران با قوت و بادهای خنک و بسیاری
و فراخی اطعمه و نشاط صحرانشینان و بیع برده و کرم و برهه و رواج
بازار و آب **جبهه** و چون جبهه آید دلیل بر قوت حال علماء
و اشراف و فقی و بی بلکی و سلاطین سافران در بارش و بیماری جواهر
و کثرت نکاح و در اشراف و خرمی و فایده قوت حال اهل طرب
احکام و در مزاج **چون** و چون عطار در جمل آید دلیل بر جبهه
بادها و منفردی و کثرت اخبار و متلون و تنگی بازارها خاصه بازار برده
و اسحه و دواب و رواج آتش کاران و آمدن شدن لشکریان و غلبت
در اهل قلم **قوت** و چون بشود آید دلیل بر اعتدال هوا و جستن
بادها و کثرت و رت عام و خواست و طلب انحرار و تنگی حال نباتات
و مزروعات و خرید و فروخت اشته و حیوانات سم شکافه **چون**
و چون جبهه آید دلیل بر دین و دیناها و تنگی حال علماء و فضل
و اطباء و میخان و سترخان دیوان و قوت جبهه کاران و نباتات و اعتدال

حال زنان و رواج بازار مطربان و جستن بادها و صلاح کشت و زرع و ابر
و باران و بسیاری مساکمات و مواصلات و خرمی میان مردم **چون**
و چون جبهه آید دلیل بر مطوبت هوا و جستن بادها و خوشی
نشاط خلایق و رواج اکابر دیوانیان و پیشه کاران و قوت حال
اطباء و میخان و خرید و فروخت اشته و البه و عطریات **مطربان**
و چون بر طران آید دلیل بر تغییر هوا و احتمال باران در بعضی مواضع
و افت اشجار و شمار و زیادتی ابرها و بسیاری حیوانات آبی و سلاطین
سافران **اسد** و چون باشد آید دلیل بر اعتدال هوا و جستن بادها
در سلاطین و حکام و قوت حال خوانین و بزرگان و درونی بازار و کثرت
و کثرت کالین و عزت سواران و کرائی اشته با تکلف **سبیل** و چون
جبهه آید دلیل بر تنگی مزروعات و نباتات و میل هوا بخنک و
تند رستی خلایق و فقره زنان و خادمان و کادی باز و مطرب و فقره
و نشاط در کتابان و نقاشان **میان** و چون میزان آید دلیل
بر تنگنالی عامه و تند رستی خلایق و اعتدال هوا و غلبت سرورین
مزاجین و قوت حال اهل طرب و غوایتین و بسیاری میوه و ریاحین
و خوشحالی شعر و رواج بازار دین **معترب** و چون معترب آید دلیل
بر ضعف و دل شکنی زنان و اهل طرب و سرما و باران بی نفع و ملال
عامه و کادی باز و اشته و ابرشینه و سلاطین سافران **قوت**

چون

هو و بخت پنازان و رواج بازار کتاب و رسیدن بادها **سلطان** و چون
 مرطبان آید دلیلت رجعت بادها مضطرب و بربکد ویت هوا و
 احتمال باران و رعد و برق و فرقی شدن کینه ها و ملال و زحمت اهل
 قلم و بیماری خاصه در طفلان **اسد** و چون بآمد آید دلیلت بر
 قوت کرم و جستن بادها کرم و رواج کار و زرا و اهل قلم و تربیت
 یافتن اینطایفه از سلاطین و رواج بازار آتش کاران و خرید و فروش
 موضوعات **جمله** و چون بپند آید دلیلت بر قوت حال چله
 و دیوانیان و اهل محله و امتداد هوا و یکی کشت و زرع و دیون
 محترمه و صحت بیماری و خوشی و بخت و رواج کتاب و دیون
 شعر و ادب **سایه** و چون بپنازان آید دلیلت بر قوت حال
 محترمه و بیماری اطعمه و داد و عدل حکام و جستن بادها و عدل
 و خرید و فروش میان تران و داندان و رواج بازار آتش و الیه
 و رسیدن اخبار **عقرب** و چون بعقرب آید دلیلت رجعت
 بادها و محترمه خنک و مکر و فریب در خلایق و ارباب و خیانت
 میان مردم و خرید و فروش اسلحه و دیون و اجناس دریا و آب
قوس و چون بقوس آید دلیلت بر بیماری مختلف و انقباض
 خلایق و تغییر هوا و میل مردم بعلوم و تنزل حال اهل قلم و حال
 و بیع برده و دیون **جندی** و چون بجندی آید دلیلت بر خنکی

مذکور

هو و بخت و سرما و استی بادها و غریب اطعمه و کوشش و جری و بیع
 برده و دیون و محاسبه تران **دلو** و چون بدلو آید دلیلت بر طوف
 هو و جستن بادها و غریب کشت و زرع و باران و انقلاب حال
 عامه و خرید و فروش عتاقه و رسیدن اخبار **جوت** و چون بجوت
 آید دلیلت بر ضعف حال عمال و سفران و اطباء و بخت و خنکی
 هوا و باد و باران و بلجیف و خرید و فروش اجناس در بازار **انعام**
رجعت و استقامت کوکب استقامت قمر دلیلت بر قوت
 حال ارباب خاندانهای قدیم و استقامت حال رؤسا و انبیا و داران
 و ترقی کوشه نشینان و اهل قلم و بخت و جویات و عتبات و عتبات
 صیقل و قوت پیران **رجعت قمر** دلیلت بر ضعف حال خاندانهای
 قدیم و شایع و ده ها و قوت و خرید و فروش و نقصان و خرید و فروش
 باغ و زمین و ملال رؤسا و صحرانشینان و توقف و تعلل در امور
 ایشان و کساد بازارها و بیماری و موت پیران **استقامت شمس**
 دلیلت بر قوت حال و زرا و سادات و قضاء و عتبات و اشراف و تربیت
 تجار و ارباب متاسب و تربیت یافتن از حکام و سلاطین و رواج
 دین اسلام و رونق دارالفضاء و استقامت حال بزرگان و غریب
 بعضی ماکولات **رجعت شمس** دلیلت بر قوت و بختی کار
 و توقف در امور بزرگان و ضعف حال سادات و وزرا و اشراف

و نقصان تجار و مستحق مردم در کارهای خیر و بزرگ و نفعی دارالشع
 و تنزل حال فقه و متقیان **استقامت مریخ** دلیلت بر قوت و بخت
 لشکران و رواج بازار اسلحه و دیون و جرات دزدان و بختداران
 و غنیمت کوشش و جری و میل حکام و بزرگاری و شکار و رواج کار آتش
رجعت مریخ دلیلت بر ضعف حال اهل لشکران و کساد بازار
 اسلحه و دیون و انداختن و دیون و کوشش و جری و کشتاری
 دزدان و سرکردگان ارباب سلاح و زحمت جراحان و قضایان **استقامت**
زهر دلیلت بر صلاح حال خواجهان و رواج و رونق مطربان و اهل
 طرب و جری خلایق و قوت دین اسلام و یکی اشجار و اشجار و غریب
 آتش و بخت و صفا کلمات و مواضات و جمعیت خلایق **رجعت**
زهر دلیلت بر کادی بازار آتش و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
 و ملال زبان و مطربان و دختران و فریب و بختی کارها و قیض خاطر عامه
 و باران و نفع **استقامت عطارد** دلیلت بر قوت حال عمال و
 اهل دیون و تجارت و رونق پیشکاران و زراعت آمدن معاملات
 اعیان و رواج بازار کتاب و خیانت و خرید و فروش عتاقه و دیون
 و صحت و این خلایق **رجعت عطارد** دلیلت بر کادی بازارها
 خاصه بازار کتاب و ضعف حال اهل دیون و علما و شعر و اطباء و بخت
 بادها و بیماری اطفال و بلجیف و زحمت محترمه **انعام شمس**

لذنه

زهر قمر دلیلت بر قوت حال ملوک قدیم و ترقی رؤسا و صحرانشینان
 و اهل قلم و بختی یکی کشت و زرع و کساد بازار کارها و فریب
 بخت و بیماری اطعمه و سلاطین و شایع و کوشه نشینان و رواج
 بازار و قوت جرات ارباب بیوتات قدیم **صراط قمر** دلیلت
 بر ضعف حال ملوک قدیم و فقر و تنزل رؤسا و صحرانشینان و نقصان
 کشت و زرع و بیماری از سودا و اعیان در آن کشتن مثل سل و دق و
 هلاک شکران و بزرگان و غنیمت جویات و ضعف پیران و غریب
 کار و انبیا و فقر و زرا و قلم اول **زهر شمس** دلیلت بر رفعت و
 منزلت و قوت حال و زرا و قضاء و اعیان و ارباب متاسب و
 تربیت یافتن اینطایفه از سلاطین و رواج بازارها و نقصان تجار
 و اساقی و بخت و بیماری زوسیم و تنزل حال سادات و علما و رونق
 مساجد و مدارس و این غریب و صفات **صراط شمس**
 دلیلت بر ضعف و تنزل حال اینطایفه که در شرف یاد کردیم و بخت
 و تنزل حال اینطایفه که در شرف مثل و زرا و قضاء و ارباب متاسب
 و خیانت عدول و ضعف دارالشع و نقصان در بازار کتابها و اوقات
 جویات و نوشتن فوق بهایه تری و توقف در دهات بزرگان
 و بی باکی علما و فقه **زهر مریخ** دلیلت بر قوت حال اهل لشکران
 و دار و عتبات و تربیت یافتن اینطایفه از سلاطین و میل مردم بقوت

رسد و از جانب سخنان بد شود و کار او را ناپسندیدند و نکاح
 نکند و آنچه کند از آن بخل و خست چند وید تا آن بود که زحل
 در آن خانه غریب بود **در هشتم** منازعت بسیار کند و دشمنی
 و میان او و خویشان و خست افتد و کارهای بد کند و در غریب منفعت
 چند و از تجارت و دوستان فایده یابد و از میراثی خرم شود **در نهم**
 در علم نجوم و فلک چند نماید و خولای در شت چند و میان او و زنان
 خصوصت افتد و سفر کند و مالش بوجوی ناپسندیدند تلف شود
 و موسم و وسایل بر غلب باشد **در دهم** با بهر آن مخالطت
 کند و صید دوست دارد و بد نشی از آن هر زحمتی رسد یا از جای
 بختد اما بیکامت بماند و از زراعت و عمارت نفع یابد و اگر
 سعدی با و ناظر باشد در همه احوال ترقی کند **در یازدهم**
 لهو و طرب دوست دارد و زمین و آب و املاک بدست آورد و اگر
 شود و بچی دوستان بر وی حسد برند و در بند دشمنی و نقصا
 باشد و اگر سعدی با و ناظر باشد بزدک و شهویر کرد **در چهاردهم**
 بر دشمن ظفر یابد و از مال و حد شکاران زیان چند و دروغ گوئی بود
 و در هر کاری که شروع کند تمام نکند و در کارهای پنهانی بر دوستان
 مخالفت افتد و در آخر عمر کارش نیکو بود **در حکم شتری در بیست**
طالع شتر و در طالع چون کسی به شتری در طالع باشد زندگانی

بر او کند را بد و خوش خوی بود و با نزدیکان و اشراف مخالطت کند
 و مال و مرتبه او زیاد شود و با مردم غریب پیوند کند و کارهای
 چند بد کند و از خویشان و برادران غریب بماند **در شتر و در دهم**
طالع بهر چه امید بندد مراد یابد و از تجارت و عمارت و عمارت نفع
 یابد و با وزیران و سادات و اشراف مخالطت کند و مال بسیار
 بدست آورد و گریه و غشش بود و اگر مری در چنان رسد و
 بود **در شتری در یازدهم** در زمین و صلاح گوشت و حکیم مزاج بود و کار
 نیکو کند و نیک نام بود و با برادران و خویشان به شتری یابد و سخن
 حق گوید و امین و صاحب بیعت و با و قار باشد **در شتری در چهاردهم**
 از جای بهر آن چیزی بوی رسد و از تجارت و زراعت و تجارت
 نفع یابد و کارهای نیکو کند و در اکثر اوقات کارش نیکو باشد
 و معزز و محترم بود و از بد و زایل و اجساد نفع یابد **در پنجم**
 مالش بفرزند و از فرزند آن خرمی چند و از فقر و عیب خرم شود
 اما ناکاه از جانب فرزند آن زحمتی بوی رسد و دشمنان و وراثت
 رسد و خبر پیغمبران و زاهدان گوید **در شتر و در ششم** شوبید
 احوال بود و اسلحه را دوست دارد و از زنان و فرزندانش دلخواه است
 و مال مادر بزیان آورد و از مال پدر بهر مند کرد و در حقی که پیدا
 کند بخیر و آسای کند **در شتری در هفتم** طالع نخی بلند قد رکند

کسی را مرغ در طالع بود از آنش یا از آهن آفتی بوی رسد و با مردم پیوستی
 منازعت کند و بی بیعت باشد و با زنان خصوصت کند و نقل و تخمیش و زود خرم کرد و شتر بود
 واقع شود **در شتر و در دهم** میان بزرگان عمر کند و خصوصت اندازد
 و مال به بهر دلف کند و اند و هر کس باشد که در بدوی افتد و
 با اعمال و اشغال مشغول بقیام نماید و با مردم لشکری شری مخالطت کند
در شتر و در یازدهم بخونین معجب بود و میان او و برادران و خویشان
 خصمت و خصوصت رود و حیل و مکر بسیار کند و بدی بزرگان
 کند و سفر کند اما فایده کمتری بیند **در شتر و در چهاردهم** حلقی یا جراحی
 بوی رسد و از جای بیفتد و از سیاح زحمتی بوی رسد و مالش
 بزیان شود و از زردستان دلشکری بر و از اعمال و اشغال نقصان
 بیند و خصوصت و در **در شتر و در پنجم** از جهه فرزندانش خوی بوی
 رسد و علقی از جراحت پیدا کند و فرزندانش بیماری و جراحت کند
 و با اهل خویش بدی کند و در کار بد کند اما از آن بخلت سود کند
در شتر و در ششم از جای که بیفتد و علقی بپا کند و از بد و عیب نکار
 نفع یابد اما کارهای از آن پاک و دست بیند و بیماری سخت پیدا کند
 از خراست و جراحت و غلبه خون و با مردم مفید صحبت دارد و مخالطت
 کند **در شتر و در هفتم** طالع در کارهای پنهانی بر دوستان و از قضاوت
 بود و از آنش بهر چه که زحمت چند و با زنان و فرزندانش منازعت کند و از

و آبش بسیار کرد اما فرزند کم بماند و دوستان زیادت کردند و
 دشمنان مقهور شوند و بنیاهانند و اگر مری در زمین خانه بود بخل
 بود میان او و زنان مخالفت افتد **در شتر و در هشتم** از کار مردم کان
 و ستروکات فایده بیند و بد و غم بر و بر او دروغ بسیار بیند و
 سخن بد گوید و دروغ گوئی بود و مالش بپسندیدن و نقصان تلف
 شود **در شتر و در نهم** سفر بسیار کند و فایده تمام یابد و در غریب بیا
 نند و با بزرگان مخالطت کند و در دست اعتقاد و عین دارد و بد و غشش
 مقبول بود و در علم ظاهر گوشت و اگر مری در زمین خانه غریب بود
 خولای آشفته چند **در شتر و در دهم** با بزرگان و معارف مخالطت
 کند و به شتری یابد اما نقصان در مالش واقع شود و زمین و املاک
 و اسباب بدست آورد از شرکت فایده چند و مشهور کرد و بزدک
 همت بود **در شتر و در یازدهم** از دوستان خرم شود و ویراد و است
 یکجاست جیاد باشد و زن کند و فرزندش آید و از همد و فقر خرم
 شود و مال بدست آورد و با بزرگان مخالطت کند و از بیماری
 زود صحبت یابد **در شتر و در دهم** بعضی با وی دشمنی
 کند و بزرگان در بند قصد او باشند اما ظفر نیاید و فقر جز از دل
 زیاد بود و سفر دلش واقع شود و غم بسیار بر و از صحبت معارف
 و ازراف محنت بود **در حکم شتر و در بیست** طالع مرغ در طالع چون

دزدیم بود و سفر کرد و از دستان بیک بیابان و خوشایان **میخ در هشتم**
 رنج و تعب بسیار کند و نازعت کند و دشمنش بسیار باشد اما نفع او را
 بود و لذت آنرا با آن نوازی بوی رسد و کارهای ناپسندیدنی قیام نماید
 و دروغ گوید و قرائت های صعبش روی نماید **میخ در نهم** نقل و تحویل
 بسیار کند و بیار کند و بیخشم و شد مزاج بود و از تجارت نفع کند
 و بر دشمن فرزند کرد و دیار و خوشایان مکرمت کند و در اعتقاد شد
 نقصانی و خلا باشد **میخ در دهم** با امر و لشکر باین مخالفت کند
 و با مال و اشیاء حکام مشغول و اهل و بیت او را مکر و می رسد و
 مایل بود بصحبت زنان و کارهای ناپسندیدنی و خصوصیت بسیار
 کند و موجب و متکبر بود **میخ در یازدهم** مال بسیار بدست آورد و از
 زنان حرم شود و از تجارت سود ببرد و وسوسه با بسیاران کند
 و با مال سلطانی مشغول شود و از خوشایان مزیت برد و در کارها
 محی دسای باشد **میخ در دوازدهم** و از دهم خصوصیت بسیار کند و اکثر
 ظفر ببرد و از جهت بندگان غم برد و در طلب تریه و شهرت بود و
 بند آید و از جهت مردم باشد و سخت سخن باشد و در نظر مردم
 باصیت بود **احکام آفتاب در بیست طالع آفتاب طالع**
 چون آفتاب در طالع کسی باشد بر قوی فر مان دهد و قدرتش
 قوی کند و از اعمال ملوک و حکام و نفع یابد و معروف و مشهور

کند

کرد و اگر آفتاب را در آن خانه قوی بود بنا و عمارت کند اما بروی
 دروغ و تهمت مبتدی و تعب کند و سفر کند **آفتاب در بیست و یکم**
طالع غماز و پریم در بود و جراحاتی و آفتی بوی رسد و در چشم پاید
 شکم یا از جانی میفتد و از بزرگان او را مکر و می رسد و مال در وجه
 خیر صرف کند و شهرت دوست دارد **آفتاب در بیست و دوم طالع** مردم
 سخن و قول او را بدین برت دارد و از مزه زنان غم ببرد و از بزرگان
 منازعت کند و کارهای ناپسندیدنی است او را بید و برادران و خوشایان
 بزرگی کند **آفتاب در بیست و سوم طالع** عمارت بسیار کند و با بزرگان
 مخالفت کند و از زن و فرزند غم کرد و بعضی خوشایان را مکر و می
 رسد و کار و احوال او چندین بود و بلند همت بود **آفتاب در**
بیست و چهارم او را کرامی دارند و قدرتش بفرزندان و فرزندانش را مکر
 رسد و نا آفتاب در بخانه بود کارش بهر مکر بود و از حکام همد و میفتد
 باید **آفتاب در بیست و پنجم** ختم بسیار کرد و عقلش نقصان کند و طالع
 در سر و دماغ آرد و قدرتش بفرزندان و زنان دوست دارد و اگر آفتاب
 در بخانه سخن بود و علت بسیار پیدا کند و از وی دزدی کند و
 اندیشه ناک بود و خصوصیت و زرد **آفتاب در بیست و ششم** از بزرگان
 یا حرم پایی میفتد و در دلدل پیدا کند و سفر کند و در راه فقر
 چند و آفتی بوی رسد و بیماری کند و خوف بسیار داشته باشد

کند

و از بسیاری بد خبر **آفتاب در بیست و هفتم** بزرگان او را کرامی دارند و
 سفر و غربت فایده یابد و بنا و عمارت کند و از آنرا کرامت بیند و
 به دشمنان ظفر ببرد و در است اعتقاد بود و در کارها محی باشد
آفتاب در بیست و هشتم قدرتش بفرزندان و از بزرگان دوستی کند و بیکوی
 یا با کارها بندید کند و معروف و مشهور کرد و بزرگ و مکر
 طلبد و اگر آفتاب خوشحال بود بر قوی میترک کند **آفتاب در**
بیست و نهم از زن و فرزند و برادر و خواهر غم کرد و در بیضه مال
 و اسباب مشغول بود و از دستان خری پند و بهر چه امید بندد
 حاصل شود و بوی بزرگان دوستی و شفقت نماید **آفتاب در**
دو و بیست از جراحات و آفتی مکر و می یابد و از ماد و پدر و شفقت
 بیند و خدا شکری کند و از بزرگان فایده چند و از دشمنان محو
 بود و در خصوصیت مغلوب بود و بزرگان قصد وی کنند **احکام**
زهر در بیست و یک طالع زهر در طالع چون کسی را زهر در طالع بود
 خوان این بزرگ دوست بوی شوند و جامه ابا نیت خرد و بوشند و بار
 خور و بیست و هفتم خرم باشد و نازعت کند که کند و بامردم با لطفت و ملایزانی
 و رحیم دل بود **زهر در بیست و دوم طالع** مال خود را زیان کند و سخاوته و
 دارد و تجارت مشغول شود و دشمنان دد و گوید و زنی را فریب دهد
 و بامردم مختلط بود و کار کند که باخته و عطربات تعلق داشته باشد

زهر در بیست و سوم قدرتش قوی کند و در غم بود و کتاب و اسباب آفت
 و علم نجوم دوست دارد و دوستانش بسیار بود و ضیاع و عقارب دست
 آرد و از خواهران منفعت بیند **زهر در بیست و چهارم** باغ و دستان بدست
 آورد و بامردم مختلط بود و از خوشایان غم پند و نقل و تحویل کند
 و فرمان بردار مادی بود و عاقبت کارش بدست بدست بود و پندید
 اخلاقی باشد **زهر در بیست و پنجم** از تجارت سود کند و از جانب زنان
 عتقه و هدیه یابد و بفرزندان خرم شود و با خیر بیان مخالفت کند
 و اگر زهر بد حال بود از زنان و محبوبان نقصان و ملال پند
زهر در بیست و ششم با دستان و اقربا نازعت کند و بیگاح را غیب بود
 و از جهت زنان غم برد و علقی در سر پیدا کند و با کینه زن و زیروستان
 مخالفت کند و صحبت دارد **زهر در بیست و هفتم** کار زنان و فرزندانش
 مختلف بود و از دشمنان پمار بود و تحویل بود و دروغ بیا گوید و گوید
 بر و غالب بود و بروی تهمت بندد و مایل بود بیگاح کردن
 و از ایرات نفع چند **زهر در بیست و هشتم** جراحات بسیار کند و از وی
 کین بود و محاممت بسیار کند و با دستان و خوشایان زهد و زرد
 و بد دل بود و شراب بسیار خورد و در ضحاک نماید که باشد و از ایرات
 و دینه بهر یابد اما تلف کند و در غم دل بود و از مال زنان نفع
 یابد **زهر در بیست و نهم** از جهت علم رنج و تعب بر دشمنان بای کون

کند

پند و سفر کند و مالش ضایع گردد و لیکن عاقبت دفع بیند و خوش خلق و سبک روح و درست اعتقاد و خولای که پند اغلب را باغ **نهم در دهم** قدر و فعلش بیفزاید و شهرت دوست دارد و کارایی پندید کند و قوی از وی خرم شوند و بزرگان و بزرگواران دوست دارند و با اهل و بیت و دوستان یکو فی کنند و از مادی خرمی و فایده پند **نهم در یازدهم** قدر و خدمت و مال و منفعت او افزون گردد و خداوند بیارش باشد و دوستان صادق بدست آورند و هر چه امید بندد باسانی بدست آید و با هر که منافعت کند ظفر باید و زینت و تکلف دوست دارد **نهم در دوازدهم** از جهت مال و زن و فرزند خرم گردد و کلاه پنهانی کند و سفر او را بداند و علقی در او کش پیدا کند و از دند چشم در خطر باشد و با زنان خصوصیت و زرد و مردم بسبب زنان بروی دشمن شوند و از چهار پای نفع پند **احکام عطارد در بیست و طالع عطارد در طالع** با حکما و شعرا و اهل قلم صاحب کند و از علوم بهره مند بود و از تجارت سود و نیز دهن و فسیح باشد و نامه و خبر نیاید با مردم و علقی در سر پیدا کند و نقل و تحویلش واقع شود و کارهای بار بار **عطارد در دهم** بسیار گوید و خطبای برتر و نویسنده و از پخته کادی و صنعت معاش گذراند و از همه فرزند نفع نریند و غم برد و بزرگان او را کوی دارند و از خرید و فروخت نفع یابد و تجارت کند

و

و اگر عطارد در بین خانه خورشید بود از آن نفع یابد **عطارد در ششم** انعم احکام بخوم بهره مند باشد و از شرکت سود کند و با بزرگان و ملا مصاحبت کند و سخنان صواب گوید و از جای بیفتد و کس مرل نه پند و امید ی که داشته باشد حاصل شود و با افرایک و تر و بر کند **عطارد در چهارم** خصوصیت و زرد و میان او و پدر و برادران بقساد انجامد و چهارم پای پنهانی پیدا کند و صنعتهای مختلف آموزد و از تجارت فایده پند و با اهل و انشغال دیوانی قیام نماید **عطارد در پنجم** از هدیه و تجارت فایده یابد و بخوم و هندی سه بیاموزد و قدش فروز گردد و با زنان مخالطت کند و بر دشمنان ظفر یابد و با مادر و پدر یکی کند و با شوهر او و مادر صاحب شود **عطارد در ششم** در چشم علقی پیدا کند و از گوش و کلون و زخم پند و از وی دزدی کند و عجب بود و سوکت دروغ بسیار بخورد و از خرید و فروخت نفع یابد و از خدمتکاران ملال و زحمت یابید **عطارد در هفتم** قدر و علقش فروز گردد و صاحب رای و تندر بهر بود و با زنان منافعت کند و مخالطت با کثرت زنان و غلامان کند و خشم کین بود و از آن سبب زحمت پند و از شرکت سود کند **عطارد در هشتم** علت و زحمت بسیار برده مرض در سر و دماغ پیدا کند و در کارهای فزاید و در صلاح گوشت و سخن مردم باز گوید

و فکر و اندیشه و مهم روی غالب بود و از چهار پای فایده پند **عطارد در نهم** میان او و صاحبان و دوستان اکثر اوقات کثرت و کوی کند و بیشتر اوقات دست غایت بود اما محتمل که چیزی بساید و از فرزندان نفع پند و با بزرگان مخالطت کند و تجارت و چیزی ها و نوید است آورد **عطارد در دهم** خرد و علقش بیفزاید و از دوستان خرمی و منفعت پند و علم خواری آموزد و بدشمن ظفر یابد و مجامعت بسیار کند و خوش سخن و لطیف طبع بود و از کار دیوان فایده پند **عطارد در یازدهم** بزرگان او را کوی دارند و مساعدت بود و مالش فروز و از خرید و فروخت نفع پند و با اهل قلم دوستی کند و خوشن دهن و فسیح بود و از سفر و تجارت نفع پند **عطارد در دوازدهم** از وی افعال بد صادر شود و با ذوق کویان و منفعت آن مخالطت کند و از خرید و فروخت زیان پند و با دشمنان بمکر و خیل کند و از افعال دیوانی نقصانی بوی رسد **احکام قمر در بیست و طالع قمر در طالع** از باغ و زمین نفع یابد و از تجارت سود کند و عباد و مناظر بسیار کند و با بزرگان مخالطت کند و نقل و تحویل و سفر کند و از آن منفعت پند و در کارها سریع و متغلب و کارش سربلک نباشد و اکثر اوقات خرم بود **قمر در دهم** از جهت مال و منکلا و شادان خرم پند و هر چه ضایع کند و زیان یابد و در کارها عجز

و

کند و از خوشی آن ملال پند و از کادی کرباب و زمین و غلق داشته باشد و در کار گذراند **قمر در بیستم** خبرها گوید و رسولی کند و با مردم استغنی کند و از کثرت و ذبح فایده یابد و سفر و حرکت بسیار کند و در هر کار شریعت بدست آورد و تجارت کرد و در پرامناب بود و خوابهای سهمگین پند **قمر در چهارم** بیشتر اوقات اند و هکین و عکین بود و از صاحب بزرگان نفع یابد و میان او و پدر و بخالت افتد و احوالش هر چند روزی نوحی کند و نقل و تحویل بسیار کند و آب و زمین بدست آورد **قمر در پنجم** از جناب فرزندان خرم نشی و هدیه و خنده یابد و خواهرهای مختلف پند و از تجارت و خرید و فروخت فایده پند و از دست رفته یاز بدست آید و با زنان و اطفال مصاحبت کند و مزاج و لحد و دست دارد **قمر در ششم** بخوشی عجب بود و بدید که در تنی بال بود و در پایش علق پیدا شود و از سفر سود پند و از بزرگان و زویرستان نفع یابد و از خرید و فروخت چهار پایات سود پند و در طبیعت مزاج در بهاری او اغلب بود **قمر در هفتم** میان او و مخالطت افتد و از خبری ماهر م شود و خواهرهای بزرگان پند و از سفر و تجارت فایده پند و با هر که خصوصیت کند اغلب غالب گردد و سایل باشد بکلی و شهرت دوست دارد **قمر در هشتم** خواری و لذت و غم پند و محتاج می دم بود و خبرهای خوش نشود و از خصوصیت

کردن و بیانی کنی و کارهای قدیم طلب کنی و از میراث خرم شود و قرائت محبت
 با سادگی کند **فصل دهم** خبر آورد و رسول کند و با بزرگان مخالفت کند
 و بخت شد و از دست رفت با زیادت و سفر کند و بامدم غریب عهد و پیمان
 کند و پیش از اوقات در تیره داند و خواهرهای برینان چند **فصل دهم**
 قدر و منزلت او افزون گردد و دوستان او و تجارت کند و از زنان و فرزندان
 خرمی چند و از ترویج و نکاح توفیق کند و از آمدن دشمنان و غلبه بر بزرگان
 نفع و قیامت یابد و از جانب مادر جمع و فایده چند **فصل دهم** از سفر
 و تجارت نفع و فایده یابد و از جانب دوستان بسیارش بود با اکثر مردم
 مختلط باشد و از دوستان و خویشانی امید شریک و در غریب متوطن
 شود و بخت شد بزرگی یابد است آورد **فصل دهم** و از سفر و غریب
 بسیار آورد و از دشمنان ملال و زحمت چند و بامدم خرد و دوستان
 خصوصیت کند و اکثر اوقات حکم بر او و مادرش را مکرر می رسد و از
 جانب زنان زحمت چند و از چهار پایان نقصان یابد **الحکام راس**
درباره طالع راس در طالع با بزرگان و مردم مصالح مصاحبت
 کند و از نکاح خرمی چند و بخت است و طاعات نمایان باشد و با افعال و
 بندوبست اشتغال نماید و کوشه کرم و مردم بد و معتقد گردند و از خرم خود
 و مال شمه محترمانه باشد **راس در دهم** در همه کارها صلاح کند
 و خیر باشد و نفعه بسیار کند و مال بجا خود صرف کند و از تکب خلل

دور می ماند و بیاد وستان منازعت کند و بامدم صالح فقیه مصاحبت
 باشد و انفعال مرام محترمانه باشد و مال در راه صرف کند **راس در دهم**
 بر برادران و اقربا و اهل بیت مهری کند و ایشانرا نعمت دهد و بد
 کند و کارها را اصول بدید عقل و خرد کند و در آخر عمر احوال زیاده
 باشد و از سفر نفع یابد و متقی و پرهیزگار بود و جمعی بروی حدیث
 و تکیه و مردم باشد **راس در دهم** قدر و منزلتش سیف یابد و نقل
 و تحویلش واقع شود و از ضیاع و عقار فایده و نفع چند و بر دشمن
 ظفر یابد و مردم مصالح را در مقام راه دهد و دوستی کند و لیکن
 در مالش نقصان و زیانی رسد و در معیشتی مقام و عاقبت کارش
 بصلاح باشد **راس در دهم** دوستان بسیارش پیدا شوند و بزرگی
 یابد و از هدیه و تحفه و خیرهای خرم شود و جمعی با وی خصوصیت کند
 اما عاقبت بصلاح انجامد و صاحب فرزندان شود و اما یکی از
 فرزندان او مکرر می رسد و از وی باکی و افعال بد محترمانه باشد
راس در دهم کارش بر بدست نفع نباشد و از اهالی بجا می گردد و نقل
 و تحویل کند و از بدینها بیستند و از جانب شکر گردان و خد متکبران
 زحمت چند و از چهار پایان نفع چند و بهماری صعب بسیار کند
 اما عاقبت خیر باشد و از دینه خرم شود **راس در دهم** از بعضی
 زنان خرمی چند و از بعضی دیگر اند و می کند و نکاح با اهل

صلاح و مشایخ کند و از بزرگان فایده چند و مادرش را مکرر می
 رسد و در مالش نقصانی واقع شود و با خفمان مبدار اگر کند راند
 و جمعی بروی حدیث یابد **راس در دهم** سفر کند و تعب و زحمت بسیار
 برد و از هر نوع علت پیدا کند و از کید دشمنان کراهیت چند و با افعال
 و اشتغال چند بد اشتغال نماید و از وی باکی و کارهای ناچند یابد
 محبت یابد و بخت کرامت بر او مال دنی نفع چند **راس در دهم**
 از سفر و غریب فایده یابد و خد متکبران زیاد گردد و سخن مقبول
 بود و در کار متوسط باشد و با اعتقاد و صلاح نبود و سفر مکرر است
 کند و خواهرها را دست یابد و در علوم ظاهر کوشش **راس در دهم**
 مال و نام نیک حاصل کند و اسلاطین دست آورد و بکارهای مشغول
 شود که بر جمعی حکومت کند و بر دشمنان مظفر و منصور گردد
 و با بزرگان اختلاط کند و همی و وف و مشایخ و مکرر در جمعی و خواهر
 چند باشد **راس در دهم** نازد و ملال و زمین بدست آورد و اکثر
 اوقات کارش نیک بود و با هر که منازعت کند ظفر یابد و دوستی
 و مصاحبت با اصلی و فقه آکین و امیدش حاصل شود و در بدین نام
 و ناموس بود و شرف طلبید **راس در دهم** خصوصیت و زرد
 و با دشمنان معارضه و مجادله کند و از چهار پایان فایده یابد و عاقبت
 دشمنان دست شوند و در اعتقادش خلل و نقصانی باشد و از بدینها

باطل در خاطر آورد و از چهار پای نفع چند **الحکام راس** **درباره طالع راس**
طالع راس در طالع مال بی یان آید و بی سبب خرم برد و قوی و
 وی حدیث یابد و بخت یابد و از آن نقصان و ملال یابد و
 بهر ضریح گردد و معتقد و بد طبع و دروغ گوئی بود و چشمش را زحمتی
 رسد و بد بهر مانع پیدا کند و تحویل و غریبند و اندرون دارد
 باشد **درباره طالع راس** از وی در بدی کند و مالش تلف شود
 و بختی باز دست آورد و مملکت بود و مال به موقع خرج کند و با افعال
 ناچند بد قیام نماید و بامدم سفر خارج مصاحبت کند و اکثر اوقات
 نیک دست بود و در عیص و مصو بیانش و از احوال خود راضی نباشد
درباره طالع راس از برادران و خواهران و خویشان و اتباع نقصان
 و ملال چند و از دشمنان در همه احوال فری و بر بود و بامدم مقصد
 خست و خواست کند و از نقل و تحویل و سفر نقصان چند و در
 کارها پشیمانی برد و بر گذشته ناست خورد و متقی و متفکر باشد
درباره طالع راس چهار برای صعب کند و اکثر اوقات بواسطه مقام
 و ملال سخن و منقبون باشد و از ضیاع و عقار نقصان چند و
 از بد و در افتد و مخالف او شود و از بدینهای باطل کند و بد کوی
 و غیبت کند باشد و کار و شغلش پریشان و بدست باشد **درباره**
درباره طالع راس از جانب فرزندان و دوستان مضرت چند و خبرهای دروغ

گویند و غلبه یازی کند و بدان سبب در قید و قهر افتد و اکثر اوقات
مقبوض باشد اما از بد کان و تشا که در آن نفع یابد و از مردم دوش
سفته تحریک و هدیه رسد **درباره ششم** علی در جایگاهی پیدا کند و پیران
سودایی بیار کنند و بد کان و زیارتان از وی بگریزند و مالش بپزند
و دروغ گوی بود و از عارضه نفسانی و دشمنان زحمت چند اوقات
سخت یاسانی گذرد **درباره هفتم** با نانی بد اصل حقیر صحبت
دارد و جمع شود و از آن جهت غم و قهر و غم و غم و از آن جهت
نقصان و ملال چند و فرزند از آن آفتی رسد و از آنکس خدای راضی
نباشد و از خصوصیت کردن زحمت و قهر و غم و اهل بیت را آفت
درباره هشتم آفتی رسد که بیم هلاک بود و بکار خلیل حق مشهور
کرد و دوش و غم و از آن جهت غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم
و از قید و بند خوف و منهنم باشد و در مالش نقصانی واقع شود
درباره نهم سفر کند و ملال یابد و در آن نقصان و زحمت
بشد و در طاعت کامل بود و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم
داشته باشد و بی بال بود و در کارهای دشمنی بود و متفکر و اندیشناک
بود **درباره دهم** مالش تلف شود و بد نام گردد و با احوال ناچندین
قیام نماید و از بد کان خوف و منهنم بود و ملال یابد از غل بنکان
در قید و قهر افتد و احوال و انتقال وی یاد و نماند و بد اصلان بود و نقد

شهر

طبع بود **درباره یازدهم** با مردم خصومت و زود دوستی با مردم
دون و سفاکند و از صحبت بزدگان محروم باشد و سخن چین و غماز
باشد و کس را بر اعتماد نباشد و بهر چه امید نباشد در آن نقصان
چند و در کارهای نازل کند **درباره دوازدهم** از دشمنان مکر و حیله رسد
و مقبوض و مقبوض باشد و از پیران نقصان چند و فکر و اندیشهای
باطل کند و بروی حد بند و دشمنانش اکثر مردم مفسد و بد اصل باشد
حرم نامه روز یکشنبه اگر اول حرم باشد سال نیک بود و بادها سخت
چهد و بعضی از روغات را آفت رسد و پیران مختلف بسیار بود اما
اغلب بجزر کند و شیعیانی متوسط بود و در مغرب زمین میان ملوک محاکمه
و مقاتله بسیار واقع شود و غلبه و متفرق باشند **روز دوشنبه** اگر اول
حرم باشد در آن سال نیکو باشد و کرم باشد و در زمان باران بسیار آید
و کاه و کوفتند بسیار باشد و ترخا و زلفان بود و میوه بسیار و از آن
بود و در سلاطین خروج کند و کلاه را آفت رسد و دود و دود و دود و دود
باشد و مردم را سفر واقع شود **روز سه شنبه** اگر اول حرم باشد در آن
برف و باران و سرما سخت بود و درختان را آفت رسد و ترخا و از آن
بود اما احوال در غریب روی نماید و سلطان از دشمن پیداشد و احوال
سلطان بود و در دولتی فارس غلبه را آفت رسد و عمل و شیعیانی
کم بود و کار لشکری نیک بود **روز چهارشنبه** اگر اول باشد سالی میانه

و باران نیک بسیار بود و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم
سخت چند و کاه و سلاطین با قوت بود و از حقیقت بسیار گویند و برنج از آن
بود و بعضی بلاد و باید کرد **درباره پنجشنبه** اگر اول حرم باشد در آن سال
میوه و شیعیانی بسیار باشد و در آن سال بنمایان سخت روی نماید خاصه
بتهای محرق و در بعضی بلاد طاعون پیداشد و خاصه در طرف بابل و
باران کم آید و غلبه نقصان پذیرد **درباره جمعه** اگر اول باشد در آن سال باران
و آب نقصان کند و غلبه کم باشد و در صحرای کوه پایه بیماری و مری
پیداشد و درختان را آفت رسد و در روم و عرب فتنه و قتل و قتل
و تره بسیار باشد و غلبه سلطان باشد و مردم اکثر اوقات خرم و
خوش دل باشد **درباره شنبه** اگر اول حرم باشد در آن سال سرما سخت
بود و بادها سخت چهد و میوه و کرم کم باشد و بیماری در میان
مردم بسیار بود و کوهکان بسیار میرند و عمل و شیعیانی کم بود و درختان
آفت رسد و در میان سلاطین و حکام فتنه و قتل و قتل و قتل و قتل
و غلبه سلاطین بزدل را بود **درباره اقامت سبعة بلاد اقلیم**
اول بلاد چین و هند و شان و سند و جزیره عرب و طرف زمین
چنان و عدن و حبشه و صغایم و قیوان و طرابلس و قبرس
و کاه در یای محیط و این اقلیم بنعل تعلق دارد **بلاد اقلیم دوم**
مکر و بدنه طایف جند مکران هر روز از عقبه نزل و در طرف

خبر

دریاه مغرب و این اقلیم بمشتری تعلق دارد **بلاد اقلیم سیم** قندار
مولتان سیستان کوهان سیرجان و اراجم شیران بن در حصه
خوهران و واسط بغداد کوه زمین شام بعضی مصر دمشق طبریه
اسکندریه و این اقلیم بمشتری تعلق دارد **بلاد اقلیم چهارم** ولایت
ترکستان و خند ماوراء النهر و خراسان بلخ و هرات طوس خراسان
منشا بود و مصر طبرستان قزوین ری اصفهان قم همدان تبریز
بعضی آذربایجان نهاوند موصل حلب و این اقلیم بافتاب
تعلق دارد **بلاد اقلیم پنجم** کاشغر خوتن قرغانه بعضی خند سمرقند
بخارا فست خوارزم کیلان ارمینه روس و این اقلیم بزمهره
تعلق دارد **بلاد اقلیم ششم** بلاد دیاجوج تابد ریای قفقوز بلخ
ترکستان چرک شمال روم قسطنطنیه و این اقلیم ببطار تعلق
دارد **بلاد اقلیم هفتم** بعضی ترکستان بلغار صقلاب اقصای
روم صقلیه دریای شمال و این اقلیم بمشتری تعلق دارد **بلاد اقلیم**
هشتم حکما گفته اند که ذو ذابیه و شمال سرمدی بود که
از و کینه های آتش بدید آمدن باشد و ذو ذاب سارمان
که او را دیال داشته باشد و از هر طرف که دیال او بود از آن
جانب میرد و آن جهت خراب شود اغلب و ایت صورت
دایره ذو ذابیه و در اوقات صبح طالع شود و در هر یکی

که باشد حکمی در این دایره ظاهر شود



احکام سکن بولد و حکم ترک تصویب و کوی کرده اند چون
 شتری است و او را هر کس معین کرده اند که هر روز از روزها
 ترک درجه بی از هاست عالم باشد چون کسی توجه کاری کند
 یا بفری رود نماید که روی و دست راست مقابل او دارد و
 میا الف را حدی نموده اند که اگر ستر در آن جهت فرویت افتد
 اولیست در آن جهت باید که دوباره دفین و بعد از آن
 ستوجه طرف مقصود شدن و اگر دولش مقابل
 هم باشد آنکه روی با فداشته باشد مغلوب گردد
 و جای او مرد و زاین دایره معلوم گردد در این سکن بولد و

ان



احکام ایام ماه میض حکما گفته اند که چون کسی بمان شود از آن روز
 که آغاز بیماری وی بود احوال استدلال توان کرد و توان دانست
 اندر آنی و کوتاهی و سختی و آسانی و غیو و سلاست و پیادگی
 کرده اند و اکثر موافق آمد و حکم آن ازین دایره معلوم شود



است بایست و وقت و روز و ماه

احکام بعد این دایره ایست که حکما بر یونان وضع کرده اند و برود کار تجر
 بیار کرده اند و حکم آن بر موضع قی نهاده اند و گفته اند چون بعد آید
 در تقویم نظر کنند تا در روز و نوبت قی در کدام برج است و درین دایره
 آن برج را طلب کنند و احکام آن بیا نند و صورت دایره ایست و این



احکام قوس و قزح حکما گفته اند که چون قوس و قزح ظاهر شود حکم بر یونان
 غالب آن باید کرد پس در خصوصیت که سبزی غالب بود دلیل این و قزح
 بود و اگر سخی غالب بود دلیل حریب و فتنه و غریزین باشد و اگر نه ری
 غالب بود بیماری حرم و آفت شود و هر که این شکل ظاهر شود
 در شرق و مغرب هر یکی حکمی دارد و آن حکم بر موضع آفتاب باشد چنانچه
 درین دایره ثبت شد و صورت دایره ایست

دایره



احکام قصد در روزها ماه حکما گفته اند که انجانب اختیار است نیک و بد
 و منفعت و مضرت قصد بنیادت و نقصان نور ماه تعلیق دارد و چون ماه
 با اجتماع رسید تا رسیدن با استقبال در هر روز مضرت بدید آورد و از
 استقبال تا اجتماع هر روز منفعت دهد و احکام آن از روز اول ماه
 تا آخر ماه و روز و ضبط نموده اند بطریق کردین دایره ثبت شد



اختیارات ایام قدیم انیکت تزویج و بیع و شری ۲۰ نیکت تجارت
 و طلب مال ۳۰ مهمات را نثاید ۳۱ نیکت همه کارها الا سفر ۳۲ مهمات
 نثاید ۳۳ نیکت سفر و صید کردن ۳۴ نیکت تزویج و بیع و حرکت ۳۵
 نیکت همه کارها الا سفر ۳۶ نیکت سفر و طلب حاجات ۳۷ بهیج کار
 نثاید ۳۸ نیکت همه کارها الا تجارت ۳۹ جمل کارها نثاید ۴۰ مهمات
 نثاید ۴۱ مبارکت دیدار اعظم و اکابر ۴۲ مختار است سفر و طلب حاجات
 ۴۳ مهمات را نثاید ۴۴ مبارکت و صلت و معاملات ۴۵ نیکت
 طلب حاجات و نقل و تحویل ۴۶ مبارکت سفر و تزویج ۴۷ نیکت دیدار
 ملوک و سفر ۴۸ بهیج کار را نثاید ۴۹ مبارکت تزویج و سفر کردن
 ۵۰ مبارکت دیدار ملوک و حکام ۵۱ مهمات را نثاید ۵۲ حذر
 از کارها اولی بود ۵۳ مبارکت همه کارها الا سفر ۵۴ نیکت همه
 کارها خاصه تجارت ۵۵ مختار است طلب حاجات و سفر ۵۶ نیکت
 سفر و طلب کم شد ۵۷ نیکت نقل و تحویل و الله اعلم **اختیارات**
در وقت بودن قصور منازلیت و هفت کاسه
شرطین نیکت دیدار امر و حکام و فصد و فطین نیکت فصد
 و کارها الا شری ۵۸ نیکت برخت نشن و بنا نهادن **دینار**
 مهمات را نثاید **مفعه** نیکت سفر و تجارت **منفعه** نیکت
 صید و شرکت کردن **ذراع** نیکت سفر و از خود کردن **بیجه**

نیکت از زمانه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است که در این کتاب مذکور است

نیکت

نیکت فصد و دیدار ملوک **زیر** نیکت ترکیب عطاریات **صرفه**
 نیکت سفر و نو بردن **غوا** نیکت دیدار اعظم و اکابر **سمات**
 نیکت سفر و نو بردن **غفر** نیکت نو بردن و تزویج کردن **زبان**
 نیکت طلب مال و حاجات **اکیل** نیکت از خود کردن نثاید **قلب**
 نیکت دیدار امر و اموی سقون **شوله** مهمات را نثاید **نغایم**
 نیکت دیدار اعظم و اکابر **بلد** نیکت سفر و نو بردن و نو بردن
ذایح نیکت تجارت و زراعت **بلغ** نیکت خریدن باغ و زمین
سعود نیکت بناء مساجد و مدارین **اجنیه** نیکت تزویج و بنا
 نهادن **مقدم** نیکت سفر و بنا و دیدار اکابر و **مؤخر** نیکت نو
 پوشیدن و مسهل خوردن **رشاء** نیکت شکار و بناد کارها
اختیارات در اوقات انصالات قریبا کی است سیاه
باقیه انصال او برجل نیکت فراغت بهتر بود **س** بنا و خریدن
 املاک **ع** خلوت بهتر بود **ث** دیدار شاخ و ذراعت **ل**
 خلوت بهتر بود **انصال او بر شری** نیکت دیدار وزیر
 و قضات **س** طلب حاجات از وزیر و عمارت و طلب حقوق
 شرعی **ث** حاجت خواهان از وزیر **ل** مسهل خوردن و نو بردن
انصال او بر شری نیکت تربیت اسلحه **س** فصد و دیدار
 امر و بدست همه کارها **ث** دیدار امر و صید کردن **ل** توقف

طریق مختصر هیچکار نثاید خاصه سفر کردن و قصد دشمن
 و سنت کردن **دافع بین السعدین** نیکت دیدار امر و طوطی و طرب
 و عزت و تزویج و صحبت با نزدیکان و طلب حاجات **محمودین**
الخصین هیچکار نثاید مکرر و سیاست و اظهار عداوت
منویات کو اکب بعد سیاه زحل نام او کیوانت غرض
 بزرگت سرد و خشک از مردم سیاهان یا منسوبت تراست
 از اعضا گوش راست یا منسوبت دوسال و نیم در یک برج
 از جواهر آهن یا منسوبت فرخ او در دوازدهم است و ترخ در
 ششم و از مذهبها بودی یا منسوبت **مشتری** نام او هرگز و سعد
 بزرگت کرم و تر و روزی و نریت منویات با و از الوان سفید و
 نرد و از اعضا گوش چپ و از مذهبها آریان و از جواهر نرد و در
 برجی یکسال باشد و فرخ او در یازدهم است و ترخ در پنجم **مرخ**
 نام او بهر امر غرض کوچک کرم و خشک و شبی و نریت منویات
 با و از الوان سرخ و سیاه و از اعضا جگر و شش و از مذهبها برتنان
 و از جواهر طلا در برجی یکسال باشد فرخ او در نهم و ترخ در سیم باشد
زهر نام او ناهید سعد کوچک کرم و ترشی و ماده است منویات
 با و از الوان سفید و از اعضا سینه و پنبه و از مذهبها اسلام و از جواهر
 مواردی و در برجی بیت و هفت روز باشد فرخ او در پنجم و ترخ در

نیکت از زمانه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است که در این کتاب مذکور است

در مهمات اولی بود **انصال او بافتاب** که کار نهانی و دینه نهادن
س دیدار ملوک و حاجات **ع** هیچکار نثاید **ث** حاجت از ملوک
 و ابتداء کارها **انصال او بر شری** که طلب در مهمات و تزویج **س**
 دیدار خواستین **ع** نیکت عمارت مواضع **ث** دیدار زنان و شرکت **ل**
 ابتداء کارها و نکاح **انصال او ببطارد** که تعلیم و محالست باعل **س**
 نیکت مهمات دیوانی **ع** نیکت بحث و مناظر **ث** حاجت از نزدیکان
 و تعلیم **س** مناظر و مجادله با اعداء **اختیارات در احوال قریه و شرف**
 نیکت بناء مساجد و مواضع و زراعت و تزویج و بیع املاک و طلب
 حاجات از حکام **در صیوط** هیچکار نثاید مکرر هلاک دشمن و غریبه
 ابنیه و دار و مسهل خوردن **مع الراس** نیکت دیدار مردم صالح
 عابد و شاخ و چغ و غنای و خیرات و صدقات **مع الذب** هیچکار
 نثاید مکرر ساختن هموم و مکرر املاک اعداء و هلاک خصمات
خالی السیر نیکت خلوت ساختن و زینت و تماشا و حمام زدن
 و عمارت املاک **بعد الانصال** نیکت ناخن گرفتن و کرمایه
 و زینت و عمارت و خریدن املاک **تحت الشعاع** هیچکار نثاید
 الا چیزی به زبان کردن و غدر و کین **بطی السیر** نیکت طلب
 حاجات و تجارت و معاملات و نقل و تحویل سفر **مع السیر**
 نیکت تزویج و بیع و طرب و عزت و تماشا و نقل و حرکت

نیکت

حرب مثل شمشیر و کارد و تیغ و غیره نظر باید کرد نباید دیدار خواندین
و دختران و اهل طرب و کزبان و هند و مکاران **در قوس** چون نوسد باید
کرد مواضع تره و مرقع و صحرای سبز و نظر کند و دیدار زنان و اهل
طرب مناسب بود از حیوانات در لیس و کا و نگاه کردن نیست است
نشانید دیدن سگ و کره و حیوانات کره **در جوی** چون پست
در روی غل و مکار و شتر و اکر و اهل قلم و کتب حکمت و آلات
کتاب و اطفال نگاه کنند نباید دیدار ترکان و شریان و عامه
در سلطان چون بنشیند در آفتاب و آفتاب و چیزهای سفید و تبرکات
و تجملات و خواتین و حیدان نظر باید کرد نباید چیزهای سیاه
و تیر دیدن **در اسب** چون بنشیند در آینه روشن و طلا و مروارید
و مواضع عالی و مقامهای رفیع و سلاطین و حکام و آتش افزونه
نظر باید کرد نباید دیدار پندکان و خادمان و مردم سفلی و فرمایند
در سبزه چون بنشیند در سبزه و گیاه و مواضع تره و دکن و خوشه
یک و از باب قلم و اصحاب دیوان و حکام و غل و کتب نظر باید کرد
نشانید دیدن چیزهای خفیه و تیر و مردم بد اصل **در دیوان**
چون بنشیند در آینه روشن و صورت خوب مرغوب و چیزهای
سفید و اهل طرب و مواضع خرم نظر کنند نباید دیدار ترکان
و چیزهای خفیه مکره **در عقیق** چون بنشیند در عقیق و جواهر

در قوس

و شمع و چراغ و مواضع عالی و آب روان و امر و لشکران و آلات
حرب نظر کنند نباید دیدار زنان و مواضع ننگ ناریت
در قوس چون بنشیند در کتب و دعوات و نامه و کاغذ و جواهر
و تجملات و سادات و وزیر و اشراف و اعیان و تجار و
مردم اصیل نظر کنند نباید دیدار زنان و خادمان و بد اصلان
و شریان **در حدی** چون بنشیند در کتب و سبزه و آلات
و کوسند و آهو و کوه نظر کنند نباید دیدار زنان و طفلان
و خادمان **در دلو** چون بنشیند در قرآن نظر کنند و آیه رحمت
خوانند و شایخ و زهاد و عباد و کوشه نشینان و پیران بنشیند
و نباید دیدار زنان و خادمان و مطربان **در حوت** چون
بنشیند در دفتر و کاغذ و نامه و تکیه انکشت و جواهر و چیزهای
مکروه تبرک و وزیر و اشراف و قضاء نظر کنند نباید دیدن
مردم زشت خفیه و چیزهای مکره **در حد و معرفت غالب**
و مغلوب از قول حکماء این حد ولایت که حکماء روم و اهل بغداد
اند و اعتماد تمام بدان کرده اند و طریق معرفت این چنانست
که نام خود و نام خصم یا نام دو سلطان یاد و صد که خواهند که
بیانند که کدام غالبند بحساب جمل بگویند و نه نه از آن طرح
کنند آنچه باقی ماند از نام خویش یا نام انکس که غلبه او مطلوبیت

در سطر اول از سطر طولی در آورند و آنچه از نام خصم مانند یاز
در عرض حد و بلند در آن سطر از سطر عرضی که باشد آن
خانه از سطر طولیت که باقی اسم مغلوب در آن نهاده اند نظر
کنند اگر حرف باقی اسم خصم درین سطر عرضی سرخ باشد خصم
غالب شود و اگر سیاه بود خصم مغلوب گردد و اگر سبز بود صلح کند و بدست

اول	و	ب	ح	ط	ف	ز	ی
دوم	ح		ا		ز	ی	و
سیم	و	و	ح	ط	ا	ب	ز
چهارم	ی	ح	ط	ا	ب	ز	و
پنجم	ز	و	ح	ط	ب	ز	ی
ششم	ر		ط	ا	ب	ز	ی
هفتم	ز	و	و	ح	ط	ا	ب
هشتم	و	و	ط		ا	ب	ز
نهم	ز	و	و	ح	ر	ح	ا

اختیارات در اوقات بودن قمر در برج دوازده گانه
حل چون ماه در محل بود یکت دیدار امر و حکام و اهل سلاح و صید

در قوس

و سواد و کردن و سفر و نو بریدن و پوشیدن و حمام زدن نباید
نکاح بستن و بنای دادن و عمارت و زراعت **در قوس** و چون در شرف
بود نیک باشد عقد و ترویج و بنای دادن و زراعت و عهد و بیعت
و دخول بلد و کودن انشیر باز کردن و طلب حاجات از خدایتین
نشانید حمام و سفر و نو بریدن و پوشیدن و ناخن گرفتن و عمارت
کردن **در جوی** و چون در جوی بود نیک است آید تعلیم و کتابت و
زراعت و شرکت و بیع و شری و محاسبه و معاوجه و دیدار اهل قلم
و مهمات دیوانی نباید قصد و عمارت و تجارت و زراعت و
ناخن گرفتن **در سلطان** و چون در سلطان بود مختار است سفر و نو
بریدن و پوشیدن و دار و وسایل خوردن و نامه فرستادن
و حمام زدن و کار بر و جوی کردن نباید بنای دادن و دخول
بلد و عقد بستن و کارهای مطلوب الثبات کردن **در اسب**
و چون در اسب باشد نیک بود دیدار ملوک و حکام و عقد و ترویج
و قصد و دخول بلد و کارهای آتشی و نایب و حمام زدن
و طلب حاجات از بزرگان نباید سفر کردن و حمام نو بریدن
و پوشیدن **در سبزه** و چون در سبزه باشد مختار است دیدار وزیر
و اشراف و اهل قلم و تعلیم و کتابت و زراعت و عمارت و نفق و ترویج
و معاوجه و نو بریدن و پوشیدن نباید مباشرت با دختر و مهری

خوردن و حمام زدن **میزان** و چون در میزان بود نیک است دینا
خوالتین و اصل طرب و نو بریدن و پوشیدن و سفر کردن و خرید
و فرخت افتنه و البته اما از درجه نوزدهم تا آخر صبح کار نباید
عقرب و چون در عقرب بود نیک است دینا و وسایل خوردن
و حمام زدن و بوی ستردن و جامه نو بریدن و پوشیدن **قوس**
و چون در قوس بود محتار است طلب حاجات و دیدار سادات
و ذرا وقضا و نو بریدن و پوشیدن و سواری و شکار نباید
نراحت و عمارت و جوی و کاریز کردن **حی** و چون در حی
بود نیک دیدار مشایخ و غریبان و سچ برده و املاک و سفر و نو
بریدن و پوشیدن و سواری و شکار و ذراعت نباید و ضد و حیات
و کارها و آتش کردن

و چون در میزان بود نیک است دینا

